

شیوه مدیریت نادرست در خانواده



دکتر عباس صادقی . فاطمه حسینی دولت‌آبادی
دانشیار دانشگاه گیلان عضو هیئت علمی دانشگاه گیلان

سَمَاءُ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۴۰

شیوه مدیریت نادرست در خانواده

دکتر عباس صادقی . فاطمه حسینی دولت آبادی
دانشیار دانشگاه گیلان عضو هیئت علمی دانشگاه گیلان

سرشناسه : صادقی، عباس -
عنوان و نام پدیدآور : ۴۰ شیوه مدیریت نادرست در خانواده/عباس صادقی، فاطمه حسینی دولت آبادی.
مشخصات نشر : رشت: وارسته، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری : ۱۷۶ ص.
شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۸۰۸۶-۳۷-۹
وضعیت فهرست نویسی : فیبا
عنوان گسترده : چهل شیوه مدیریت نادرست در خانواده.
موضوع : رفتار والدین
موضوع : والدین و کودک
موضوع : تربیت خانوادگی
موضوع : مدیریت
شناسه افزوده : حسینی دولت آبادی، فاطمه، -
رده بندی کنگره : ۱۳۹۲ ج ۲ ص ۷۵۵/۸/ HQ
رده بندی دیویی : ۶۴۹/۱
شماره کتابشناسی ملی : ۳۲۵۳۲۰۸



انتشارات وارسته

نام کتاب : ۴۰ شیوه مدیریت نادرست در خانواده
مؤلف : دکتر عباس صادقی ، فاطمه حسینی دولت آبادی
لیتوگرافی : همراهان
چاپ و صحافی : توکل
حروفچینی : هنر و اندیشه
طراح روی جلد : میثم وارسته
شمارگان : ۱۰۰۰
سال چاپ : زمستان ۱۳۹۲
نوبت چاپ : اول
شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۸۰۸۶-۳۷-۹
قیمت : ۹۰۰۰۰ ریال

آدرس : رشت . میدان گاز . خیابان نامجو تلفن : ۳۲۳۲۶۴۴

آدرس اینترنتی : www.varastehpub.com

فهرست

صفحه	مطالب
۵.....	پیشگفتار.....
۷.....	مقدمه.....
۹.....	فصل اول.....
۹.....	مباحث مقدماتی.....
۹.....	مقدمه.....
۱۱.....	اهمیت مدیریت.....
۱۳.....	تعاریف مدیریت.....
۱۴.....	اهمیت مدیریت خانواده.....
۱۷.....	فصل دوم.....
۱۷.....	شیوه‌های نادرست مدیریت والدین در خانواده.....
۱۷.....	۱- والدین همه کاره.....
۲۱.....	۲- والدین پرخاشگر.....
۲۵.....	۳- والدین ریاست طلب.....
۲۹.....	۴- والدین تکنواز.....
۳۳.....	۵- والدین کم اطلاع.....
۳۶.....	۶- والدین وظیفه شناس افراطی.....
۴۰.....	۷- والدین مردد.....
۴۳.....	۸- والدین تشریفاتی.....
۴۶.....	۹- والدین مقرراتی.....
۴۹.....	۱۰- والدین یک طرفه.....
۵۳.....	۱۱- والدین منزوی.....
۵۷.....	۱۲- والدین کم تحسین‌گر.....
۶۱.....	۱۳- والدین تجربه زده.....
۶۵.....	۱۴- والدین انحصارگر.....
۶۹.....	۱۵- والدین بی تفاوت.....
۷۲.....	۱۶- والدین بیش از حد متوقع.....
۷۶.....	۱۷- والدین قدرت طلب.....

- ۱۸- والدین کج رفتار ۸۱
- ۱۹- والدین بسیار صرفه جو ۸۵
- ۲۰- والدین بسیار مقایسه‌گر ۸۹
- ۲۱- والدین دستوری ۹۳
- ۲۲- والدین زورگو ۹۶
- ۲۳- والدین حقیرنگر ۱۰۱
- ۲۴- والدین محدودنگر ۱۰۴
- ۲۵- والدین بد کلام ۱۰۷
- ۲۶- والدین مجاز ۱۱۲
- ۲۷- والدین پر جذبه ۱۱۶
- ۲۸- والدین پرکار ۱۱۹
- ۲۹- والدین بازیگر ۱۲۳
- ۳۰- والدین منفی باف ۱۲۷
- ۳۱- والدین سمبل کار ۱۳۲
- ۳۲- والدین پراولویت ۱۳۵
- ۳۳- والدین متزلزل ۱۳۹
- ۳۴- والدین سریع تصمیم ۱۴۳
- ۳۵- والدین جزئی نگر ۱۴۶
- ۳۶- والدین مستبد ۱۵۱
- ۳۷- والدین با عزت نفس پایین ۱۵۵
- ۳۸- والدین افراط گر در محبت ۱۵۹
- ۳۹- والدین آبرومند افراطی ۱۶۴
- ۴۰- والدین کم جرأت ۱۶۷
- کتابنامه فارسی برای مطالعه بیشتر ۱۷۱
- کتابنامه انگلیسی برای مطالعه بیشتر ۱۷۳

پیشگفتار

در کتاب حاضر سعی بر این است که تعدادی روشهای نادرست مدیریت در خانواده معرفی و در انتهای هر مورد با ذکر شیوه‌های مواجهه مطلوب، پیشنهادهای عملی ارائه گردد. بدیهی است در عرصه خانواده علاوه بر روشهای فوق، روشهای مدیریت نادرست دیگری نیز وجود دارد که به زعم مؤلفان این کتاب، این روشها، نادرست‌ترین آنها هستند. امید است مباحث مطروحه در جهت تقویت نظام خانواده برای خانواده‌های محترم مفید باشد، همچنین صاحب نظران امر خانواده و تعلیم و تربیت نیز ما را از نقدهای سازنده خود بی‌بهره نگذارند. در پایان از استاد محترم سرکار خانم دکتر ناهید اکرمی عضو محترم هیأت علمی دانشگاه اصفهان به عنوان ویراستار علمی این کتاب و سرکار خانم رقیه قدیمی به عنوان طراح تصاویر تشکر و قدردانی می‌کنیم.

عباس صادقی

دانشیار دانشگاه گیلان

فاطمه حسینی دولت‌آبادی

عضو هیأت علمی دانشگاه گیلان

مقدمه

هیچ بستری از نظر قدرت استحکام، دایره نفوذ، گستره تأثیر و قابلیت شکل‌دهی توان برابری با خانواده را ندارد. پیوندهای خانوادگی در هیچ جای دیگر سابقه ندارد و منحصر به فرد است. وابستگی به والدین، خواهران و برادران معمولاً مادام‌العمر است. از موضوعاتی که همواره در عرصه کارکردهای درونی و برونی خانواده مدنظر علمای تعلیم و تربیت و مشاوران خانواده بوده است؛ موضوع مدیریت در خانواده می‌باشد. این موضوع، علیرغم اهمیت وافری که در نحوه عملکرد خانواده دارد، چندان از نظر علمی مدنظر قرار نگرفته است. به عبارت دیگر تحقیقات و فعالیتهای علمی مربوط به خانواده، کمتر بر نحوه مدیریت درون و برون خانواده تمرکز داشته است.

یکی از موارد اختلاف بر انگیز در روابط خانوادگی، نحوه مدیریت در خانه توسط عاملان اصلی تعلیم و تربیت یعنی والدین می‌باشد. در این میان نقش پدر به عنوان مدیر اصلی و نقش مادر به عنوان مدیر میانی و یا مدیر درون خانواده و اتخاذ روش‌ها و تدابیری که خانواده را در جهت اهداف متعالی خود به پیش ببرد، بسیار حائز اهمیت می‌باشد. در سراسر این کتاب سعی بر این بوده است که روش‌های نادرست مدیریتی در فضای خانواده، معرفی و نسبت به عوارض و عواقب آن هشدارهای لازم داده شود. همچنین در راستای برخورد مناسب و شیوه مدیریتی جایگزین، روش مدیریتی دیگری معرفی و مورد تأکید قرار گرفته است.

فصل اول

مباحث مقدماتی

مقدمه

پدر و مادر خوب بودن کار آسانی نیست و می‌تواند مشکلاتی را برای آنها ایجاد کند، ولی آیا همه مشکلات والدین ناشی از وظایف و مسؤولیت‌هایی است که آنها به عهده گرفته‌اند؟ و یا معلول مقتضیات خانوادگی و شرایط فردی و تمایلات شخصی است؟ گاه اتفاق می‌افتد که اطرافیان از جمله همسر و فرزندان شرایط نامطلوبی را فراهم آورده و به عبارتی صدمه از جانب خود افراد به خویشان است. صدماتی که شخص به خود می‌زند در هیچ مرجع و دادگاهی قابل تعقیب و قابل جبران نیست. طرح صدمات تربیتی افراد بر خود و برپیکره خانواده‌شان در همین راستا مطرح می‌شود. متأسفانه بسیاری از جراحات تربیتی در خانواده به دست والدین ایجاد می‌شود و مقام والدین از این صدمات دچار تردید شده و زیر سؤال می‌رود.

بهترین راه درمان واقعی صدمات خودزنی والدین و عوارضی ناشی از آن پیشگیری است. کاری که در درجه اول باید انجام شود شناخت صدمات و سپس پیشگیری است. پرسش‌های متعددی در اینجا مطرح است از جمله این که چرا والدین، پدر و مادران برجسته‌ای نیستند؟ دو علت عمده را برای وضعیت نامطلوب والدین می‌توان بیان نمود:

- ۱- در بسیاری از جوامع، خانواده‌ها هنوز از هیچ نوع آموزش خاصی برخوردار نبوده‌اند و شاید ندانسته روش تربیتی فرزندانشان را بر مبنای آزمایش و خطا قرار می‌دهند.

۲- نظام فعلی خانواده است که در آن یک فرد رئیس و سایرین مرئوس هستند. این سبک در حال حاضر شایع‌ترین شیوه اداره خانواده است. این موضوع، قابل تأمل بوده و از پیچیدگی بیشتری نسبت به علت اول برخوردار است.

گاليله معتقد بود نمی‌توان به کسی چیزی آموخت، تنها میتوان به او کمک کرد که آن چیز را در باطن خود جستجو کند و بیابد. لذا می‌توان گفت، آموزش خانواده نمی‌تواند از خودآموزی جدا باشد. حقیقت مطلب این است که اگر والدین نخواهند خود و رفتار خود را اصلاح کنند، کسی قادر به اصلاح آنها نخواهد بود.

چنانچه افرادی که تحت آموزش خانواده قرار می‌گیرند قبل از هر چیز به ضرورت و اهمیت آموزش خود پی برده باشند، نظرات افراد دیگر چندان مؤثر نخواهد بود مگر این که به ایشان کمک کند تا در مورد این احساس ضرورت به درک و شناخت کافی برسد. نکته قابل تأمل این که در نوشتار حاضر، به جای طرح شیوه‌های درست مدیریت خانواده، سعی در نشان دادن شیوه‌های نادرست مدیریت خانواده شده است تا از طریق توجه به جنبه‌های منفی، به جنبه‌های مثبت این موضوع توجه بیشتری شود.

به نظر می‌رسد اصولاً برای انسان، اجتناب از کارهای نادرست و ناپسند آسانتر از انجام کارهای درست و پسندیده است. بیهوده نیست که همه پیامبران، پیروان خود را از ارتکاب اعمال ناپسند برحذر داشته‌اند. زیرا رفتارهای نادرست و ناشایست از قابلیت درک و تشخیص بیشتری برخوردارند. برای مثال بسیاری از افراد میتوانند بگویند که ظلم و بی‌عدالتی چیست، ولی کمتر کسی می‌تواند تعریف درستی از عدالت را ارائه دهد. یک مسافر عادی در سطح شهر آسفتگی و بی‌نظمی در ترافیک را به خوبی تشخیص می‌دهد؛ اما لزوماً قادر به ارائه راه حل مشکل ترافیک نیست. یک ارباب رجوع پس از ساعتها سرگردانی و اتلاف وقت و شنیدن جوابهای سربالا از اداره بیرون می‌آید و میگوید عجب هرج و مرجی است؛ این درحالی است که نباید توقع داشت که طرز اداره درست آن اداره را نیز بداند و یا در مواردی برخی از مدیران در جواب انتقاد منطقی افراد، آنان را به قرار گرفتن در جای خود دعوت می‌کنند تا از این طریق در موقعیتی مناسب مشکلات و شرایط موجود را درک کنند.

عده‌ای هم می‌گویند که اکثر مردم فقط به راحتی انتقاد می‌کنند اما کمتر راهکار ارائه می‌دهند. همانگونه که در حوزه مدیریت برخی از مدیران موفق نیستند زیرا از تخصص و

دانش مدیریتی لازم برخوردار نیستند. در خانواده نیز برخی از پدران و مادران دارای نگرش‌ها، رفتارهای عاطفی، اخلاقی و اجتماعی مناسب برای اداره خانواده نیستند. تداخل نقش‌ها، نداشتن فرصت برای برقراری تفاهم و بسیاری از مسائل دیگر خانواده‌ها را به سازمان‌های کلیشه‌ای و روزمره تبدیل کرده است.

آیا تاکنون به آفات و آسیب‌های رفتاری والدین در خانواده فکر کرده‌اید؟ یا به شیوه مدیریت آنها در خانواده اندیشیده‌اید؟ آیا به عوارض انواع مدیریت‌هایی که به شکل منفی در درون سازمان اجتماعی خانواده اعمال می‌شود و شاید ضربات و لطمات جبران ناپذیری را به خانواده و اعضای آن وارد می‌کند توجه کرده‌اید؟ بدیهی است که اگر تلاش جدی در جهت اصلاح شیوه‌های مدیریتی خانواده صورت نگیرد، بسیاری از مشکلات خانواده نه تنها حل نخواهد شد بلکه کم و کیف آنها افزایش می‌یابد.

پرسش‌های مطروحه فوق از جمله پرسش‌های هستند که کتاب حاضر، به شیوه‌ای نه چندان متداول سعی در پاسخگویی به آنها شده است. توصیف و تشریح شیوه‌های نادرست مدیریت خانواده می‌تواند به شناسایی شیوه‌های درست مدیریت خانواده و عدم اتخاذ شیوه‌های نادرست کمک کند. در کتاب حاضر، ابتدا هر یک از این شیوه‌های نادرست مدیریت خانواده به صورت کوتاه، معرفی شده و به منظور تکمیل بحث یک رخداد واقعی در قالب تجربه‌ی مشاوره‌ای بیان گردیده و در پایان به منظور کاهش عوارض آن سبک مدیریتی خاص، پیشنهادهایی فرا روی والدین قرار می‌گیرد که اگر بخواهیم ارزش‌ها و فرهنگ خانواده تغییر کند، باید زمینه‌های لازم برای این تغییر در درون ساختار خانواده وجود داشته باشد.

اهمیت مدیریت

از یک منظر، مدیریت هنر است و از منظری دیگر علم. اما مدیریت خواه علم باشد یا هنر یا هر دو، تاریخ بشریت گواه آن است که توانایی شخص در رسیدن به یک هدف مشخص به وسیله افراد دیگر، یکی از مهمترین و با ارزش‌ترین هنرها است. کسی که مدیریت اداره سازمان رسمی و یا حتی سازمان اجتماعی را بر عهده گرفته است، اگر نتواند به شیوه صحیح و منطقی اختیارات خود را به کار ببرد و اعمال قدرت نماید، نباید از زیردستان خود انتظار معجزه داشته باشد. میزان موفقیت یا عدم موفقیت هر سازمان

بستگی تام به نحوه رفتار مدیر آن دارد. در محیط اداری، مدیر در شرایط و اوضاع و احوال متغیر عمل می‌کند، شرایطی که هر روز با روز دیگر متفاوت است. مدیر در هر روز و ساعت از کار خود با افرادی سر و کار دارد که دارای حالات روانی و جسمانی متفاوتی هستند و خصوصیات اخلاقی و رفتاری حتی نامتجانس دارند. اگر مدیران با اوضاع و احوال ثابت و جامد مثل مهره‌های شطرنج یا پیچ و مهره ماشین سر و کار داشته باشد، بسیار آسان خواهد بود. ولی اگر بدانند با انسانها و نه ماشین سر و کار دارند، باید مراقب جنبه‌های مختلف کار باشند و این کار را کمی سخت می‌کند.

ماهیت امر مدیریت، این است که یکروز احساس می‌شود با یک دستور ساده تمامی مشکلات موجود از میان رفته است اما روز بعد احساس می‌شود دستور قبلی را با زیر دستان خود در میان بگذارد و یکی دو روز بعد احساس می‌کند که صدور این دستورالعمل وضع را بدتر کرده است و اصولاً صدور آن صحیح نبوده است در واقع دشواری تصمیم‌گیری در شرایط متغیر و تحت فشار عوامل متضاد یکی از مشکلات اساسی فرایند مدیریت به ویژه مدیریت خانواده است. همچنین دلیل این که چرا نمی‌توان شرایطی را که امروز یا فردا در خانواده وجود داشته یا خواهد داشت را به طور کامل پیش‌بینی و تجزیه و تحلیل کرد. به همین سبب چون از یک سو مدیریت علم و هنری است که تجربه آن را بهبود می‌بخشد و از سوی دیگر اصول مدیریت در همه جا و همه وقت به یک شکل قابل اعمال و اثبات نیست و اگر هم باشد، نتایج متفاوت در بر خواهد داشت، لذا باید درباره مدیریت خانواده هم مهارتهای لازم را کسب کرد و هم اطلاعات نظری مربوط به خانواده را بیشتر و بیشتر کرد. به سختی می‌توان پذیرفت که کسی یک مدیر ذاتی باشد. زیرا در حد فاصل بین مدیر شدن و مدیر نشدن، دانش و مهارتهایی که باید آموخته شوند، وجود دارد. به نظر می‌رسد که این ایده که مدیریت آموختنی نیست چندان قابل دفاع نمی‌باشد مانند همه پدیده‌های اساسی، مدیریت نیز تکامل پذیر است. بدین ترتیب فرایند مدیریت می‌تواند با کسب دانش و مهارتها، بهتر، مؤثرتر، کارآمدتر و کامل‌تر شود.

در مورد مدیریت تأکید بیشتر بر این است که چه کار انجام بدهیم. به عبارت دیگر، کمتر گفته می‌شود که چه کار نکنیم تا گرفتار نشویم، چه کار نکنیم تا شکست نخوریم، چه کار نکنیم تا بتوانیم از مشکلات رهایی یابیم. در خانواده نیز مسایل مختلفی وجود دارد که اعضای خانواده خواسته یا ناخواسته در بروز آن نقش آفرینی دارند. نکته مهم این است

که در رأس خانواده سرپرست یا مدیری وجود دارد که به آن والدین می‌گویند. این دو یا یکی از آنها می‌توانند با اتخاذ شیوه‌های مناسب مدیریتی در حل و فصل مشکلات نقش مهمی داشته باشند و یا با داشتن روش‌های مدیریتی نادرست فضای خانواده را دچار آشفتگی کرده و بر مشکلات بیافزایند. در کتاب حاضر سعی بر این بوده است که رایج‌ترین شیوه‌های نادرست مدیریت خانواده معرفی و سپس مورد سوال قرار گیرند اما قبل از آن بحث مختصری پیرامون مدیریت اجتناب‌ناپذیر است.

تعاریف مدیریت

از عوامل مهم نظم بخشیدن به زندگی جمعی بشر امروز مدیریت است. در عصر حاضر به مدد فرایند مدیریت، مأموریت و اهداف سازمانی و گروهی محقق شده، از منابع و امکانات موجود بهره‌برداری مناسب‌تری صورت گرفته و بسیاری از استعدادها از قوه به فعل در می‌آیند. مدیریت در مفهوم کلی خود به صورت‌های متفاوت تعریف شده است. شاید بتوان گفت که به تعداد اندیشمندان حوزه مدیریت تعاریف متعددی از مدیریت ارائه شده است. اما همه آنها در یک نکته اتفاق نظر دارند که در صورتی که از روش‌های علمی و منطقی تبعیت شود، موجب نیل به اهداف خواهد شد. در بین علمای مدیریت، تعریف واحدی از واژه مدیریت وجود ندارد و این تعاریف بر مبنای مفروضات متفاوتی ارائه می‌شود. معروف‌ترین این مفروضات، بیان وظایف اصلی یک مدیر است.

از نظر «استونر»^۱ مدیریت به عنوان فرایند برنامه‌ریزی، سازماندهی، هدایت و کنترل کوشش‌های اعضای سازمان و استفاده از تمام منابع سازمان برای دست‌یابی به اهداف معین سازمانی است، از نظر «بوم»^۲ مدیریت به عنوان کنترل عناصر مسئول و زیر دست، به طوری که تلاش‌های آنان در تحقق اهداف دستگاه (تشکیلات) هماهنگ شود، از نظر «فورستر»^۳ مدیریت یعنی اخذ اطلاعات و تنظیم آنها به منظور انجام اعمال لازم سازمانی، از دیدگاه «آی‌فیلیپر»^۴ مدیریت یعنی کنترل عملیات سازمان، به طوری که بتوان در جهت تحقق اهداف سازمان به طور مؤثر و با صرفه جویی کافی گام برداشت، از نقطه

1- Stoner

2- Boom

3- Forster

4- I. Filliper

نظر «دانلی»^۱ مدیریت یعنی فرایندی است که به وسیله آن فعالیت‌های فردی و گروهی در جهت هدف‌های مشترک همسو و هماهنگ می‌شود، طبق نظر «دانلی» مدیریت یعنی بوجود آوردن محیط مؤثر برای افرادی که در گروه‌های رسمی سازمانی تلاش می‌کنند تا آنان بتوانند در جهت تحقق هدف‌های سازمانی تلاش کنند، از نظر «رونزویک»^۲ مدیریت به معنی هماهنگی منابع انسانی و مادی در جهت تحقق و تکمیل هدف‌های سازمان است. از نظر «سیک»^۳ نیز مدیریت یعنی هماهنگی همه امکانات و منابع از طریق برنامه‌ریزی، سازماندهی، هدایت و کنترل، به طوری که هدف‌های شخصی تحقق پذیرد، می‌باشد. در مجموع، مدیریت را می‌توان فرایند هماهنگ کردن منابع انسانی و مادی برای نیل به اهداف مطلوب با حداکثر کارایی، کار کردن با افراد، به وسیله افراد، برای تحقق هدف‌های سازمانی، کار کردن با مردم (همراهی و هماهنگی داشتن)، میان مردم (عضویت داشتن)، برای مردم و حتی به منظور تحقق اهداف سطح بالاتر مانند اهداف معنوی تعریف کرد.

اهمیت مدیریت خانواده

پیوند خانواده با حداقل دو عضو اصلی شکل می‌گیرد. هر چند به منظور به کارگیری مؤثر از نیروها و توانایی‌های جمع خانواده، نیاز به مدیریت است اما به تدریج که بر تعداد افراد آن افزوده می‌شود و گروه با تعدادی عضو تشکیل می‌گردد، لزوم مدیریت به معنای استفاده مؤثر از نیروها و امکانات جهت دستیابی به اهداف رسمی و غیررسمی آن مورد تأکید قرار می‌گیرد.

در مجموعه مؤسسات رسمی و غیررسمی، «آموزش» از نخستین و محوری‌ترین فعالیتها محسوب می‌شود، و این در حالی است که با توجه به تغییر روابط در سیستم اجتماعی و به تبع آن تغییر انتظار والدین و فرزندان، «آموزش» والدین از جمله ضروریات تربیتی به شمار می‌رود. تحولات اجتماعی از یکسو و تغییر طرز تفکر در مورد روشهای تربیتی سابق با محوریت تبدیل استبدادی به گرایشهای آزادیخواهانه و یا ترویج تساوی اجتماعی مواردی هستند که به لزوم پررنگ‌تر کردن بحث آموزش خانواده‌ها اشاره دارد. در جوامع پیشین، نظام خانواده بر اساس قدرت پدر یا پدربزرگ در رابطه مافوق و

1- Donle

2- Ronzvic

3- Seek

زیردست مدیریت می‌شد. مادر و به تبع او فرزندان تابع قدرت برتر پدر بودند. نقشها کاملاً تعریف شده و هر کس به نقش خود واقف بود. اما این جامعه ایستا با تغییرات سریع صنعتی و تکنولوژی و احراز مشاغل حتی یکسان توسط مردان و زنان و تغییرات در روابط اجتماعی، بزرگ‌نمایی شد که در همین حال به عنوان والدین باید ایفاگر نقش تربیتی فرزندانشان می‌شدند؛ در نتیجه تغییرات فراگیر در نظام اجتماعی از جمله تغییر در نقشها، موجبات سردرگمی در الگوی والد مناسب را فراهم آورده است. چنانچه امروزه بسیاری از مشکلات تربیتی فرزندان معلول احساس بی‌مسئولیتی والدین نیست بلکه بیشتر معطوف عدم اطلاع کافی ایشان از چگونگی ایفای نقش خود است. در بحث آسیب‌شناسی تیپ‌های والدین، با اشاره به انواع مهم آن درصدد ارائه راه‌حلهای عملی و به نسبت قابل دسترس هستیم.

فصل دوم

شیوه‌های نادرست مدیریت والدین در خانواده

۱- والدین همه کاره



توجه بیش از حد به تمامی امور حتی امور جزئی زندگی فرزندان، از ویژگی‌های بارز چنین والدینی است. آنها به دلیل شدت نگرانی نسبت به سلامت جسمی و روانی فرزندشان، خود را موظف می‌دانند که تمامی رویدادهای زندگی کودک خود را همانند بدو تولد، مورد دقت قرار دهند. در ابتدا دلهره آنها، ترس از بوجود آمدن مشکلی است که باعث شود فرزندشان را از دست بدهند، اما طولی نمی‌کشد که پایانی برای این قبیل نگرانی‌ها وجود ندارد. چهار دست و پا راه رفتن، حتی راه رفتن و دویدن کودک براحتی موجب بوجود آمدن اضطراب ناشی از خطر برای این گروه از والدین می‌شود. حتی در مواردی آنچه ممکن است برای دیگران امری عادی محسوب شود، برای این والدین امری حیاتی است، به خصوص مادران این دسته از والدین، حتی در شبانه روز چند بار تنفس کودک را به خصوص در موقع خواب کنترل می‌کنند تا مشکلی به وجود نیاید.

این والدین مترصد انجام فعالیت‌های سخت و طاقت فرسا بوده و دست از تلاش بر نمی‌دارند و در این راه حتی از انجام کارهای غیرضروری صرف نظر نمی‌کنند، به یک معنا آنها بدون نظر خواهی عهده دار امور فرزندانشان می‌شوند. تأکید بیش از حد و غیرضروری مادران این گروه بر لباس پوشیدن، غذا خوردن و ساعات رفت و آمد نیز از این نوع است.

هر چند این موضوع با توجه به سن و جنسیت فرزندان دارای تفاوت‌هایی است اما این والدین، مسئولیت‌ها و وظایفی را که معمولاً جوامع به فرزندان محول می‌کنند را دست کم گرفته و خود را مسئول رسیدگی به تمامی کارهای فرزندشان می‌دانند؛ به نوعی هم تصمیم گیرنده و هم اقدام کننده‌اند، خود را همه کاره دانسته و فرزند خود را فاقد قدرت تصمیم‌گیری و اجرا می‌دانند.

نتایج تربیتی این سبک مدیریت خانواده، همراه داشتن پی آمدهای غیرقابل جبرانی برای فرزندان خواهد بود. در واقع در این سبک با اینکه کودکان از نظر سنی رشد می‌کنند اما هرگز به بلوغ روانی دست نمی‌یابند. حتی در شکل‌گیری مفهوم خود^۱ (تصور و برداشتی که هر کس از خود دارد) نیز دچار اشکالات اساسی می‌شوند. به یک معنا تصور از خود یا خودپنداره این فرزندان، برگرفته از تصویر والدین از ایشان است و قادر نیستند که مفهوم خود را بیش از این حد توسعه دهند. آنها به صورت شخصی وابسته به گروه بزرگسالان به خصوص مادر بوده و نه تنها از مهارت‌های اولیه اجتماعی برخوردار نیستند بلکه در مواردی از

احساسات و آرزوهای فردی نیز بی‌خبر هستند. از آنجا که دیگران نقش تصمیم‌گیری را برای آنها بر عهده داشته‌اند، در ارتباط با مهارت‌های مقدماتی تصمیم‌گیری از جمله فکر کردن در مورد مسائل شخصی و اجتماعی دچار ضعف‌های اساسی هستند. آنها با اینکه نمی‌توانند رابطه‌ای بین درون و بیرون خود برقرار کنند و در برقراری روابط علت و معلولی دچار ضعف هستند، اما با توضیحات افسونگر و غیرواقعی مرجع قدرت خود (مثل پدر یا مادر) براحتی راضی شده و به خود اجازه اظهار نظر نمی‌دهند.

در مجموع فرزندان این تیپ از والدین، در ناسازگاری همیشگی موجود میان وابستگی به والدین (یا حداقل به یکی از آنها) و از سوی دیگر اوهام و آرزوهایی تیره و تار به منظور کسب استقلال درونی‌شان انرژی روانی زیادی را صرف کرده و در حالتی از سردرگمی در تقلا و جدال میان مصالحه بین این دو موقعیت قرار می‌گیرند و این در حالی است که در چنین فضایی نمی‌توان به راحتی به گرایش به یک قطب امید بست. توجه داشته باشیم که اگر خانواده را یک تیم بدانیم که هدف مشترکی را دنبال می‌کند، وجود یک هدف مشترک، تلاش‌های مشترکی را می‌طلبد و این اهداف باید توسط همه اعضای تیم درک و دنبال شود.

توجه به یک مورد عینی در مورد والدین همه‌کاره

پسر جوانی به مشاور مراجعه کرده و در مورد این که پدرش دائماً در مورد انتخاب رشته ورزشی او اظهار نظر کرده و حتی به تغییر نظرات خود در مورد رشته‌های ورزشی می‌پردازد. مثلاً یک روز می‌گوید برو دنبال فوتبال چون ورزش نان و آب داری است و یک روز دیگر می‌گوید که فوتبال باعث جراحی شدید می‌شود. روز دیگر می‌گوید ورزش جمعی انجام بده تا اجتماعی شوی و روز دیگر می‌گوید ورزش جمعی باعث بد آموزی می‌شود. من مانده‌ام با این پدر چه کنم؟ او حتی گاهی به من اجازه اظهار نظر هم نمی‌دهد و حق انتخاب نوع ورزش را به من هم نمی‌دهد. این وضعیت به گونه‌ای شده است که من از ورزش متنفر شده‌ام و هیچ نوع ورزشی را دوست ندارم به طوری که همسالان مرا مورد تمسخر قرار می‌دهند و بی‌توجهی من به ورزش باعث تحقیر من شده است.

در برابر این نوع والدین باید این سوال را مطرح کرد که آیا بهتر نبود که از همان ابتدا

پدر این نوجوان نسبت به انتخاب نوع ورزش، نظرات و توانایی‌های فرزند خود را مد نظر قرار

می‌داد و با راهنمایی‌های خود جهت صحیح انتخاب یک رشته ورزشی رابه او گوشزد می‌کرد تا او دچار تنفر از ورزش نشود؟

پیشنهادهایی برای جلوگیری از همه‌کاره نبودن والدین

- ۱- وجود مستقل فرزندان خود را بپذیرید.
- ۲- کودکان را در انجام فعالیت‌هایی که به مرور توانایی آنها را به دست می‌آورد، آزاد بگذارید.
- ۳- اجازه انجام بازیهای مستقلانه فردی را در حد توانایی جسمانی فرزندان به آنها بدهید.
- ۴- فرزندان خود را به بیان عقاید به صورت شفاهی یا کتبی تشویق کنید.
- ۵- به فرزندان خود وظایفی را در انجام امور منزل و امور شخصی با توجه به تواناییهای جسمانی و مراحل سنی واگذار کنید.

۲- والدین پر خاشگر^۱



شاید بتوان گفت، اصلی‌ترین عامل در برقراری روابط انسانی، توقعات افراد از یکدیگر است. توقعات خواه به صورت کلامی و یا رفتاری (یا حتی در حد اشاره) در جریان روابط کودکان با بزرگسالان شکل می‌گیرد و کودکان به شکلی ساده و بی‌پروا، به ضبط توقعات بزرگسالان می‌پردازند. برای مثال اگر والدینی بر این باور باشند که فرزندشان فرد ناموفقی است، این باور به او منتقل می‌شود و به این ترتیب فرزند در توصیف خود از توانایی‌هایش برای انجام وظایف محوله دچار تردید شده و ناموفق عمل می‌کند.

برخی از والدین آنچنان محیط خانواده خود را به یک منطقه بحرانی تبدیل می‌کنند که گویی افراد در یک پادگان نظامی قرار گرفته‌اند. در اینجا کودکان در معرض طوفانهای ناگهانی و حتی غیرقابل درکی قرار می‌گیرند. تکرار چنین شرایطی براحتی برای آنها احساس بی‌یاوری و رها شدگی را فراهم می‌کند. علاوه بر این، اضطراب و تشنج حکمفرما شده و پس از مدتی ستیزه جویی احساس فرسودگی و بی‌اعتنایی نسبت به همه چیز پیدا می‌کنند. کودک می‌بیند که سمبل امنیت خاطر و خاطر جمعی او یعنی پدر و مادر براحتی او را در

هم می‌شکند. در اینجا نه تنها اعمال بلکه خود افراد در معرض تهاجم قرار می‌گیرند و گاهی رفتار افراد شرطی شده و به نگرشی دست پیدا می‌کنند که بدون فشار از بالا هیچ کاری را انجام نمی‌دهند. این دسته از والدین معمولاً فضای خانه را با ناامنی روانی همراه می‌کنند و حتی گاهی خواسته و یا ناخواسته از این فضا لذت می‌برند. نتیجه چنین روندی این است که هیچ فعالیتی از طرف فرزندان مورد توجه کافی قرار نمی‌گیرد مگر آنکه، با پرخاشگری والدین همراه باشد.

هر چند والدین برای فرزندان خود محدودیت‌هایی قائل می‌شوند اما گروهی از والدین، معیارهایی را برای فرزندان خود در نظر می‌گیرند که دستیابی به آنها برای کودک غیرممکن بوده و حتی در این راستا از روشهای پرخاشگرانه به شکلی کاملاً متعصبانه بهره می‌گیرند. این گروه از والدین با انتظارات و ابزارهای ویژه، به گونه‌ای خود را ماورای درک و دستیابی فرزندشان قرار می‌دهند. برای مثال انتظار اینکه اتاق کودک ذره‌ای نامنظم و کثیف نباشد، موه‌های او کاملاً مرتب باشد، در کارهای خود با صرف وقت کم، بهترین نتیجه را فراهم کند، بیانگر پیامی بدین مضمون است که «بدون کمترین نقص، باید آنچه را انجام می‌دهی، بخوبی، مورد نظر و انتظار ما باشد.»

در واقع، ایده‌آل‌های ترسیم شده توسط والدین پرخاشگر می‌تواند بسیار جالب و مطلوب باشد، اما با توجه به شیوه کلامی و یا رفتاری توأم با پرخاشگری، می‌تواند عملاً نتایج نامطلوبی را در پی داشته باشد. برای مثال، هدف، تربیت کردن فرزندی مسئول و مستقل است، اما آنچه اتفاق می‌افتد این است که کودک را مجبور می‌کنند که کارش را انجام دهد، در نتیجه کودک هرگز تجربه‌ی مسئولیت توأم با استقلال را نخواهد داشت. یا اینکه هدف می‌تواند داشتن فرزندی قابل احترام و مؤدب باشد، اما وقتی اجازه صحبت کردن به او داده نمی‌شود، یا رفتار او را بدرستی مورد انتقاد قرار نمی‌گیرد و یا حتی با تذکرات پی در پی زمینه سرپیچی او را فراهم می‌شود و در نهایت تنبیه تنها راهکار والدین در مواجهه با اعتراض فرزند می‌شود، نتیجه حاصل فرزند مضطربی خواهد بود که فقط در هنگام حضور مرجع قدرت و کنترل بیرونی اطاعت می‌کند و در غیراین صورت بازگشتی سریع به رفتارهای مورد دلخواه خود داشت.

پرخاشگری وسیله‌ای کودکانه است که گاهی بسیار خطرناک و زیانبار بوده و به جای حل مشکل و کاستن از فشار و ناراحتی، باعث دردسر و رنج تازه برای شخص می‌شود.

والدین پرخاشگر با اتخاذ روش زیاده روی در تذکر، به کودک خود نشان می‌دهند که نظرات او برایشان فاقد اهمیت است، با توبیخ و سرزنشهای مکرر، فرزند خود را وادار به خجالت کشیدن و یا پیدایش احساس کمرویی می‌کنند و فرزند خود را به سطح خدمتکار در انجام امور خانه تنزل می‌دهند. اما در واقع این گروه از والدین با تندی در گفتار و عدم ملاطفت در رفتار، تنها قادر به اجرای خواسته‌های آنها، به صورت موقت و زودگذر هستند، زیرا استفاده از این روش‌ها، موجب تزییع حقوق فرزندان شده و شرایط را برای بی‌احترامی و یا نفرت در فرزندان فراهم کرده و حتی باعث سقوط والدین از مقام والای خود می‌شود.

به یاد داشته باشید که صحنه زندگی میدان بازی نیست که در نهایت برنده و بازنده را تعیین کنند و والدین نیز مجبور نیستند همیشه برنده باشند. زیرا در مسابقه‌ای شرکت نکرده‌اند. هدف اصلی این است که به فرزندان خود کمک کنیم تا با استقلال عمل، مسئولیت رفتارشان را بعهده بگیرند، چنین روندی از طریق پیگیری روش قاطعیت توأم با مهربانی فراهم می‌شود. آهنگ صدای آرام داشتن و استفاده از کلمات محبت آمیز نشان از تمایل افراد به مهربان بودن است که می‌تواند با پیگیری مناسب انجام عمل یعنی قاطع بودن، همراه شود. چنین کاری می‌تواند از عوارض سوء ناشی از اعمال خشونت در روابط خانوادگی بکاهد و در راستای تحقق اهداف ارزشمند آن منافع زیادی را پدید آورد.

توجه به یک مورد عینی در مورد والدین پرخاشگر

پدر و مادری مراجعه کرده و از این که فرزند دختر ۱۰ ساله‌شان گوشه‌گیر است، طلب کمک کردند. آنها بارها و بارها تأکید می‌کردند که در روابط بین خود و بین خود و فرزندشان رابطه تند و خصمانه‌ای برقرار است. مثلاً پدر در مقابل خواسته‌های ساده مادر مثل خریدن نان با صدای بلند و اکنش نشان می‌دهد و مادر در مقابل در خواست نیاز همسر خود به نوشیدن یک فنجان چای با عکس‌العمل تندی پاسخ می‌دهد. آنها بارها و بارها در تصمیم‌گیری‌های مختلف زندگی مثل دریافت وام، انتخاب نوع مدرسه برای فرزند، دعوت از مهمان، انتخاب زمان و مکان مسافرت حتی خریدن کادو با هم به جنگ و جدل و پرخاشگری می‌پرداختند. این فرزند ۱۰ ساله به طور ناخودگاه ساده‌ترین واکنشی که به این فضای نا امن در خانه می‌داد گوشه‌گیری و انزوا بود و در واقع نوعی فرار به درون را نشان می‌داد. در این گونه مواقع والدین لازم است به اصلاح رفتار خویش بپردازند و چون آنها

سمبل امنیت خاطر هستند براحتی می‌توانند فضای امن را در خانه ایجاد کنند تا فرزند آنها به جای در خود فرو رفتن، پویا و پر جنب و جوش باشند. در برابر این نوع والدین باید این سوال را مطرح کرد که آیا این پدر و مادر می‌توانند از رفتارهایی که نتیجه آن ناامنی است، انتظار بروز واکنش طبیعی را داشته باشند؟

پیشنهادهایی برای جلوگیری از پرخاشگر بودن والدین

- پیشنهادهای زیر می‌توانند در جهت ایجاد فضای مطلوب در خانه و کناره‌گیری یا کمرنگ کردن شیوه پرخاشگری مناسب باشد:
- ۱- هرگز قاطع بودن را با خشونت و سخت‌گیری افراطی، یکی ندانید.
 - ۲- با وجودی که محدودیتهایی را برای فرزندان در نظر می‌گیرید، اجازه تصمیم‌گیری در مورد طرز برخورد با محدودیتها را به آنها بدهید.
 - ۳- با وجود رفتار محبت آمیز بر سر انتظارات خود از کودکان قاطع باشید.
 - ۴- به اظهار نظرها و یا تصمیمات فرزندتان علاقه مندی نشان دهید.
 - ۵- به عوارض پرخاشگری و ناامنی روانی در خانه به طور جدی بیاندیشید.

۳- والدین ریاست طلب^۱



اولین ویژگی این دسته از والدین این است که تمایل دارند به عنوان بهترین اولیاء در گروه خود شناخته شوند. پس به منظور تحقق این خواسته سطح بالا، از فرزندان خود می‌خواهند که به بهترین شکل موجود عمل کنند. آنها همواره مبلغ این طرز تفکر هستند که انجام دادن کار یعنی انجام دادن آن بدون خطا. بنابر این از انجام اموری که احتمال می‌رود توأم با شکست باشد باید اجتناب کرد. همچنین همواره به صورت افراطی پایبند تشریفات و آداب مقام ریاست بوده و انتظارشان این است که دیگران از رابطه احترام آمیز با آنها پا را فراتر نگذاشته و همواره مبادی چنین آدابی باشند، هر چند ممکن است خودشان مقید به چنین رفتارهایی نباشند. از پیامدهای این طرز تفکر آن است که به موفقیت خود به عنوان پدر و مادر مانند مقام ریاست یک سازمان می‌اندیشند که فقط باید صادر کننده فرامین باشند و فرزندان آنها همچون زیردستان آن سازمان به عنوان مجری به ایفای نقش پردازند.

از سوی دیگر این دسته از والدین در مواقعی که فرزندشان آماده شرکت در فعالیتهای انفرادی است با این پیش فرض که «باید بهترین باشی» یا «باید حتماً موفق باشی» در عمل، انتظار فعالیت بی نقص از فرزندشان را دارند و وقتی می بینند که فرزندشان در کارهایی شرکت می کند که امید به بهترین بودن را ندارد، نگران می شوند. هر چند ممکن است واقعاً به کامل بودن فرزندشان معتقد نباشند. چنین اظهاراتی، به صورت غیرمستقیم به کودک می فهماند که تنها زمانی با ارزش است که «موفق باشد». والدین ریاست طلب از میان ابزارهای مختلف مدیریت، صرفاً به اعمال قدرت توجه می کنند، در حالی که ظاهراً به فلسفه قدرت جویی معتقدند، ولی گاهی «ضعیف آزار» و «قوی پرور» نیز هستند. اعمال این ویژگی از سوی آنها مشوق رویه تملق گویی و یا بر عکس فاصله گرفتن فرزندانشان را از آنها فراهم می آورد.

در نتیجه، فرزندان این والدین حتی از سالهای نخستین زندگی آموخته اند که باید با صدای بلند صحبت کنند تا همه اعضای خانواده صدایشان را بشنوند و یا باید سریع و تند صحبت کنند تا دیگران صحبتهای آنها را ناتمام قطع نکنند و نیز باید با رفتار تحکم آمیز خواسته های خود را بیان کنند. والدین ریاست طلب تا زمانی که در میان سایر همتهای فرهنگی خود بسر می برند، آنچنان مایه نگرانی نیستند، اما هر اندازه که فرزندشان بزرگتر شده و از قلمرو فرهنگی خانواده فاصله می گیرد مشکلات بیشتری ظهور می کنند. ادامه دادن چنین سبکهایی در طول دوران نوجوانی به چالشهای خاصی منجر می شود. بلوغ جنسی به دلایل زیستی و شناختی تعارض والد-فرزند را بیشتر می کند. افزایش توانایی نوجوانان در فکر کردن به روابط اجتماعی نیز تنشهای خانوادگی را بیشتر می کند. نوجوانان در این سن، دیگر والدین خود را انسانهای بسیار آگاه و کامل نمی دانند و آنها را صرفاً افراد معمولی می انگارند. همچنین بعد از اینکه نوجوانان والدین خود را «آرمان زدایی» می کنند، دیگر مانند گذشته در برابر آنها سر فرود نمی آورند و فعالیتهایی مانند تمیز کردن اتاق، رفت و آمد به خانه، انجام دادن تکالیف مدرسه را جزء مسائل شخصی خود می دانند در حالی که والدین آنها این فعالیتهای مشترک بین خود و آنها فرض می کنند. با در نظر گرفتن دیدگاههای بسیار متفاوت در مورد چنین فعالیتهایی، حل مسائل خانواده با شیوه جاه طلبی و یکه تازی والدین نمی تواند پاسخ گو باشد.

والدین ریاست طلب اغلب نمی توانند درک کنند که چرا فرزند نوجوان آنها دوست دارد

از فعالیتهای خانواده و تکالیف واگذار شده فرار کند تا با دوستان خود باشد و نوجوانان نیز نمی‌توانند بفهمند که چرا والدین آنها می‌خواهند که اعضای خانواده تا جایی که امکان دارد دور هم باشند و یا انتظار دارند که تکالیف خود را به بهترین نحو انجام دهند. این گروه از والدین مطرح می‌کنند که فرزندشان هنوز نشانه‌های استقلال، آمادگی و توانایی لازم را ندارند در حالی که نوجوانان معتقدند که چنین نقش‌هایی از مدتها پیش باید به آنها داده می‌شد. با نزدیک شدن فرزندان به دوران نوجوانی و جوانی، یگانه تکلیف والدین فاصله گرفتن از فرزندان نیست بلکه زمان رابطه‌ای است که آمیزه‌ای از «با هم بودن» و «استقلال» را عملی سازد. در خانواده سالم همانگونه که فرزندان بخصوص فرزندان نوجوان به والدینشان وابسته‌اند اما همچنان نیازمند راهنمایی نیز هستند، تحقق این هدف در بستر آزادی توأم با نظارت فرزندان محقق می‌شود. تحقیقات نشان داده‌اند که شیوه برخورد مستبدانه و ریاست طلبانه والدین با ویژگی‌های افسردگی، اضطراب و وسواس فرزندان ارتباط مثبت و معنی‌دار دارد.

توجه به یک مورد عینی در مورد والدین ریاست‌طلب

پدر و مادر پزشکی مراجعه کرده و ایده‌هایی را در مورد فرزند ۱۸ ساله خود که در حال تحصیل دوران پیش دانشگاهی بود مطرح کردند. آنها معتقد بودند که چون هر دو پزشک هستند فرزندشان به هر شکل و ترتیبی که باشد باید پزشکی را انتخاب کند و در این رشته به تحصیل بپردازد. از طرف دیگر وقتی شرایط این نوجوان بررسی شد او به هر دلیلی نه علاقه‌ای به پزشکی داشت و نه نسبت به آینده شغلی در آن خوش بین بود. او معتقد بود که در رشته‌ای مثل معماری که هم بدان علاقمند است و هم می‌تواند از نظر شغلی موفق باشد بهتر می‌تواند رشد کند. اصرار والدین و انکار فرزند آنها که تک فرزند و کمال‌گرایی خاص خودش را نیز داشت کار را به جایی رساند که این نوجوان تصمیم گرفته بود که زندگی جداگانه‌ای داشته باشد و اصرار داشت که با چنین پدر و مادری نمی‌تواند زندگی کند. او حتی در مراحل بعدی جریان مشاوره تأکید می‌کرد که آنها فقط در مورد رشته تحصیلی او ریاست طلبی نمی‌کنند بلکه در مورد هر چیز در زندگی این گونه هستند برای مثال، در مورد لباس پوشیدن، مهمانی رفتن، محل تحصیل صرفاً دنبال کسب غرور و افتخار در جمع همکاران خود هستند.

در برابر این نوع والدین باید این سوال را مطرح کرد که آیا بهتر نیست بیش از پیش به استعداد، هوش و علاقمندی فرزندان فکر کنید و ضمن «راهنمایی کردن» بر او ریاست نکنید؟

پیشنهادهایی برای جلوگیری از ریاست طلب بودن والدین

- ۱- به دلیل وجود بار عاطفی، محیط خانواده دارای شرایط خاصی است و رابطه والدین با فرزندان با محیط‌های رسمی و اداری، دارای تفاوت ماهیتی است و بیشتر متاثر از بعد هدایت و رهبری در فرایند مدیریت است.
- ۲- «حق انتخاب» دادن به فرزندان همراه با کاربرد روش منطقی، بسیار اهمیت دارد.
- ۳- «تن صدای» والدین و انتخاب کلمات مناسب، مؤثر و احترام آمیز بسیار تعیین کننده است و باید طرز تفکری توأم با احترام، پذیرش، خیرخواهی را منعکس نماید.
- ۴- هنگامی که فرزندان بد رفتاری می‌کند به این معنی است که هنوز به صورت کامل آمادگی پذیرش مسئولیت را ندارد، می‌توانید با پرهیز از سرزنش، چیزی نگوئید و او را مطمئن سازید که فرصت دیگری به او می‌دهید.
- ۵- در صورتی که فرزند مجدداً مرتکب بد رفتاری شد، فرصتی را تعیین کنید تا بتواند اشتباهش را جبران کند. گسترش فرصت کارآمدتر از بی‌صبری است.

۴- والدین تکنواز!



والدین تکنواز، والدینی هستند که به دلایل مختلف از پذیرش مجموعه‌ای متناسب و هماهنگ از مسئولیتها در خانواده امتناع کرده و صرفاً حوزه نظارتی خود را به بخش جزئی محدود می‌کنند. ممکن است موقعیتهای شغلی، اجتماعی و یا حتی سیاسی، بسترهای مناسبی را برای ترغیب این افراد به دور نگهداشتن، خودداری از اداره کردن و یا درگیر شدن در مسئولیتهای خانوادگی فراهم کرده باشد. محیطهای شغلی در مورد مهارتها و کفایت تربیتی والدین اتهامات تازه‌ای را برای آنها ایجاد می‌کند تا جایی که براحتی نقش‌های پیشین والدین مورد تردید و یا انکار واقع می‌شود. چالشهای احتمالی مطرح در روابط تمامی اعضای خانواده که خود ناشی از درگیر شدن والدین در موضوعات مختلف مرتبط با فرزندان از قبیل، نوع معاشرت، درس خواندن، لباس پوشیدن، نحوه گذراندن اوقات فراغت، است، ایشان را به برقراری روابط عمودی ترغیب می‌کند. در صورتی که پدران دارای این سبک باشند، معمولاً به جای اینکه با همه اعضای خانواده در ارتباط باشند صرفاً با

مادر خانواده در ارتباط هستند و مادر با فرزندان. این نوع مدیریت خانواده، رواج سیستم سلسله مراتب واحدها شبیه به روابط اداری است. مدیران در اینجا از همفکری دیگران احساس بی‌نیازی کرده، با فرض اینکه قدرتشان در رأس و برتر از همه است، خود را کاملاً ممتاز و متفاوت با سایر اعضای خانواده قرار می‌دهند.

در قالب یک جریان فرهنگی، کلیه فعالیت‌های والدین را جامعه تعریف می‌کند، هر چند در بسیاری از جوامع پدر، به عنوان رئیس خانواده است، اما در عمل نقش و مقام او غالباً بد معنی شده است، در جوامع امروزی پدر، در واقع به عنوان یک سرپرست غایب مطرح می‌شود. ساعات کار مشخص و ثابت صبح تا شب، اوقات کم فراغت و عملاً عدم حضور فیزیکی در خانواده، قدرت مانور وظایف پدری را از او سلب می‌کند. در چنین شرایطی مادر نقش حاکم عملی و نظم دهنده را دارد و موجب به خطر افتادن نقش‌های سنتی مادران می‌شود. مادر طبق وظایف تعریف شده در گذشته، نماد محبت، عشق و احساس همدردی بوده و پدر نماد انضباط و اخلاق. این تصویر ذهنی پدر بود که کودکان را در برابر وسوسه اعمال خطا نهیب می‌زد و آنها را به دلایل ارتکاب به خطا، سرزنش می‌کرد و پدر به عنوان سبیل ارتباط خانواده با دنیای خارج از خانواده بود. اما در الگوی مدیریت والدین به خصوص پدران تکنواز دیگر اثری از این نقش‌ها نیست. در اینجا کودکان چندان فرصتی بدست نمی‌آورند تا بتوانند در فعالیت‌ها یا حتی گفتگوهای معنی‌دار با پدران خود شرکت کنند. پیامد این جریان، علاوه بر حاکم کردن مادر در خانواده، نقش‌های دیرین او را از قبیل عشق ورزیدن، بازی کردن، لبخند زدن، گفتگو کردن و مراقبت کردن را به خطر می‌اندازد. مشکلی که بیشتر امکان بروز دارد، عدم توافق والدین در اعتقاد و اجرای شیوه‌های یکسان تربیتی است. بهتر است علاوه بر اینکه محیط اطراف کودک به گونه‌ای مشوق رفتارهای مطلوب باشد، خود والدین نیز در مورد چگونگی اصول و شیوه‌های اجرایی تربیتی به توافق برسند. تشکیل جلسات خانوادگی می‌تواند راهی مؤثر در این جهت باشد. چرا که اگر چنین توافقی نباشد، کودک بزودی خواهد آموخت که با پدر به گونه‌ای و با مادر به گونه‌ای دیگر رفتار کند. حتی کودکان خیلی زودتر قادر خواهند بود که از راه‌های برانگیزنده والدین علیه یکدیگر به سود خود استفاده کنند. اگر پدران از نظر زمانی فرصت محدودتری را در اختیار خانواده‌شان قرار می‌دهند، احتمالاً از طریق گوش دادن به تمام خواسته‌های فرزندان خود در صدد جبران برآیند. رفتاری که به وسیله پدر مورد تشویق قرار می‌گیرد هرگز نباید به

وسیله مادر سرزنش شود و یا برعکس، چرا که نتایج تربیتی این گونه رفتار با فرزند، بسیار ناگوار و حتی غیرقابل جبران خواهد بود.

در مواردی که پدر یا مادر کنترل مناسبی بر روی رفتار فرزندان خود ندارند، ممکن است به تدریج دچار احساس گناه شده که برای جبران آن گناه، گاهی مجبور شوند، امتیازهای مهم و غیرصحیحی به آنها بدهند و یا حتی به راحتی تسلیم خواسته‌های غیرمنطقی آنها شوند، این رویه نیز خود به بازی گرفتن والدین توسط فرزندان است. برای پیشگیری و یا جبران چنین مشکلاتی بهتر است از دوران کودکی مجموعه رفتارهای فرزندان تحت پوشش والدین قرار گیرد.

توجه به یک مورد عینی در مورد والدین تکنواز

خانم و آقای تحصیلکرده‌ای به عنوان مراجع در مورد بررسی وضعیت دختر ۱۷ ساله‌شان مراجعه کرده و از بی‌نظمی، بلاتکلیفی فکری و وابستگی شدید به دوستان اظهار استیصال می‌کردند. آنها معتقد بودند که به دلیل مشغله کاری و داشتن نقش‌های اجتماعی‌شان معتقد به آزادی فرزند و حداقل کنترل در سبک تربیتی خود هستند. در صحبت با فرزند آنها مشخص شد که او هم تقریباً در تصمیم‌گیری‌های خود از چنین طرز تفکر والدین نهایت سوء استفاده را می‌کند. او احساس می‌کرد که والدین حق ندارند در مورد ساعت بیرون رفتن، نوع لباس پوشیدن و دوستانش با افراد اظهار نظر کنند. چون خود آنها چنین اجازه و فرصتی را به او داده‌اند. در این شرایط، هر دو طرف ماجرا، دچار احساس گناه بودند. پدر و مادر، نگران وضعیت حال و آینده فرزند خود که اکنون دیگر حرف شنوی از آنها ندارد و فرزند آنها از این که چرا این قدر با فرزندان پدران و مادران دیگر، متفاوت است و به ویژه چرا پدر و مادری دارد که حداقل مسئولیت‌پذیری را درباره او دارند، احساس خشم می‌کرد. مهم‌تر از همه این خانواده و فرزند او هیچگونه مشکل مالی نداشته و بیشترین مسائل آنها به ارتباط با همدیگر مربوط می‌شد.

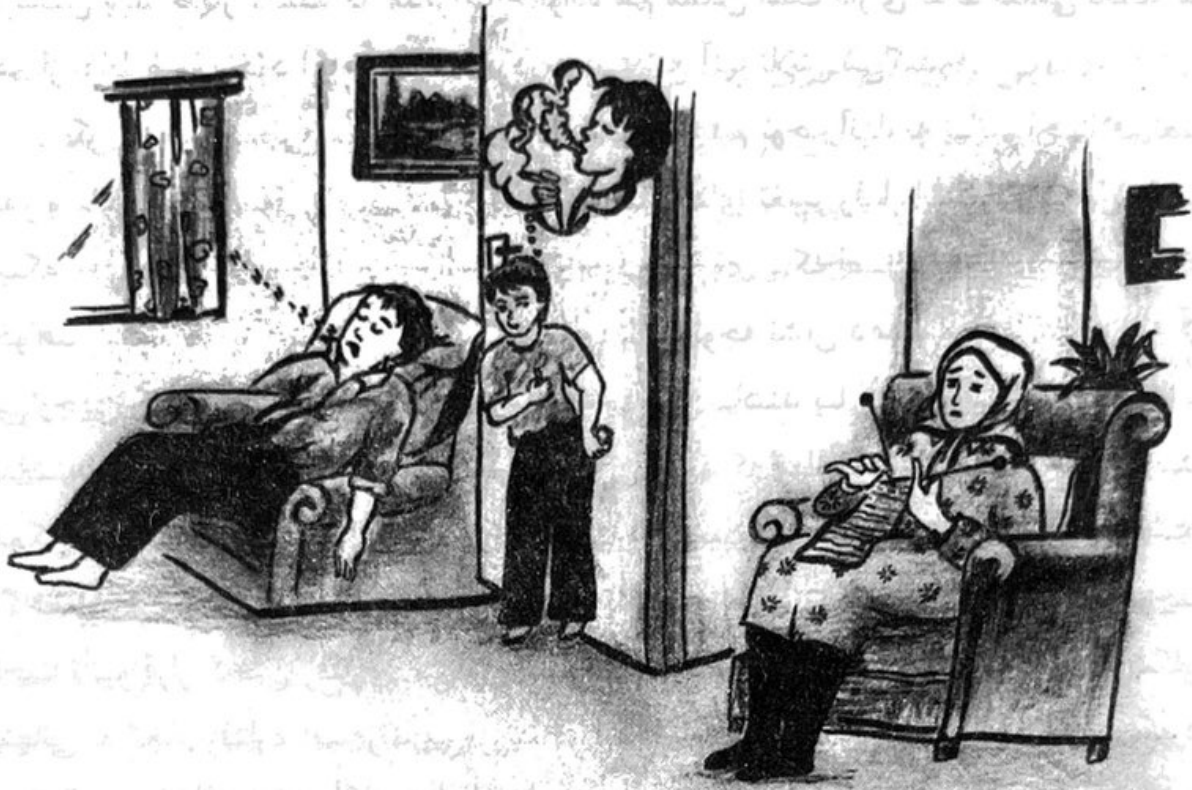
در برابر این نوع والدین باید این سوال را مطرح کرد که آیا اگر کمی و فقط کمی پدر و

مادر مسئولیت‌پذیری می‌بودند به نفع دو طرف ماجرا نبود؟

پیشنهادهایی برای جلوگیری از تکنواز بودن والدین

- ۱- با تشکیل جلسات هفتگی و ماهانه با اعضای خانواده در مورد مسائل و موضوعات خانوادگی صحبت کنید.
- ۲- هر هفته یا هر ماه، حداقل یک مقاله و یا کتاب درباره موضوعاتی که با مسائل خانواده در ارتباط است، مطالعه کنید.
- ۳- در کنار اشتغالات مختلف، اوقات خاصی را به صورت روزانه و هفتگی به فرزندان اختصاص دهید.
- ۴- والدین سعی کنند به گونه‌ای برخورد کنند که نشان از آگاهی جامع آنها از خانواده باشد و هر لحظه خود را آماده اطلاع یابی از موضوعات مختلف مربوط به خانواده کنند.
- ۵- خانواده دارای سیستمی است که همهٔ اعضاء در آن مشارکت دارند، پدر یا مادر نباید به هیچ دلیلی خود را جدای از این سیستم قرار دهند.

۵- والدین کم اطلاع^۱



در عصر فناوری اطلاعات که هر روز افراد در جریان اطلاعات از رویدادها، حوادث و تحولات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و ارزشی قرار می‌گیرند، خواه ناخواه خانواده‌ها نیز تحت تأثیر عوامل مختلف ناشی از این اطلاعات قرار می‌گیرند که گاه جنبه غیرمنتظره هم دارد. با توجه به این حقیقت که یکی از لوازم مدیریت مجهز بودن مدیران به اطلاعات فراوان و جدید است، والدینی که از این حقیقت فاصله گرفته‌اند و خود را برای روبه رو شدن با تحولات غیرمنتظره آماده نساخته‌اند، بی‌تردید از اعمال مدیریت مناسب ناتوان خواهند بود. بزرگترین مشکل قابل طرح برای این دسته از والدین این است که گاهی آنها نمی‌دانند چه ناتوانی و نارساییهایی در رویه آنها وجود دارد و نمی‌دانند از چه چیز بی‌اطلاع هستند. در واقع در عصر فناوری اطلاعات بسیاری از روابط و کارکردهای نهادهای مختلف اجتماعی تحت تأثیر قرار می‌گیرد ولی این تأثیرات به معنی نادیده گرفتن کارکردهای درونی و بیرونی این نهادها از جمله نهاد بزرگ خانواده نیست.

مدیریت این خانواده‌ها به صورت بیمار گونه دچار این ابهام است که والدین مطرح می‌کنند که والدین نباید هیچ گونه نقطه ضعفی داشته باشند. در حالی که به صورت کاملاً برعکس باید اظهار داشت که مدیریت خانواده هم ممکن است دارای نقاط ضعفی باشد، اما هم از نقاط ضعف خود آگاهی دارد هم در جهت رفع آنها تلاش می‌کند.

یکی از موارد مطرح در مورد والدین کم اطلاع، عدم توجه آنها، به تأثیر اختلاف نظر پدر و مادر بر سر اصول یا روشهای تربیتی و یا شیوه‌های تغییر رفتار است. نکته قابل توجه اینکه، صرف نظر از موافقت یا مخالفت مادر و پدر بر روی یک اصل، رفتار کودک شکل خواهد گرفت. هر پدر یا مادری اگر مدتی به رفتاری توجه نشان دهد و مدتی دیگر به آن بی‌توجهی کند، حتی اگر خودشان هم متوجه موضوع نباشند یا قصد و نیت خاصی هم نداشته باشند، ممکن است موجب تقویت رفتاری شوند که مطلوبشان نیست. مادر و پدر ممکن است، خود از اینکه تلویحاً و یا به صورت غیرعمدی موجب تقویت رفتاری شده‌اند، آگاه نباشند و حتی به نظر آنها تعجب آور هم باشد، اما همین توجه جداگانه والدین، موجب تحت تأثیر قرار گرفتن رفتاری غیرقابل انتظار می‌شود و در بسیاری موارد فرزندان به شکلی پنهانی به انجام رفتاری مبادرت می‌ورزند. در اینجا باید به علت رفتار کودکان توجه کرد. زیرا والدین با داشتن این آگاهی‌ها قادر خواهند بود، رفتارهای نامطلوب آنها را به رفتار مطلوب و قابل قبول‌تر تغییر دهند.

توجه به یک مورد عینی در مورد والدین کم اطلاع

نوجوان ۱۶ ساله‌ای با مراجعه به مشاور معتقد بود که نمی‌خواهد در جمع مهمانی‌ها پدر و مادرش را به کسی معرفی کند و یا از این که چنین پدر و مادری دارد بسیار احساس حقارت می‌کند. چون این پدر و مادر اطلاعات به روز در زمینه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی و حتی تکنولوژیک را ندارند. وقتی وضعیت پدر و مادر مورد بررسی قرار گرفت مشخص شد که آنها عوامل تهدید کننده فرزند خود و یا حتی خانواده خود را نمی‌شناختند و معتقد بودند که مگر ما چگونه بودیم و ما چه کردیم. آنها حتی از گذر زمان و تغییرات زمان گذشته و حال و نحوه برخوردهای متفاوت والدین دیروز و امروز بی‌خبر بودند. آنها حتی در مورد شیوه‌های نادرست خود در برخورد با یکدیگر و با فرزند خود بی‌اطلاع بودند.

در برابر این نوع والدین باید این سوال را مطرح کرد آیا بهتر نیست در مورد مسائل روز

و نحوه برخورد و نیز در مورد روان‌شناسی کودک خود در دیروز و امروز اطلاعاتی کسب کنید؟

پیشنهادهایی برای جلوگیری از کم‌اطلاع بودن والدین

- ۱- بدانید که همسر و فرزندان در جایگاه خود می‌توانند اطلاعات جدیدی به شما بدهند. پس از مشورت و صلاح‌اندیشی سایر اعضای خانواده خود استفاده کنید.
- ۲- مسئولیتها و وظایف مختلف خود را طبقه‌بندی کنید و برای اجرای هر یک، برنامه‌ریزی کنید.
- ۳- همسر، فرزندان و خانواده‌ای که با آن سر و کار دارید، انگیزه‌ها، منافع و تمایلاتی دارند که باید آنها را بشناسید. زیرا همین عوامل می‌توانند عمل و عکس‌العمل تازه‌ای ایجاد کنند.
- ۴- بی‌خبری و ناآگاهی از عوامل تهدیدکننده و موجب انحراف خانواده از مسیر اهداف خود خواهد شد.
- ۵- لزوم توجه به اتحاد والدین در نظر و عمل به روشهای تربیتی، غیرقابل تردید است. بنابراین با ایجاد پیوند بین نظرات و اعمال تربیتی در جهت استحکام خانواده بکوشید.

۶- والدین وظیفه‌شناس افراطی^۱



در رابطه موجود میان منش والدین و رفتار کودکان آنها، این حقیقت بدیهی و آشکار مطرح است که شخصیت کودک همیشه به رنگ محیط عاطفی خانواده در می‌آید. پیامدهای برخی از رفتارهای والدین به صورت کاملاً خاصی قابل پیش‌بینی است، اما برخی دیگر چنان پیچیده‌اند که نمی‌توان درباره تأثیر آنها از حد فرضیات فراتر رفت. این قبیل رفتارها و خصیصه‌های نامطلوب دامنه وسیعی دارند، والدین بیش از حد نزدیک بین و یا وظیفه‌شناس افراطی یکی از این موارد هستند.

در بسیاری از موارد این قبیل والدین از زاویه تربیت فرزندان خود نیاز به کمک‌های

تخصصی و راهنمایی دارند. هر چند ممکن است مهربان و از خود گذشته باشند، اما بیش از حد به فرزندان خود توجه دارند. والدین بیش از حد وظیفه شناس، گرفتار نزدیک بینی در مدیریت خانواده‌اند به طوری که به دلیل فقدان بصیرت کافی در اداره خانواده دچار مشکلات متعددی خواهند شد. ضعف مدیریت ایشان در مثالهای زیر نمود عینی می‌یابد:

۱- والدینی که گاه و بی‌گاه به اتاق فرزندشان سرکشی می‌کنند و یا حتی اگر در طول روز موفق به این کار نشوند، با نگرانی و دلهره تصور می‌کنند که در ایفای نقش والدینی خود دچار وقفه و تزلزل شده‌اند.

۲- والدینی که به صورت مرتب و بی‌وقفه بدون داشتن منظور خاصی، فرزندشان را صدا می‌زنند تا مطمئن شوند که ایشان به کار یا وظیفه‌ای مشغولند.

۳- والدینی که به دلیل نداشتن فرصت کافی از اعمال نظارت شخصی اجتناب کرده و آن را به دیگری (فرزند دیگر یا همسر خود) محول می‌کنند.

آنچه در رویه این قبیل والدین به شدت مشهود است این است که آنها به جای این که به تقسیم مسئولیتها، وظایف و فعالیتها به شیوه مناسب، منطقی و یا افزایش حس مسئولیت‌پذیری در فرزندان، بپردازند، تلاش می‌کنند تا خانواده خود را از طریق ابزارهای رعب و فشار یا حتی استهزاء و غیره اداره کنند.

می‌توان گفت یکی از بزرگترین ناهنجاری‌هایی که یک کودک باید تحمل کند، تربیت شدن به وسیله والدین بیش از حد وظیفه‌شناس است. ایشان بیش از اندازه با فرزندان خود درگیر هستند و با این فرض که باید همه کارها را برای فرزندانشان انجام دهند، دخالت در همه امور ایشان را نیز حق خود می‌دانند. آنها حتی می‌خواهند مطمئن شوند که او به موقع می‌خوابد، بیدار می‌شود و به کارهایش می‌رسد و دندانهایش را مسواک می‌زند. کلمات محاوره‌ای مورد استفاده در این خانواده نیز طبق یک الگوی از پیش تعیین شده و با نظمی مشخص بر ساختار کلامی خانواده حاکم است مانند، «بچه خوبی باش»، «کفشهایت را تمیز کن»، «بند کفشت را درست ببند»، «دگمه یا زیب لباست را ببند»، «اتاقت را مرتب کن». معمولاً در موقع مراقبت فرزند از مدرسه با بازخواستهای متعددی از جمله «امروز در مدرسه چه کار کردی؟»، «امتحان را چند گرفتی؟»، «معلم از تو درس پرسید؟»، «تغذیه ات را خوردی؟» و غیره، او را بمباران پرسشی می‌کنند.

هر چند با نزدیک شدن به این قبیل والدین به راحتی متوجه می‌شویم که ایشان قصد

بدی ندارند اما به صورت ناخواسته از شکل‌گیری شخصیت مستقل و اعتماد به نفس در فرزند خود جلوگیری می‌کنند چرا که به تدریج فرزندان آنها بیش از آنکه با سبک و سنگین کردن رفتارهایشان به قضاوت در مورد آنها بپردازند، خود را آماده پاسخ‌دهی به والدین می‌بینند؛ و از طرف دیگر والدین بر این باور تکیه می‌ورزند که رفتار فرزندانشان بازتاب اثربخشی تدابیر تربیتی آنها بوده، پس مسئولیت هر عمل فرزندانشان بعهده ایشان است. نتیجه اینکه به جای فرزندشان، خود در معرض بازتاب اعمال او قرار می‌گیرد و با دلسوزی او را در مقابل بازتاب‌های حتی منفی اعمالشان مورد محافظت قرار می‌دهند. در واقع پاسخ عمل فرزند بعهده والدین است نه خودشان. ادامه این رویه منجر به ایجاد انتظار غیرواقع بینانه فرزندان از سایر افراد جامعه نیز می‌شود؛ یعنی به جای اینکه خود را مسئول اعمالشان بدانند همواره دیگران را مقصر می‌شناسند.

این در حالی است که اگر ما به روشهای فرزند پروری مسئولانه علاقه‌مندیم باید اجازه دهیم فرزندان از همان دوران کودکی به تناسب سن خود متوجه عواقب اعمالشان شوند و همراه با افزایش سن و افزوده شدن دامنه فعالیت‌هایشان، انتظارات از آنها نیز در طیف گسترده‌تری معنا پیدا کند. گرچه چنین رویه‌ای خالی از اشکال و خطر نیست، اما باید اطمینان داشته باشیم که کودکان دیر یا زود از تجارب شخصی خود بهتر درس می‌گیرند، به شرطی که والدین «فرصت‌های» لازم را جهت تمرین توانایی‌های فردی در اختیارشان قرار دهند. در پایان ذکر این جمله کلیدی خالی از لطف نیست که «فرزندان ما به نظارت توأم با سپردن مسئولیت بیش از صدور حکم، مواظبت، دلسردی زیاد یا حتی به گردن گرفتن اعمال، محتاجند». قابل ذکر است که والدین تاثیر گذار به رفتارهایی که فرزند آنها بدون نقص و بدرستی انجام می‌دهد توجه زیادی می‌کنند و آنها را به خاطر می‌سپارند. ولی در اینجا منظور توجه افراطی و به دنبال آن وظیفه‌شناسی بیش از حد است.

توجه به یک مورد عینی در مورد والدین وظیفه‌شناس افراطی

نوجوان پسر ۱۳ ساله تک فرزند که به اصرار خود به همراه والدین خود به مشاور مراجعه کرده بود به محض ورود در پاسخ به این سوال که علت مراجعه شما چیست؟ گفت: «من دارم از محبت خیلی زیاد خفه می‌شوم» وقتی وارد جزئیات ماجرا شدیم. او می‌گفت که پدر و مادرم و مخصوصاً مادرم در طول ۲۴ ساعت تمام رفتارهای مرا زیر نظر دارند از

خواب، تغذیه، بیرون رفتن، شستن، راه رفتن گرفته تا مطالعه کردن، مدرسه رفتن، با دوستان صحبت کردن و غیره و این موضوع مرا کلافه کرده است. او می‌گفت حتی مادرم لقمه غذا را در داخل دهانم می‌گذارد و ابراز نگرانی می‌کند که من بلعیده‌ام یا خیر و یاشب‌ها تا چندین بار وضعیت مرا کنترل می‌کند که خوب خوابیده‌ام، خواب‌های خوب یا بد می‌بینم و این که چرا چپ یا راست خوابیده‌ام. او حتی در خواست کرده بود که می‌خواهد به دور از چنین پدر و مادری زندگی کند تا راحت باشد.

در برابر این نوع والدین باید این سوال را مطرح کرد آیا به میزان نیاز فرزند خود به توجه مستقیم، می‌اندیشید؟

پیشنهادهایی برای جلوگیری از وظیفه‌شناس افراطی بودن والدین

- ۱- همواره فرزندان خود را (به خصوص در سن نوجوانی) از راه دور نظارت و راهنمایی کرده و به جز در موارد بسیار ضروری از مداخله مستقیم پرهیز کنید.
- ۲- با انتخاب معیارهای پسندیده رفتار خوب، این رفتارها را در فرزندان خود نیز تشویق کنید.
- ۳- از مداخلات بی‌مورد و مکرر در امور فرزندان خود جداً پرهیز کنید.
- ۴- با دقت نظر در مواردی که فرزندان به حمایت والدین خود نیاز دارند حضور خود را پر اهمیت و ارزشمند جلوه دهید.
- ۵- فرزندان بیشتر به یک مدیریت عاقلانه و قاطعانه نیاز دارند که بر اساس آن زندگی فرزندان مرکز همه نوع مداخلات تربیتی قرار نمی‌گیرد. کودکان و نوجوانان از توانایی والدین سمت دهنده خود برای همدردی و هم‌حسی نیرو می‌گیرند و به نوعی به آسایش خاطر می‌رسند، در حالی که با متشنج کردن اوضاع هیچگاه نمی‌توان به نتایج مفید و مؤثری دست یافت. پس باید در انتخاب رویه‌ها دقت بیشتری به عمل آید.

۷- والدین مردد^۱



شبيه يك سيستم سازمانی که در آن «مدیر» سبب امنیت و خاطر جمعی افراد است، در خانواده نیز والدین از چنین نقشی برخوردار است. توقعات در قالب کلمات، اعمال و یا حتی اشارات می‌توانند مطرح شوند. کودکان از همان ابتدا به خصوص از دوران دوم کودکی (۳ تا ۷ سالگی) قادر به شناختن توقعات بزرگسالان خود هستند و حتی می‌توانند آنها را در حافظه خود ضبط کنند. به تعبیری دیگر وقتی باور والدین این باشد که نمی‌توان به تصمیم گرفته شده اطمینان کرد. این را به نحو غیرمستقیم به فرزند منتقل می‌کنیم. به این ترتیب فرزند نیز در تواناییهای خود برای انجام وظایفش دچار تردید و نگرانی دائمی می‌شود. احساس مسئولیت در فرزندان از رفتار و مهارت‌های والدین سرچشمه می‌گیرد. رفتارها یعنی اینکه پدر و مادر بگذارند فرزندانشان به تدریج واقعیت‌ها را درک کنند و مهارت‌ها یعنی اینکه آنها بتوانند راه قابل قبول مواجهه با حوادث را به آنها نشان دهند. مشکلاتی که در عمل کردن به دو شرط فوق وجود دارد از جمله دشوارترین مشکلات ترتیبی هستند.

والدین مردد هیچگاه نمی‌دانند که چگونه با احساس تردید خود برخورد کنند. آنها هنگامی که به احساسات و انتخابهای ضد و نقیض خود برخورد می‌کنند، سعی در جانبداری

از یک رأی یا رویه را بدون اینکه راجع به آن رویه با تأملی در خور، اقدام کرده باشند، دارند. به طور اساسی در الگوی روابط انسانی خانواده که به آن جوّ خانوادگی نیز گفته می‌شود، مدلی از روابط انسانی توسط والدین به فرزندانش منتقل می‌شود که بر اساس تعیین ارزشها، نوع عملکرد مورد انتظار از افراد نیز بیان می‌شود.

وقتی فرزند می‌بیند که والدین او به طریق غیرقابل پیش‌بینی و غیرقابل باور، رفتار و خلق و خوی آنها را تغییر می‌دهند و جایی برای قدرت تصمیم‌گیری یا اظهار نظر فردی فرزندانش و خودشان ندارند، احساسی که به سرعت به سراغشان می‌آید این است که بی‌یار و یاورند. فرزند می‌بیند که با تزلزل تصمیم‌گیری و احتمالاً وقوع حوادث غیرمنتظره در دنیای گیج و سرگردان، بسیار ستمگر و ناشناس مواجه می‌شود و دچار بحران‌های روانی و شخصیتی جدی می‌شود.

والدین مردد به دو دسته قابل تقسیم‌اند:

۱- عده‌ای که نقش همسر و فرزندانش خود را نادیده گرفته و تلاش می‌کنند که بی‌اعتنا به سایر عناصر خانوادگی، خود تصمیم بگیرند.

۲- عده‌ای دیگر بلافاصله پس از تصمیم‌گیری، تصمیم خود را تغییر می‌دهند. به یک معنا تصمیم‌گیری مصادف با تغییر آن است و این سیکل چندین بار تکرار می‌شود. به نظر می‌رسد که تصمیم‌گیری بر اساس هر یک از دو مدل فوق محکوم به شکست خواهد بود. زیرا دودلی، بی‌تصمیمی و حتی تأخیر در تصمیم‌گیری، زمینه‌های بروز آسیبهای جدی را در سبک مدیریتی والدین فراهم می‌آورد.

توجه به یک مورد عینی در مورد والدین مردد

خانم ۳۰ ساله‌ای برای مشاوره مراجعه کرده بود و از زندگی خود از جهات مختلف راضی بود ولی یک مسئله او را بسیار رنج می‌داد و آن این بود که همسرش در تصمیم‌گیری امور مختلف زندگی دچار تردید و دودلی است. او مثال‌های مختلفی را در این رابطه مطرح کرد از جمله این که در هیچ موردی در مورد مسائل زندگی نظر نمی‌دهد و اگر چیزی را هم در مورد مثلاً محل زندگی، مدرسه بچه‌ها، محل خرید و همچنین دریافت وام و غیره مطرح می‌کند چند لحظه بعد نظرش عوض می‌شود. این موضوع حتی به عنوان الگویی برای بچه‌های پسر ۱۰ و ۱۲ ساله او شده بود که آنها هم دچار تردید و دودلی در رابطه با امور

مختلف خودش بودند و نمی دانستند که بالاخره خوب و بد کدام است. این موضوع باعث نگرانی فراوان این خانم شده بود و حتی در رفتار او نیز شک و دو دلی در تصمیم گیری مشاهده می شد برای مثال نمی دانست مشاوره خوب است یا بد. کارش را ادامه بدهد یا ندهد. به او تذکر بدهد یا ندهد. حتی تعارض های مختلفی در رفتار او نیز مشاهده می شد. در برابر این نوع والدین باید این سوال را مطرح کرد آیا بهتر نیست با آگاهی از مهارت های زندگی و داشتن تفکر صحیح و نیز استفاده از فضای مشورتی به تصمیم گیری عقلایی و قاطع در مورد فرزندان برسید؟

پیشنهادهایی برای جلوگیری از مردود بودن والدین

- ابتدا شرایط و مقتضیات موضوع مورد تصمیم را تجزیه و تحلیل کنید و سپس اقدام به تصمیم گیری کنید.
- ۱- از همسر و فرزندان خود بخواهید که نظرات خود را به طور مشروح در مورد موافقت یا مخالفت در مورد تصمیمات خانوادگی بیان کنند.
 - ۲- از افراد خانواده بخواهید که هر از چند گاهی در مورد مشکلات خود و یا پیشرفتهای خود، گزارشی به والدین بدهند.
 - ۳- فضای روانی خانواده را به گونه ای تنظیم کنید که در مورد همه تصمیمات از حالت انفرادی به صورت جمعی تغییر موضع دهید.
 - ۴- همواره به «تصمیم گیری عقلایی» که در آن شقوق مختلفی مد نظر قرار می گیرد و به راه حل هایی به عنوان بهترین راه حل توجه می شود، دقت کافی داشته باشید.

۸- والدین تشریفاتی^۱



رابطه مناسب بین والدین و فرزندان رابطه‌ای است که در آن کودک احساس کند که دارای احترام و ارزش است. البته این رابطه تا حد زیادی به انتخاب زمان برقراری ارتباط نیز بستگی دارد. یعنی اگر در صدد توسعه این رابطه نیز هستیم باید در زمان مناسب جلسه گفتگوی دوستانه را انتخاب کنیم. در مواردی بعضی از والدین با وجودی که در گفتگوهای خود از سیاست درهای باز صحبت می‌کنند، اما در عمل با قرار دادن تشریفات خاص، مانع برقراری چنین ارتباطی می‌شوند. برای مثال «من الان مشغول تماشای تلویزیون هستم»، «من در حال مطالعه ام»، «من در حال آشپزی هستم»، «منتظر یک تلفن مهم هستم»، از ساده‌ترین پیامهای ارتباطی تشریفاتی هستند.

عنوان دیگری که می‌توان به این قبیل والدین منسوب کرد، والدین طرد کننده است. زیرا آنها در عمل، به دنبال دور کردن فرزند از خود هستند. آرزوی قلبی این والدین این است که کودک کاری به کارشان نداشته باشد و خود به تنهایی از عهده انجام تمام فعالیتهاش برآید. تحت لوای چنین آرزویی، آرزوی دیگری شکل می‌گیرد که آرزوی هر چه زودتر تمام شدن دوران نوزادی و کودکی فرزندشان است. تا آنها بتوانند به طور کامل از انجام وظایف و کارهای روزمره ناخوشایند و یا حتی تحمیلی فرزندانشان رهایی یابند. در این بین، فرزندان در معرض انواع مختلف پیام‌های ناسالم قرار می‌گیرند، سریعتر از شیر گرفته می‌شوند، به سرعت و با عجله آداب غذا خوردن را یاد می‌گیرند و در مورد آداب دستشویی رفتن نیز هر چه زودتر باید قادر به این کار باشند. در واقع این دسته از والدین مسئولیتهایی را بر فرزندان تحمیل می‌کنند که آنها آمادگی لازم را برای انجام آن ندارند. در چنین شرایطی فرزندان از بیم عدم موفقیت در انجام مسئولیتها همواره با درجاتی از اضطراب درگیرند و حتی انتظار مورد اتهام و سرزنش قرار گرفتن را یک امر عادی تلقی می‌کنند. در اینجا است که برای دفاع از خود مجبورند از مشاجره‌ها و بحثها استفاده کنند و باید همواره در محضر دادگاه خانوادگی از حقانیت وجودی خود دفاع کنند و به یک معنا به قدری مورد آزار «گناهان» مرتکب نشده قبلی و مراقبت اجتناب از خطرات بعدی هستند که حال فعلی آنها از دست رفته و قادر به ایفای نقش فعلی خود نیستند.

پیامد چنین رفتارهایی، طرد عاطفی کودک است. طرد عاطفی از عوامل زیادی مثل رشد نیافتگی، خود شیفتگی و یا عدم پذیرش نقش واقعی ناشی می‌شود. والدین تشریفاتی با ترکیبی از عوامل فوق‌الذکر، مشکلات عدیده‌ای را در مدیریت خانواده ایجاد خواهند کرد. باید توجه داشته باشیم که زندگی بدون عاطفه مانند دنیایی بی‌رنگ و کسل کننده است. در واقع این تفکر که «هر کس سعی در مشاهده و تغییر یک سیستم را دارد، خودش بر سیستم اثر گذار است و از آن اثر می‌پذیرد» در این نوع خانواده‌ها تجربه می‌شود. لذا هر یک از اعضای خانواده تصویر و توصیف خاص خود را از خانواده دارند.

توجه به یک مورد عینی در مورد والدین تشریفاتی

یک خانم و آقایی حدوداً ۴۲ ساله برای مشاوره مراجعه کرده بودند که از دست یکدیگر کلافه بودند. خانم نگرانی‌اش این بود که شوهرش چندان وقت مناسبی برای او و بچه‌هایش

قرار نمی‌دهد و معمولاً کارهای مهم‌تری دارد. او می‌گوید «من الان باید پرونده‌های اداره‌ام را آماده کنم» «من باید فوتبال تیم مورد علاقه‌ام را ببینم» و «من نمی‌توانم نان بخرم چون در شأن من نیست.» این سبک رفتار دو مشکل اساسی برای خانم و بچه‌ها به وجود آورده بود اولاً احساس طرد شدگی را در آنها تقویت کرده بود و ثانیاً الگوی نامناسبی از رفتار کلیشه‌ای را نشان می‌داد. هنگام صحبت با پدر خانواده، او تأکید می‌کرد که بعضی از مسائل در زندگی از زن و بچه مهم‌تر است و اول باید به آنها پرداخت. طرز تفکر او از جهات مختلف قابل تجزیه و تحلیل می‌باشد که مهم‌ترین آن مربوط به تفاوت‌های زندگی افراد مجرد و متأهل است. فرد متأهل مهم‌ترین اولویت زندگی خود را خانواده قرار می‌دهد و بقیه مسائل در ارتباط با این اولویت تنظیم و طراحی می‌شود. همچنین چنین انتظاری از طرف مقابل نیز می‌رود تا امنیت خاطر در دو طرف تقویت شود. این تفاوت از نظر ایشان چندان مورد توجه قرار نمی‌گرفت.

در برابر این نوع والدین باید این سوال را مطرح کرد آیا وقت آن نرسیده است که به فعالیت‌های تشریفاتی کمتر توجه کنیم و تا حدودی مسائل خود را با اعضای خانواده هماهنگ نماییم؟

پیشنهادهایی برای جلوگیری از تشریفاتی بودن والدین

- ۱- زمانهایی که می‌توانید با همسر و فرزندان‌تان راحت صحبت کنید را از قبل اعلام کنید.
- ۲- برخوردهای رسمی و بسیار تشریفاتی در محیط خانواده، موجبات تخریب فضای عاطفی خانواده را فراهم می‌آورد. بنابراین به ایجاد ارتباطات صمیمی بیشتر بیاورید.
- ۳- چون برخوردهای رسمی و تشریفاتی، موجب تضعیف روابط انسانی در خانواده می‌شود، بهتر است از آن اجتناب کنید.
- ۴- چون پیامهای ملامت آمیز در مورد احساسات، موجبات آزار غیرقابل جبران اطرافیان در خانواده می‌شود، بهتر است از آن دوری کنید.
- ۵- تکیه کلامهای آزار دهنده، مثل «کاش زودتر بزرگ می‌شدی» تنها پیامی را که ارسال می‌کند، تضعیف اعتماد به نفس است. به عنوان والدین غیرتشریفاتی و مؤثر والدین لازم است از ارسال این پیامها خودداری کنید و در کنار برنامه‌ریزی اوقات شبانه روز که لازمه مدیریت صحیح است، از فشار، استهزاء، و کنایه پرهیز کنید.

۹- والدین مقرراتی^۱



در یک سازمان، مدیر به عنوان تعیین کننده وظایفی است که افراد باید عهده دار انجام آن باشند. در همین حال در سیستم خانواده نیز چنین انتظاری از والدین در سمت مدیریتی شان کاملاً طبیعی و به حق است. اما آنچه می تواند مدیریت خانواده را تحت تأثیر خود قرار دهد، ترسیم خط مشی های غیرقابل اجرا و یک طرفه است.

والدین مقرراتی به جای مدیریت خانواده به فرماندهی صرف مشغول هستند. والدینی که چنین نقشی را ایفا می کنند، انتظار دارند همه امور را تحت کنترل خود داشته باشند. مثلاً اتاق فرزندشان ذره ای نامرتب نباشد، همه وسایل بازی سر جای خود باشد، تمام درسهایش را کاملاً خوانده باشد، غذایش را (هر نوع غذایی) کاملاً خورده باشد، این روش،

یادآور رفتار نظامی در پادگانهاست که سربازان همگی بدون کم و کاست، وظایف محوله را به خوبی انجام داده و در صورت نقص، باید پذیرای تنبیه‌های مختلف نیز بشوند. به تعبیری دیگر پیامی که برای فرزند ارسال می‌شود این است که باید سعی کند تمام کارهای خود را بدون نقص و به طور کامل و به همان خوبی که ما از او انتظار را داریم، انجام دهد. حتی از کودک می‌خواهد که احساسات منفی خود را رها کند و فوراً به حال عادی برگردد. زیرا، فرامین (و یا نواهی) و تهدیدها، ابزارهایی برای انجام وظایف محوله از طرف پدر و مادر بوده و والدین خودشان قابل خرده‌گیری نمی‌باشند بلکه آنها تنها به وظایف مدیریتی خود عمل می‌کنند.

در چنین مدیریتی، والدین که در جستجوی اصول و ضوابط عقلانی برای انجام امور هستند، تمامی فکر خود را در چهارچوب تنگ مقرراتی خاص محدود می‌کنند. در همین رابطه جمله تکراری «مطابق دستور عمل کن» یا «فرمان ببر» فضای گفتاری خانواده را تحت سیطره خود قرار می‌دهد. یعنی مقرراتی خاص برای غذا خوردن، استراحت کردن، صحبت کردن و... نیز بر فضای رفتاری خانواده حاکم است.

هر چند در یک خانواده سالم، وجود قوانین و مقررات حتی به صورت نانوشته الزامی است یعنی خانواده به عنوان یک سیستم باید از درون تابع قوانین و مقررات خاص باشد اما به بهانه مقررات، ارائه فرمانهایی بدون در نظر گرفتن خواست و توانایی طرف مقابل به معنای دیکته کردن می‌باشد که با نظام عاطفی خانواده هیچگونه سنخیتی را ندارد. مشکلات موجود در خانواده با مدیریت مقرراتی که عمدتاً ناشی از یک طرفه، خشک و غیرقابل انعطاف بودن مقررات است پیچیده‌تر می‌شود. بنابراین با وجودی که نظام خانواده بر مبنای قوانین منظم شکل می‌گیرد اما آمیخته کردن آن با درجه‌ای از انعطاف، نتایج مؤثری را در پی خواهد داشت.

توجه به یک مورد عینی در مورد والدین مقرراتی

نوجوان ۱۹ ساله‌ای به همراه مادرش به مرکز مشاوره مراجعه کرده و از نحوه ارتباط پدرش شاکی بود. او تأکید می‌کرد که پدرش صرفاً به دستورات و نحوه اجرای دستورات خود فکر می‌کند و به حساسیت‌ها و نیازهای او توجه نمی‌کند ولی در نقطه مقابل انتظار دارد که خیلی مهربان و محبت آمیز با او برخورد شود. او در بسیاری موارد به کسی نمی‌گوید که

هدف او چیست؟ و چه کاری را به چه منظوری باید انجام داد و فقط در تلاش است که بقیه اطاعت کنند. حتی در بعضی مواقع تأکید می‌کند که حتی کاری را انجام نمی‌دهید بگویید (چشم) تا من آرام بگیرم. نحوه برخورد این پدر که کمی از ناحیه همسرش در مقابل فرزندش هم از حمایت برخوردار بود بسیار جالب توجه است زیرا او معتقد بود که پدر بودن یعنی مقرراتی و قانونگرا بودن و وقتی با این سوال مشاوره مواجه شد که کسی که مقرراتی و قانونگرا است خوش باید عامل این کار باشد معتقد بود چنین چیزی چندان ضرورتی ندارد چون او پدر است و حق تأکید بر مقررات را دارد. در برابر این نوع والدین باید این سوال را مطرح کرد که آیا نباید مقررات متناسب با شرایط افرادی که آن را اجرا می‌کنند بوده و گاهی حتی از انعطاف برخوردار باشد؟

پیشنهادهایی برای جلوگیری از مقرراتی بودن والدین

- ۱- به جای ذکر «فرمان ببر» یا «طبق قاعده، عمل کن» در تنظیم مقررات خانواده به اظهار نظر فرزندان نیز توجه شود.
- ۲- انتظار نداشته باشید که افراد خانواده در مقابل دستورات شما همیشه منفعلانه عمل کنند.
- ۳- در طرح قوانین و مقررات داخل خانه، بر روی نکات اصلی و کلیدی انگشت بگذارید.
- ۴- از درگیر کردن خود با تمام مسائل جزئی خانواده خودداری کنید.
- ۵- فضایی را به عنوان حریم شخصی در اختیار هر کدام از اعضاء خانه قرار دهید که مختص خودشان باشد.

۱۰- والدین یک طرفه^۱



در اینجا واژه «یک طرفه»، مفهوم قوانین راهنمایی و رانندگی را به ذهن متبادر می‌کند. معمولاً در خیابانهای یک طرفه امکان بروز تصادف و خطر به حداقل می‌رسد. اما بیم آن می‌رود که با این عادت در مسیرهای دو طرفه متوجه اتومبیلی که از طرف مقابل می‌آید، نشود. در سیستم خانواده نیز مدیری که فقط به خود توجه دارد و دیگران از دامنه نگاه او دیده نمی‌شوند، می‌تواند بسیار مسأله‌ساز باشد.

گروهی از والدین در مدیریت خود همواره منتظر رفتارهای خاص و تعریف شده‌ای از سوی دیگران هستند اما در مقابل خود را از منظر توقع دیگران به دور می‌بینند. یعنی به تعبیری همواره ایفاگر «تندیس^۲» خود هستند نه «نقشی^۳» که به عهده دارند. این گروه والدین همیشه از فرزندان و همسر خود توقع محبت، وفاداری، رعایت احترام، تابعیت از خواسته‌ها و غیره را دارند اما بدون توجه به اینکه چنین انتظاراتی به صورت متقابل مطرح

1- Self-serving Parents

۲- تندیس عبارت است مجموعه برداشتها و رفتارهایی که به مناسبت برخورداری از یک موقعیت باید از دیگران متوقع

۳- نقش عبارت است مجموعه برداشتها و رفتارهایی که فرد به مناسبت برخورداری از یک موقعیت باید به عهده بگیرد.

باشد. گویی می‌خواهند تا آخر جاده زندگی یکه تازی کنند و به هیچکس اجازه ورود ندهند. در حالی که «دلبستگی» و احساس تعلق مهمترین مسئله زندگی کودکان است و تنها از همین زاویه است که روابط انسانی شکل می‌گیرد، تعلق عاطفی به پدر و مادر، کودک را به همکاری با ایشان سوق داده، زمینه اطاعت از فرامین آنها را نیز فراهم می‌آورد.

این که چرا برخی از فرزندان راحت‌تر از سایرین اطاعت می‌کنند؟ می‌توان گفت که هر چند کیفیات ارثی و زمینه‌های خلقی بی‌تأثیر نیست و به تعبیر برخی والدین بعضی از فرزندان ذاتاً حرف شنو یا آرام هستند اما شواهدی در دست است که به نقش پدر و مادر و روش سرپرستی آنها اشاره دارد.

در مطالعه‌ای که در دانشگاه «هوپ کینگز توسط دونلدا استی‌تون^۱، رابرت هوگان^۲ و مری اینس ورت^۳ در مطالعه ۲۵ مادر و فرزند در زمینه اطاعت کودک از فرامین والدین انجام شد، نشان داد که کودکانی که حرف شنوی بیشتری دارند، والدینشان با امر و نهی و با دخالت‌های فیزیکی درصدد کنترل رفتار آنها بر نمی‌آیند. بر عکس مطیع‌ترین کودکان دارای مادرانی بودند که از سه زاویه دارای امتیازات خاصی بودند از جمله:

۱- حساسیت- عدم حساسیت:

- میزان حساسیت مادر نسبت به اشارات و خواسته‌های نوزاد چه اندازه است؟

- آیا می‌تواند از دریچه چشم فرزند خود نگاه کند؟ آیا نقطه نظرهای او را درک می‌کند؟

- آیا در کار مراقبت از فرزند برای میل و اراده خود بیش از اشارات و خواسته‌های او اولویت قایل است؟

۲- پذیرفتن- نپذیرفتن:

- آیا به خواسته‌های فرزندش جواب مثبت می‌دهد؟

- آیا مسئولیت مراقبت از فرزند را بدون رنجش خاطر می‌پذیرد؟

۳- همکاری- دخالت

- آیا مادر با تدبیر و سیاست، از تحمیل اراده خود اجتناب می‌کند؟ آیا با سیاستی مدبرانه

دخالت و کنترل را به حداقل می‌رساند؟

- آیا موقعیتی فراهم می‌کند تا کودک با میل و رغبت به خواسته‌اش برسد؟

1- Donelda Stayton

2- Robert Hogan

3- Mary S.Ainsworth

- آیا بدون خدشه دار کردن روحیه کودک، با او چون انسانی با شخصیت برخورد می‌کند؟ هر چند با توجه به تحقیق مطرح شده هیچ کدام از کودکان صد در صد اطاعت نمی‌کردند اما دوستانه‌ترین گروه از کودکان که اطاعت بیشتری نیز انجام می‌دادند، گروهی بودند که مادرانشان حساس تر، پذیرنده‌تر و هم یارتر بودند.

بنابراین جاده زندگی خانوادگی به هیچ وجه یک طرفه نمی‌باشد و این موضوع برای فرزندان در گروههای سنی مختلف صادق است. والدینی که به تغذیه، بازی، استراحت و سایر فعالیتهایی از این دست توجه بیشتری از خود نشان می‌دهند و سعی دارند آرامش فرزندشان را تأمین کنند، در مجموع فرزندانی شاد، خوشحال و مطیع‌تر و آرام‌تر تربیت می‌کنند. رعایت خواسته‌های ابتدایی فرزند مانند محبت و غذا، تضمین کننده اطاعت از سوی فرزندان است.

در پایان ذکر دو نکته اهمیت دارد که عبارتند از: ۱- توجه به اخلاق، نوعی احترام است. ۲- فرزندان احترام را با احترام متقابل، محبت را با محبت متقابل و اطاعت را با آرامش بیشتر پاسخ می‌دهند.

کودک در اصل با اطاعت از پدر و مادر به او احترام می‌گذارد و این در حالی است که والدین قبلاً به او احترام گذاشته باشند. کودک زمانی به والدین بیشتر گوش می‌دهد که آنها نیز به او گوش دهند. شاید بیشترین نفع گوش دادن این است که آنها نیز به طور متقابل به شما گوش می‌دهند. اطاعت از والدین از آنجا ناشی می‌شود که فرزند، والدین خود را دوست دارد. چنین انتظاراتی با فرهنگ حرکت یک طرفه به هیچ وجه سازگاری و سنخیت نخواهد داشت.

توجه به یک مورد عینی در مورد والدین یک طرفه

آقای میانسالی به مرکز مشاوره مراجعه کرده و تأکید می‌کرد که از زندگی خسته شده و قصد فرار از خانه و انتخاب زندگی مجردی را دارد چون دیگر نمی‌تواند این اوضاع را تحمل کند. زمانی که موضوع به صورت جدی‌تر پیگیری شد اطلاعاتی بدست آمد که نشان می‌داد که همسرش یک رابطه یک طرفه‌ای را در فضای خانواده در بین خودش و فرزندان و همسرش ایجاد کرده است. مادر خانواده می‌خواست که همسر و بچه‌ها به او احترام بگذارند، محبت کنند و حال و احوالش را بپرسند ولی دریغ از انجام این کار از طرف خودش. او

اصولاً معتقد بود چون در جایگاه مادری و همسری قرار دارد اطرافیان باید او را بزرگ بشمارند و مورد توجه فراوان قرار دهند. وقتی از او پرسیده شد که آیا فکر نمی‌کنید اگر این کار یک طرفه باشد برای آنها خستگی به وجود می‌آورد. مطرح می‌کرد که آنها وظیفه‌شان است. این خانم کم کم به سمت خودشیفتگی بیشتر پیش می‌رفت و در دنیای خاص خودش بود که همسر او کم کم از او فاصله می‌گرفت و می‌خواست که خانه و کاشانه‌ای که این همه زحمت برای آن کشیده بود را ترک کند. ما از حال فرزندان او خبر نداشتیم ولی به نظر می‌رسد که آنها هم چندان حال و روز خوبی نداشته باشند. در برابر این نوع والدین باید این سوال را مطرح کرد که آیا بهتر نیست که جاده زندگی را دو طرفه ببینیم و هر نیازی که خود داریم را برای اطرافیان خود نیز به رسمیت بشناسیم؟

پیشنهادهایی برای جلوگیری از یک طرفه بودن والدین

- ۱- هرگز قاطع بودن را با تصمیمات یک جانبه و سختگیرانه برابر قرار ندهید.
- ۲- به فرزندان خود در همه حال احترام بگذارید.
- ۳- با همه خواسته‌های فرزند خود مخالفت نکنید.
- ۴- در مورد موضوعات مهم خانواده که در معرض تصمیم‌گیری واقع می‌شوند، به صورت روشن و واضح توضیح دهید.
- ۵- به همه اعضای خانواده فرصت کافی برای ارائه پیشنهاد در موضوعات مرتبط با خودشان را بدهید.

۱۱- والدین منزوی^۱



کودکان از همان ماههای ابتدای تولد بتدریج با سئوالاتی مثل: چه کسی هستیم؟ والدین من چه کسانی هستند؟ اطرافیانم چه کسانی هستند؟ چه اموری مهم هستند؟ چه رفتاری باید داشته باشم؟ چه کارهایی را دیگران انجام می‌دهند؟ و از این قبیل مواجه هستند. پاسخ به این سؤاها و حتی اقدام به پاسخ‌دهی به سؤال‌هایی از این دست می‌توانند منجر به توسعه باورها و نگرشهای افراد در جریان زندگی شود. در مواردی که درک افراد از محیط ناقص یا اشتباه است منجر به تفسیر نارسا از محیط زندگی می‌شود. لذا شناخت عواملی که به شکل‌گیری شیوه زندگی افراد کمک می‌کنند، مهم‌اند. زیرا تنها هنگامی قادر به زندگی مناسب‌تر هستیم که با اجزاء و عوامل مؤثر یا غیرکارآمد در زندگی آگاه شویم.

یکی از عوامل مؤثر و کارآمد در جریان زندگی شناخت روابط مناسب با اطرافیان است. در حالی که در زندگی پر برنامه و یا اشباع امروزی به ایجاد روابط مناسب خانوادگی توجه جدی صورت نمی‌گیرد. و این در حالی است که تعدادی از والدین تصور می‌کنند با برقراری رابطه‌ی حسنه با سایر اعضای خانواده و یا در حد گسترده‌تر با دوستان یا افراد فامیل، مدیریت کامل ایشان، مورد خدشه قرار می‌گیرد. والدین منزوی دارای عقاید متفاوتی هستند از جمله:

- ۱- گروهی بر این باورند که معنای مسئولیت نهایی یک مدیر این است که او به تنهایی در امر تصمیم‌گیری دخالت کند و به تعبیری در انزوای خود تصمیم‌گیری کند.
- ۲- گروهی دیگر با رفتار غرور آمیز خود در مقابل سایرین (حتی نزدیکترین افراد) درصدد ارتقای مقام خود هستند. تصور گروه اخیر بر این محور است که همنشین شدن و مصاحبت با دیگران از قدرت اقتدار آنها خواهد کاست. در نتیجه به منظور حفظ ابهت و جایگاه مدیریتی باید از مصاحبت‌های خصوصی پرهیز کرده و تنها به رفتارهای رسمی قالب و شکل واقعی بخشید. این در حالی است که قبل از هر چیز والدین باید بر روی باورهای خود تمرکز کنند چرا که انسان آن گونه زندگی می‌کند که بر باور اوست، باورها ترسیم‌کننده‌ی تمامی ابعاد حیات اجتماعی و فردی انسانها هستند لذا با تجدید نظر بر باورهای غلط و رو آوردن به برداشتهای مثبت، به عنوان اولین قدم می‌توانیم از پیامدهای منفی مدیریت مبتنی بر منزوی پرهیز کنیم.

اساساً در استفاده‌ی واژه مدیریت آن را برای سیستم‌ها مورد استفاده قرار می‌دهیم مگر می‌شود جزئی را از سایر اجزاء در سیستم جدا کرده و با مدیریت تک محوری امید به موفقیت داشته باشیم. از همین روست که والدین منزوی بیش از هر کس به خودشان لطمه می‌زنند، در عصر ارتباطات اگر نخواهیم ارتباط برقرار کنیم قالبهای زندگی اجازه‌ی چنین برخوردی را به ما نمی‌دهند. در مرحله‌ی دوم با برابر دانستن خود با دیگران و عدم امتیازدهی واهی، می‌توان با بصیرت بیشتر و واقعی‌تر با دیگران برخورد کرد.

از سوی دیگر صرف وقت برای دیگران آنقدرها هم که مطرح می‌شود مشکل ساز نیست. گذراندن مدت زمانی با یکدیگر از نظر کیفی مهم است نه از نظر کمی. یک ساعت رابطه‌ی مثبت، به چندین ساعت مجادله رجحان می‌یابد. می‌توان ساعاتی را به منظور تفریح اعضای خانواده ترتیب داد و در این ساعت با برنامه‌ریزی قبلی از نظر روز و ساعت، قسمتی از

وقت خود را با هر یک از اعضاء خانواده به طریقی که برای همه اعضا لذت بخش باشد سپری کرد. در زمانهایی که هر دو والدین حضور دارند بر غناء کیفیت این اوقات افزوده خواهد شد.

حتی می‌توان از قبل از خواب به عنوان زمان مناسب بهره‌برداری کرد. نکته مهم این است که فرد به اتفاق اعضاء خانواده خود در ارتباط با طریقه صرف وقت خود به تصمیم مشترکی دست یابند. آنگاه هر یک از فرزندان خواهند دانست که زمان معینی را با والدین خود خواهند گذراند.

اگر خواهان این باشیم که کودکان ما به خودشان ایمان داشته باشند و خود را قبول داشته باشند، والدین باید در درجه اول به آنها اعتماد داشته باشند. اما به منظور اطمینان از خود، احساس لیاقت فردی نقش تعیین کننده دارد. این امر تنها در سایه برقراری ارتباط چند جانبه با اعضاء خانواده و دوستان و نزدیکان خارج از خانواده متحقق خواهد شد. اگر کودک از ابتدا به تمرین مهارت‌های اجتماعی پرداخته باشد چگونه می‌توان از او به عنوان دوست، فامیل یا حتی شهروند مسئول یاد کرد.

خانواده صحنه تمرین و ایفای نقش‌های کلانی است که فرد در آینده عهده دار آن است. اگر در این محیط بارها و بارها خود به تمرین ارتباط مناسب اجتماعی پرداخته باشد، چگونه می‌تواند به عنوان دوست، همکلاسی، همسر و یا حتی پدر و مادر، بخوبی ایفاگر نقش اجتماعی‌اش باشد. از جمله پیامدهای منفی والدین منزوی مشکلات پیشرفت تحصیلی فرزندان است که چه بسا غیرقابل جبران و غیرقابل اصلاح باشد.

توجه به یک مورد عینی در مورد والدین منزوی

خانمی که دارای دو فرزند پسر و دختر بود از کم حرفی و کم ارتباطی همسرش بسیار شکایت داشت. او می‌گفت کسی به خانه ما رفت آمد نمی‌کند و ما به خانه کسی نمی‌رویم و با فامیل و آشنایان حتی در مناسبت‌هایی مثل عید و روزهای خاص مثل مادر و پدر ارتباطی نداریم. وقتی با پسر و دختر نوجوان این خانواده به صورت جداگانه صحبت شد هر دو دقایقی به صورت گریه و بریده بریده صحبت می‌کردند. و از این که چنین پدری دارند احساس ناراحتی و حتی شرمساری می‌کردند. شرمساری آنها بیشتر از این جهت بود که اولاً آنها رابطه خوبی برقرار نمی‌کند، جواب سلام را نمی‌دهد، از وضعیت آنها نمی‌پرسد، با

دوستان آنها رابطه خوبی برقرار نمی‌کند چنان که دوستان آنها نیز از این نحوه برخورد پدر ایشان ابراز نارضایتی کرده و او را مورد استهزاء قرار می‌دهند. هنگامی که دختر این خانواده با پدر و مادر در حضور مشاور روبرو شدند به صورت تقریباً گستاخانه‌ای با پدر برخورد کرد به طوری که کوچک‌ترین علامتی از احترام در رفتارهای کلامی و اشاره‌ای او دیده نمی‌شد. در برابر این نوع والدین باید این سوال را مطرح کرد که آیا انزوا و گوشه‌گیری ما تأثیرات نامطلوبی بر شخصیت و روابط فرزندان ما ندارد؛ پس آیا نباید در جهت بهبود روابط خودمان با ایشان تلاش کنیم؟

پیشنهادهایی برای جلوگیری از منزوی بودن والدین

- ۱- راهکارهای مختلف را جهت بیرون آمدن از انزوا تمرین کنید. مرحله اول آن این است که با لحن دوستانه با افراد خانه صحبت کنید.
- ۲- سعی در برقراری گفتگوهای صمیمانه و دوستانه با اعضاء خانواده خود کنید.
- ۳- با برخوردهای گاه و بی‌گاه غیررسمی با اطرافیانتان اجازه لذت بردن به خودتان و اطرافیانتان را بدهید.
- ۴- بیشتر عمل کنید، ارتباط را با دوستان نزدیک شروع کنید.
- ۵- در برقراری ارتباط همیشه رویه اعتدال را رعایت کنید.

۱۲- والدین کم‌تحسین‌گر^۱



بعنوان یک رویه رفتاری بسیاری از والدین ترجیح می‌دهند تا به رفتارهای منفی فرزندان‌شان بیشتر توجه کنند تا به رفتارهای مثبت. برای مثال دو کودکی که در اطاقی آرام نشسته و با تقسیم اسباب بازیهای خود مشغول بازی هستند کمتر جلب توجه می‌کنند اما اگر ناگهان درگیری و سر و صدایی از آنها بلند شود، والدین (یا حتی اطرافیان) سریع و با عصبانیت به میدان آمده و با اشکال مختلف از جمله داد زدن درصدد آرام کردن آنها بر می‌آیند. گاربر استفن معتقد است که والدین آنچنان در تعلیم و مراقبت از فرزندان‌شان غرق هستند که وقتی عمل خوبی از آنها رخ می‌دهد، همه اشتباهات خود را به رخشان می‌کشند. در نتیجه کودکان در توری از انتقاد به دام می‌افتند. فرزندان بخصوص در سنین پایین‌تر خواهان جلب توجه والدینشان هستند اما اگر بطریق مثبت موفق به این جلب توجه نشدند و فعالیت‌های خوبشان مورد تأکید قرار نگیرد با اتخاذ رویه‌ای بر عکس مترصد بدست آوردن توجه هستند. در همین حال برخی از پدر و مادرها هم از وابسته شدن فرزندان‌شان به تأیید

و تشویق احساس نگرانی می‌کنند.

گروهی از والدین به تأیید و تحسین فرزندانشان عادت ندارند و انجام اینکار را مشکل می‌دانند. در حالی که هر چه بیشتر اقدام به اینکار کنند، نتایج مؤثرتری به دنبال خواهد داشت. حتی بیم از وابسته شدن کودکان به تحسین نیز در مورد کودکانی صادق است که یا کمتر مورد توجه والدینشان قرار دارند، یا همیشه در کانون توجه قرار گرفته‌اند. در مورد کودکانی که در حد میانه به نسبت مورد توجه قرار گرفته‌اند، تحسین نه تنها مشکل آفرین نیست بلکه نتایج رضایت بخشی نیز دنبال خواهد داشت.

پیوند میان «راهنمایی» همراه با «تحسین» بیشترین ثمر را دارد ترکیب این دو بعنوان یک روش انضباطی مکمل رضایت بخشی برای الگوی تربیتی والدین محسوب می‌شود. نکات زیر در مورد تحسین حائز اهمیت است.

- ۱- تا آنجا که ممکن است رفتار مطلوب مورد تحسین قرار گیرد نه خود فرد.
 - ۲- بخصوص در دوران کودکی هر رفتار مطلوبی که مشاهده شد باید تحسین کرد. اینکار در شکل دادن رفتار مطلوب مؤثر است.
 - ۳- هدف از تحسین شکل دادن رفتارهای مطلوب است، رفتارهای خاص باید حتماً مورد تحسین قرار گیرند.
 - ۴- هر قدم که فرزندان در جهت رفتار مطلوب پیشرفت می‌کنند باید مورد تایید قرار گیرند.
 - ۵- بمنظور دریافت نتایج بهتر، باید تحسین‌ها را با نوع رفتاروسن و سال فرزندان هماهنگ کرد.
 - ۶- درپاره‌ای موارد می‌توان تحسین‌ها را با مضمونی از شوخی در آمیخت. این کار برای کودکان کم سن تر مجذوب کننده تر است.
 - ۷- بلافاصله پس از انجام کار مطلوب باید به تحسین اقدام کرد.
 - ۸- پس از جا افتادن یک رفتار مطلوب باید کم کم از میزان تحسین کم کرد.
- معمولاً والدین به دلایل متعدد، کمتر به تحسین اقدام می‌کنند. از جمله نداشتن عادت رفتاری و ترس از وابسته شدن فرزندان به تحسین از جمله این عوامل است در حالی که بعنوان یک روش مؤثر تربیتی می‌توان با ترکیب راهنمایی و تحسین به نتایج ارزشمندی دست یافت.

توجه به یک مورد عینی در مورد والدین کمتر تحسین‌گر

پدر و مادری به منظور بررسی وضعیت رفتاری خود با فرزندان خود به مرکز مشاوره مراجعه داشتند و در واقع برای چک آپ آمده بودند. آنها به تعبیر خودشان رفتارهای مناسب و مراقبت‌های جالبی از وضعیت فرزندان خود داشتند، سعی می‌کردند از نظر جسمی و روانی فرزندان خود را مناسب بار بیاورند. آنها حتی با محیط خارج از خانه مثل مهد کودک، مدرسه و... نیز ارتباط مداوم داشتند و سعی می‌کردند ضمن هماهنگی بین خودشان با آن موسسات نیز هماهنگ باشند. ولی آنها چند ویژگی منفی نیز داشتند از جمله ویژگی‌های منفی آنها این بود که شیوه‌های تحسین‌گری آنها چندان جالب نبود. یعنی کمتر به تشویق و تحسین فرزندان مبادرت می‌کردند چون معتقد بودند که بچه‌ها وقتی وظایف خود را انجام می‌دهند نیاز به تحسین ندارند اما هر گاه وظایف خود را انجام نمی‌دهند باید مورد تنبیه و استنطاق قرار گیرند. آنها البته اطلاعات علمی بالایی داشتند و حتی با نظریات علمی مربوط به تشویق و تنبیه نظریه پردازانی مثل اسکینر آگاهی داشتند ولی با شیوه خودشان آن را تفسیر می‌کردند. مثلاً می‌گفتند اسکینر با تنبیه مخالف بود پس باید با تشویق هم مخالف باشد یا در رابطه با دیدگاه‌های مذهبی مربوط به تنبیه و تشویق نیز چنین نظراتی داشتند و تأکید داشتند چون انسان به وظایف خود عمل نمی‌کند تشویق و تنبیه مطرح می‌شود و غیره.

نکته مهم در تفکرات و رفتار این دسته از والدین این بود که آنها در بسیاری موارد تأکید داشتند که نمی‌توانند این شیوه را کنار بگذارند زیرا نتیجه گرفته‌اند یکی از فرزندان‌شان تیز هوش است، دیگری در بهترین دانشگاه درس می‌خواند و سومی در بین اعضای فامیل بسیار مورد وثوق و تایید است. در برابر این نوع والدین باید این سوال را مطرح کرد که آیا بهتر نیست که به گونه‌ای از تحسین‌ها استفاده کنند که فرزند آنها از نظر شخصیتی تعادل و ثبات کافی را داشته باشد؟

پیشنهادهایی برای جلوگیری از کمتر تحسین‌گر بودن والدین

۱- والدین رفتارهای مثبت فرزندان خود را نیز مد نظر قرار دهند و صرفاً متوجه رفتارهای نامطلوب آنها نشوند.

۲- شخصیت فرزندان از رفتارهای مطلوب و نامطلوب تفکیک شود.

۳- تحسین کردن کودکان باید بار هیجانی مثل شوخی و صمیمیت را به همراه داشته باشد.
۴- اعمال فرزندان در آینده مشخص می‌کند که چقدر تشویق و تنبیه در آنها مؤثر بوده است.

۵- تشویق و تحسین افراطی و تفریطی چندان مؤثر نیست. پس باید به صورت متعادل از آن استفاده کرد.

داشته باشد.» اما منظور از تجربه‌ی تربیت، کسب تجربه و نوسازی در تجارب است که بر این اساس تجارب به دو دسته ذهنی و عینی تقسیم می‌شوند. هر چند بحث در اینجا از چارچوب تربیتی خارج نمی‌شود و منظور اظهار دیدگاه‌های فلسفی نیست. اما مقصود این است که حتی در دیدگاه‌های فلسفی نیز که بحث از تجربه می‌شود به تجدید نظر و نوسازی تجارب با چشم اندازی ویژه نگاه می‌شود.

به تعبیر «ج.ل.پاول»^۱ مدیران با کفایت کسانی هستند که به طور مداوم تجربیات تازه را جایگزین تجربیات کهنه می‌کنند. همانگونه که ارزش و اعتبار ماشین الکترونیک به ارزش و اعتبار آمار و ارقامی که هر روز به آن داده می‌شود وابسته است، ارزش و اعتبار تجارب گذشته نیز به میزان قابلیت تعمیم آن‌ها به شرایط و اوضاع و احوال کنونی بستگی دارد. اهمیت تجربه و تجدید نظر در آن در حدی است که فرزندان به کمک بازگو کردن تجارب بزرگسالان قادر خواهند بود تا از جامعه، اطرافیان و مسئولیتهای اجتماعی خود، آگاهی بیشتری پیدا کنند. اما تنها بازگو کردن رشد افقی انتقال تجارب گذشتگان به آیندگان را به همراه خواهد داشت. در حالی که کودکان نیاز دارند از همان سالهای ابتدایی رشد، زندگی اجتماعی وسیعتری را تجربه کنند، چنانکه برای لمس عضویت در اجتماع باید در آن شرکت کرده و خود نیز تجاربی کسب کنند. در این بین از والدین چه کاری ساخته است؟

والدین با ذکر نکات کلی و برخی تجارب ارزشمند بهتر است که شرایط در معرض تجربه گذاشتن را برای فرزندان فراهم کنند، که به تعبیر معارف دینی اسلام فرزندان را در معرض «ابتلاء» یا «آزمایش» قرار دهند.

والدین نه قادرند و نه ضرورت ایجاب می‌کند که تمام جزئیات زندگی اجتماعی فرزندان را از قبل در داخل خانواده تنظیم کنند، چرا که با این عمل تعادل میان استقلال و کنترل به سود کنترل و به ضرر استقلال بر هم خواهد خورد. اما می‌توان زمینه کسب تجربه را برای فرزندان فراهم آورده، سپس به جای سخن گفتن و تکرار بیش از حد و گاهی خسته کننده تجارب نسل قبل می‌توان فرزندان را به کسب تجربه تشویق کرد. هرچند عمل والدین به عنوان الگوی واقعی و ترسیم شده در نزد فرزندان هیچگاه نباید مورد فراموشی قرار گیرد.

می‌توان نوجوانان را در یافتن پاسخ یاری کرد و به آنها پیشنهاد داد که به نزد افراد مطلع رفته و در یافتن تصویر واقع بینانه از خود، توانمندیها، محدودیتها و استعدادهایشان تلاش کنند.

توجه به یک مورد عینی در مورد والدین تجربه زده

در شرایط خانوادگی که در آن والدین برخورد و تجربیاتشان تأکید ورزیده، اقدام به نصیحت، مقایسه و سرزنش می‌کنند استقلال فرزندان مورد تهدید قرار می‌گیرد. دو خواهر از یک خانواده به دلیل کمبود اعتماد به نفس به مرکز مشاوره آمده بودند آنها حتی در صحبت کردن نیز دچار مشکل بودند، لرزش صدا و جابجا کردن دستها و پاهای آنها بسیار آشکار و قابل مشاهده بود و خودشان تأکید داشتند که هم اکنون دچار لرزش هستند و ضربان قلب آنها بشدت زیاد است. این دو خواهر که شرایط نسبتاً مشابهی داشتند ادعا می‌کردند که در مورد انجام امور جاری زندگی دچار مشکلات جدی هستند مثلاً در سر کلاس دانشگاه نمی‌توانند سوال کنند و یا به هر شکل ممکن از انجام وظایف خانوادگی طفره می‌روند آنها حتی در مهمانی‌ها شرکت نکرده و علاقمندی زیادی به تنها بودن داشتند، حتی تحمل یکدیگر را هم نداشتند و نسبتاً به خود، به طرف مقابل و حتی حضور در یک زندگی مشترک که برای یک خانم ۲۲ ساله و ۲۳ ساله باید یک مسئله مهم تلقی شود، دچار تردیدهای فراوان بودند و تمایل زیادی نشان نمی‌دادند. با بررسی شرایط آنها احتمال بروز بعضی از اختلالات رفتاری توسط مشاور دور از ذهن نبود.

در برابر این نوع والدین باید این سوال را مطرح کرد که آیا با تکیه بر تجربیات خاصی که مربوط به دوران خاصی است که با دوران فعلی بسیار متفاوت است، می‌توان یک تربیت با ثبات و مؤثر داشت؟

پیشنهادهایی برای جلوگیری از تجربه زده بودن والدین

- ۱- والدین پیش از آنکه پیرامون عمل و رفتاری صحبت کنند بهتر است با عمل خود بر آن تکیه ورزند.
- ۲- استفاده افراطی از تنبیه و تشویق فرصت یادگیری را از افراد می‌گیرد.
- ۳- نتایج طبیعی و منطقی اعمال فردی کودکان و نوجوانان را ملزم می‌کند که خود

مسئول رفتارشان باشند.

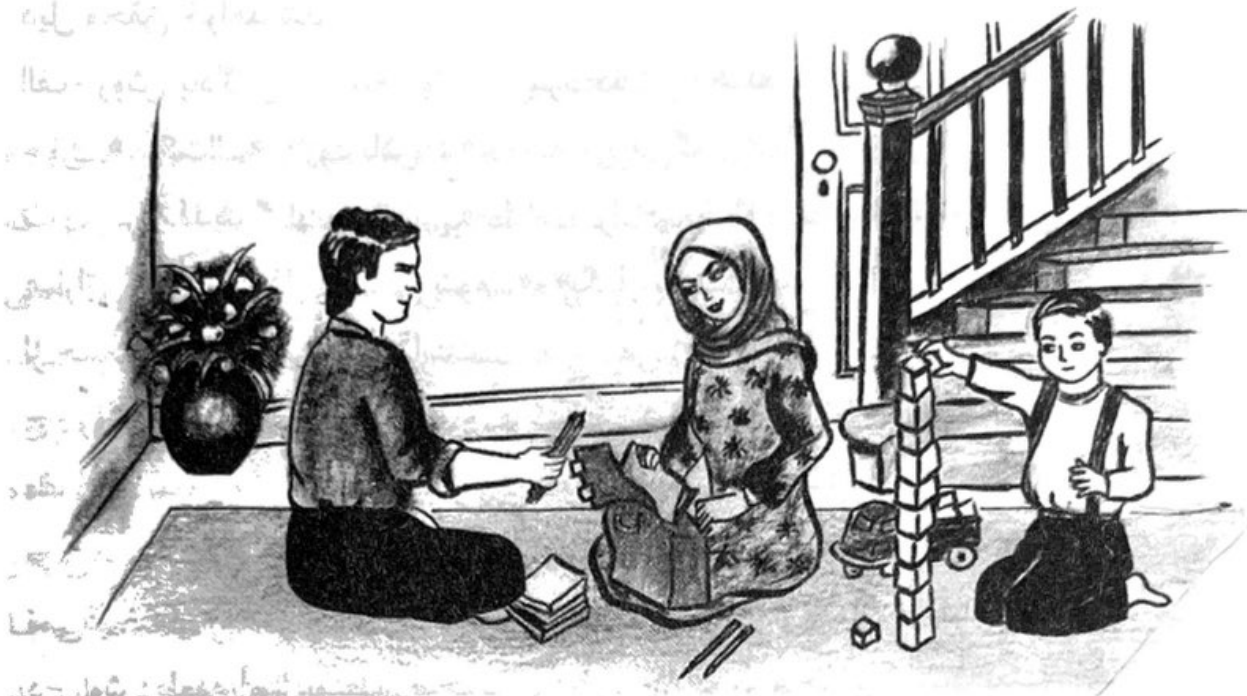
۴- نتایج طبیعی، کودکان را آماده می‌کند تا از تربیت طبیعی و زندگی طبیعی خود

آموزش بگیرد. برای مثال کسی که آب نخورد می‌میرد.

۵- به فرزندان از نظر فردی نزدیک شده و به موقع آنها را راهنمایی کنید. همراه کردن

راهنمایی با مهربانی بیشترین نتیجه را به دنبال دارد.

۱۴- والدین انحصارگر^۱



هر چند خانواده یک سیستم اجتماعی است که از طریق ارتباط همه جانبه اعضا آن اداره می‌شود اما برخی از والدین با پررنگ کردن نقش خود سعی در نادیده گرفتن سایر اعضا می‌شوند. به یک معنا ایشان تمام دست آوردهای مهم خانواده را به آورد تلاش فردی خود دانسته و بارها بر این نکته تکیه می‌کنند که موفقیت‌های حتی دیگر اعضای خانواده رهین شیوه خاصی از زحمات (مستقیم یا غیرمستقیم) فردی ایشان است و در واقع نتیجه مطلوب را به نام خود گزارش می‌کنند. در این سبک از مدیریت، مدیران خانواده در اینکه امتیازات فعالیت‌های برجسته را بین همه اعضای خانواده تقسیم کنند، پرهیز می‌کنند.

در جریان مدیریت انحصارگر خانواده، از آنجا که والدین تلاش‌های فردی فرزندانشان را به دفعات زیادی نادیده فرض کرده‌اند، بنابراین در مواردی انگیزه تلاش و فعالیت را از ایشان سلب می‌کنند؛ چنانچه ممکن است با کم کاری ایشان مواجه هستند. نتیجه طبیعی این کار آن است که به عنوان والدین برجسته که ادعای همیشگی ایشان است مجبور به انجام فعالیت‌های فرزندانشان نیز هستند. و این در حالی است که جریان ارتباط خوب به فضای

اخلاقی حاکم بر خانواده، وابسته است. می‌توان با کاستن از ارتباطهای منفی، فضای ارتباطی را به شکل مناسبی ترتیب داد. ایجاد فضای مطلوب ارتباطی با پرهیز از انگاره‌های نامطلوب ذیل محقق خواهد شد:

الف- روش پادگانی: در اینجا والدین صرفاً دستور دهنده و نهی کننده‌اند. کلمات و عباراتی چون: «ساکت!!...»، «زود باش»، «هر چه من می‌گویم»، بر فضای روانی خانواده حاکم است. ب- روش تهدید گرایانه: والدین فقط خود را خیر خواه و عاقبت اندیش می‌دانند. کلمات و عباراتی چون: «نگذار عصبانی شوم...»، «بگذار پدرت بیاید...»، «می‌دانم با تو چه کار کنم»، از جملات معروف این دسته است.

ج- روش تحقیر آمیز: والدین با خرد کردن و در مواردی با نادیده گرفتن شخصیت طرف مقابل از همان ابتدا قدرت اظهار وجود را از او سلب می‌کنند. کلمات و عباراتی چون: «مثل بچه‌ها رفتار می‌کنی»، «چند بار بهت بگویم این کار را انجام نده»، «هیچوقت نمی‌فهمیدی»، «هر وقت از تو پرسیدند نظرت را بگو»، از جملات ایشان است.

د- روش طعنه آمیز: منظور صحبت کردن بر خلاف رویه جاری است. طعنه بسیار مخرب است. با توهین به افراد جراحات سختی به ایشان زده می‌شود. کلمات و عباراتی چون: «به به چه پسر تمیزی!!!» که حکایت از کثیفی...، «دستت درد نکند»، که حکایت از انجام ندادن کار و «بهتر از این نمی‌شود» که حکایت از بد کار کردن، از جمله عبارات این روش است. به کار بردن تمامی روشهای مطرح شده تأثیر پر دوام منفی دارد و موجب وارد شدن جراحات سختی به فرزندان است که به زودی نیز اثر آن از میان نمی‌رود. چرا که این موارد راهی است برای از میان بردن احترام اعضای خانواده.

با این حال، به منظور مهیا کردن محیط خانوادگی مطلوب و زدودن بر خوردهای منفی می‌توان به دنبال برقراری زمینه‌هایی بود که از آن طریق افراد خانواده از با هم بودن لذت ببرند. بهترین راه مواجهه با والدین انحصارگر آمادگی در زمینه مشارکت در امور خانواده است که فعالیتهای مشترک مربوط به اداره خانه تقسیم‌بندی شود.

برخورد انحصاری، افراد را در موقعیت انتقام جویی قرار می‌دهد. والدین انحصارگر به نوعی گرفتار ظلم پنهان به اطرافیان به خصوص به فرزندان‌شان هستند. اغلب بر خوردهای منفی انحصارگرایی ناشی از اعمال کنترل بیش از حد بر فرزندان است با ترتیب دادن موقعیتهای غیررسمی مثل خرید روزانه، خرید لباس و وسایل خانه و استفاده از فضای

پارک‌ها و مواهب طبیعی، مسافرت و از این قبیل می‌توان از فضای تک محور بودن خارج شده و جو سالم و کارآمدی را برای نزدیکان خود فراهم کرد.

توجه به یک مورد عینی در مورد والدین انحصارگر

خانم ۳۰ ساله‌ای برای مشاوره مراجعه کرده و از این که همسرش در مورد ایشان و دختر ۷ ساله‌شان از شیوه انحصارگرایانه استفاده می‌کند، بسیار ناراحت و نگران بود. چرا که در این زندگی که همه وجود و احساسات او در آن هزینه می‌شود ولی درآمد عاطفی خاصی ندارد بشدت ابراز ناامیدی می‌کرد. او تلاش‌های همسرش را که برای تحکیم و ثبات اقتصادی خانواده بسیار مهم است را نادیده گرفته و در مورد موفقیت و حتی پیشرفت تحصیلی فرزند خود که مرهون تلاش همه جانبه همسرش می‌باشد نیز توجهی نشان نداده و در صورت کوچکترین لغزش او را به باد ناسزا و حتی برخورد فیزیکی قرار می‌دهد. این پدر خانواده که از سطح اطلاعات نسبتاً خوبی برخوردار است و دائماً به شکل ماهرانه‌ای با کلمات و جملات به شکل زیبایی بازی می‌کند، ولی در عمل چندان به گفته‌هایش پایبند نیست. حاصل این روند این است که این پدر محترم در ابتدا به خود ضربه می‌زند چون خود را در موضع انفعالی قرار می‌دهد و بین خود و همسرش فاصله عمیقی ایجاد می‌کند و برای فرزند خود نیز الگوی مناسبی را ارائه نمی‌کند. او حتی به روحیه انتقامجویی همسرش که نتیجه تفکر انحصارگرایانه اوست چندان توجهی ندارد و با بی‌رحمی تمایل به کنترل او به شکل‌های زننده دارد.

در برابر این نوع والدین باید این سوال را مطرح کرد که آیا بهتر نیست والدین محترم نسبت به عواقب رفتارهای انحصارگرایانه خود بیاندیشند تا محیط روانی خانواده سالمتر شود؟

پیشنهادهایی برای جلوگیری از انحصارگر بودن والدین

- ۱- والدین سعی کنند سهم تک تک فرزندان و حتی خود و همسرشان در حوزه‌های تصمیم‌گیری را مشخص کنند.
- ۲- فرصت‌هایی را به عنوان تفریح تمامی اعضاء خانواده تعیین کنند و سهم هر کدام از اعضاء را برای تدارک این با هم بودن، مشخص کنند.

- ۳- با تقسیم کار میان اعضاء و سرپرستی توسط یکی از والدین به خصوص پدر می‌توان با نظارت بر انجام کار امید بیشتری به حفظ سلامت روان خانواده داشت..
- ۴- خانواده را با احترام متقابل اعضاء به جزیره جذب عشق و محبت تبدیل کنید.
- ۵- انحصار موجب تحریک افراد به انتقاد، سرزنش و فشار می‌شود، از خود محوری خارج شده سهمی هم به دیگران بدهید.

۱۵- والدین بی تفاوت^۱



«والدین نباید در همه امور فرزندانشان دخالت کنند». از این جمله تعبیرهای مختلف اما شبیه برانگیزی استنباط می‌شود. اولین استنباط این است که والدین باید نسبت به همه امور فرزندانشان بی تفاوت باشند و کارها را بعهده خودشان بگذارند. دوم اینکه دخالت نکردن راحت‌تر و ساده‌تر است و مسئولیت را از دوش آنها ساقط می‌کند. سوم اینکه با دخالت نکردن کودک زودتر از سایرین مستقل شده و روی پای خود می‌ایستد. چهارم اینکه با دخالت نکردن فرزندان زودتر عهده دار مسئولیتهای بزرگسالی خود می‌شوند. باید گفت در حالی که آزار و اذیت جسمانی والدین نسبت به کودک در دایره المعارف فرهنگی و تربیتی هیچ والدی توجیه پذیر نیست، اما طرد عاطفی فرزندان بسیار رایج است. یکی از عواملی که منجر به طرد عاطفی می‌شود بی تفاوتی نسبت به فرزندان می‌باشد، ذهنیت قالبی که در اینجا وجود دارد این است که با دور بودن از کودک و عدم نظارت بر او،

خودش به تدریج با تمرین و تکرار یا به تعبیری با زمین خوردنهای پی در پی، در نهایت روی پای خود خواهد ایستاد و مستقل می‌شود. و این در حالی است که استقلال کودک و وظیفه والدین در یاری رساندن فرزندشان در این جهت با دور شدن از تمام وظایف محوله هماهنگی ندارد. در مدیریت این قبیل والدین نقشه کاری هر یک از اعضاء بی‌کم و کاست، کاملاً از پیش مشخص بوده و تجاوز از حدود آن امکان پذیر نمی‌باشد. وظیفه کاری پدر تأمین هزینه‌های جاری خانواده است در حالی که وظیفه کاری مادر بر مبنای محیط داخل خانه شکل می‌گیرند؛ فرزندان نیز «باید» درس بخوانند. هر گونه مسأله‌ای هم در این رابطه به خودشان مربوط می‌باشد. در واقع رفتار والدین بیانگر این معناست که «مزاحم نشوید». در واقع داشتن برنامه‌ریزی با لحاظ وظایف هر یک از عناصر از ابتدایی‌ترین اقدامات مدیریتی در هر سطحی می‌باشد. بر همین رویه، در خانواده نیز باید وظایف هر یک از اعضاء از قبل مشخص می‌باشد و این در حالی است که تشخیص وظایف فردی با مسئولیتهای دیگران در هنگام وظایف محوله تعارضی ندارد. وقتی فرزندان وظایفی به عهده دارند به منظور ایفای درست آن وظایف احتیاج به یک سیستم نظارتی، کنترلی و سمت دهنده‌گی دارند. این نیرو در زوایای مختلف از جمله بهره‌وری و جلوگیری از به‌هرز رفتن نیروهای فردی مفید شناخته می‌شود. و از سوی دیگر تسریع در انجام وظایف نیاز به نیروی ارزیابی کننده دارد که در اینجا باز هم وظایف حمایتی کار ساز است.

توجه به یک مورد عینی در مورد والدین بی‌تفاوت

یک پدر ۴۵ ساله به مرکز مشاوره مراجعه کرده بود و تأکید داشت که باید فرزندان آزاد باشند و والدین نباید در امور مربوط به فرزندان دخالت کنند. ایشان بشدت معتقد بود که وظیفه والدین تقسیم شده است پدر مسئولیت اداره اقتصادی خانواده را دارد و باید از صبح تا شب و حتی روزهای جمعه کار کند و مادر باید امور جاری خانه از جمله پخت و پز و شستن وسایل و تمیز نگه داشتن خانه و نگهداری از فرزندان را به انجام برساند و حتی اگر شاغل هم باشد کمی وضعیت اقتصادی را بهبود می‌بخشد ولی این مسئله از اهمیت کار او در منزل کم نمی‌کند.

در این خانواده بچه‌ها هم وظایفی دارند که باید خودشان انجام دهند و والدین کار آنها دخالت نمی‌کنند و حتی نباید دخالت کنند. در اینجا لازم است کمی از نگاه فرزند او به این

والدین توجه کنیم. فرزند ۱۵ ساله او معتقد است که نمی‌داند چه چیزی درست یا غلط است و معمولاً همه آنچه که دوستان و اطرافیان می‌گویند را بدون تامل و مکث می‌پذیرد چرا که او الگوی مناسبی را برای زندگی خود در اختیار ندارد. او همچنین معتقد بود که والدین او حداقل کنترل را بر رفتار او، ورود و خروج او و نیز شکل‌گیری شخصیت او ندارد و احساس سرگردانی می‌کند.

در برابر این نوع والدین باید این سوال را مطرح کرد که آیا بهتر نیست برای ایجاد یک شخصیت باثبات و انسجام یافته، کمی نسبت به سرنوشت فرزندان خود احساس مسئولیت کنیم و از بی‌تفاوتی نسبت به سرنوشت ایشان بپرهیزیم؟

پیشنهادهایی برای جلوگیری از بی‌تفاوت بودن والدین

- ۱- تفاوت کنترل کردن و دخالت کردن را بشناسیم.
- ۲- در فضای خانواده برقراری جو توأم با محبت، دوستی و صمیمیت، کارسازتر از طرد روانی و عاطفی افراد است.
- ۳- فرزندان در سنین کودکی متأثر از والدین هستند. نباید با دور کردن خود از آنها، ایشان را به سوی الگوهای خارج از خانواده سوق داد.
- ۴- هرچند برآورده کردن تمام توقعات فرزندان امکان‌پذیر نیست، می‌توان به آرزوها و خواسته‌های آنها توجه توأم با همدلی کرد. (این روش به خصوص در مقطع سنی نوجوانی کارسازتر است).
- ۵- نسبت به رفع نیازهای فرزندان با گوش دادن بازتابی و پیگیری راههای گوناگون تلاش خود را نشان دهید.

۱۶- والدین بیش از حد متوقع^۱

هنوز یاد نگرفتی
بدون دستکش
ظرف نشوری



مدیریت والدین متفرقه نقطه مقابل والدین بیش از حد وظیفه‌شناس است. این گروه در رابطه با فرزندانشان از موضع دفاعی برخوردار کرده و خود را طلبکار می‌بینند. نکته قابل توجه در روش این والدین این است که در مقابل اعمال خوب فرزندشان از روشهای تشویقی و ترغیبی بهره نمی‌برند و به یک معنا که این قبیل کارها را جزء وظایف خود نمی‌بینند. در حالی که برعکس در هنگام ارتکاب خطا یا حتی اشتباه، فرزند خود را مستحق بدترین پاسخ می‌بینند. از نظر آنها کار بد مستحق توبیخ و جریمه غیرقابل بخشش است.

این گروه از والدین، در مجموع از تعریف و تمجید کار اطرافیان به خصوص فرزندانشان

امتناع کرده و این عمل را مساوی حفظ اقتدار خود می‌دانند. در تقدیر و قدردانی سست عمل کرده اما هنگام توبیخ و تنبیه سرعت عمل دارند.

یکی از مهمترین مفروضات ارتباطی این گروه از با فرزندانشان در بحث همانند سازی فرزندان از ایشان مطرح می‌شود. کودکان به خصوص از اواخر دوران دوم کودکی (۳ تا ۷ سالگی) قادر به الگوبرداری از والدین خود هستند.

کودکی که رفتار طلبکارانه را از والدینش الگوبرداری می‌کند، براحتی توسط والدین مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد؛ به یک معنا والدین انتظار چنین رفتاری را از فرزند خود ندارند در نتیجه هنگامی که کودکی به صورت جسورانه و بدون رعایت حقوق اطرافیانش مرتکب چنین اعمالی می‌شود موجبات تحریک خشم و عصبانیت در والدین را ایجاد می‌کند. پس والدین نیز عصبانی‌تر شده و این چرخه همچنان ادامه می‌یابد.

به صورت معمول هر گونه تلاش به منظور تصحیح رفتار والدین بی‌ثمر باقی مانده و این چرخه معیوب به کار خود ادامه می‌دهد و یا به صورت موقت کنار گذاشته و در مرحله بعد به شدت ادامه می‌دهد. والدین توسط کودک به منازعه خوانده می‌شوند و در همان حال به رفتار غیرقابل قبول ادامه می‌دهند. هر چند برخی از کودکان در جدال قدرت به گونه‌ای عمل می‌کنند که خود می‌خواهند، نه به طریقی که والدین می‌گویند. روش فوق تحت عنوان «اجرای جسورانه»^۱ نامیده می‌شود.

بنابراین در برخورد با کودکان نمی‌توان با استفاده صرف از قدرت، در جستجوی رفتار مورد انتظار بود. با اعمال قدرت و اجرای روش طلبکار بودن در برابر کودکان جسور، آنان فقط اهمیت روش قدرت و قدرت‌نمایی را می‌آموزند و عمدتاً یاد می‌گیرند که بر سر حفظ قدرت خود جسورتر و مصرتر باشند. اگر جدال بر سر قدرت ادامه پیدا کند کودک به زودی در خواهد یافت که اگر نمی‌تواند والدین خود را شکست دهد ممکن است خواسته خود را از خواست قدرت به انتقام جویی تسریع بخشد و این راه حل دوم بسیار مشکل‌آفرین‌تر از خواست قدرت است.

در حالی که فرزندان تنها کسانی نیستند که باید با احساس خوب زندگی کنند، پدر و مادر هم باید از این موهبت برخوردار باشند. در مقابل به عنوان پدر و مادر نیز نمی‌توان همیشه و در همه موارد از فرزندان انتظار کامل بودن را داشت. فرزندان هم در مواقعی به

دلیل برخورد با موانع و عدم تحقق خواسته هایشان ناراحت و عصبانی می‌شوند؛ و یا در مواردی با بیان اعتراض خواستار رسیدگی به امور مربوط به خودشان هستند. فرزندان ودیعه یا هدیه الهی‌اند، می‌توان با عشق و محبت زمینه‌هایی را فراهم کرد تا در سایه نظم و انضباط بتوان در راه تکامل قدم برداشت. صرف نظر از هرگونه تدبیر تربیتی، فرزندان، دارای شخصیتی مستقل و حقوق فردی‌اند و در عین حال دارای حق انتخاب. مهم این است که والدین فکر کنند در این پر پیچ و خم ضمن حفظ قاطعیت از موضع گیری‌های طلبکارانه پرهیز کنند.

توجه به یک مورد عینی در مورد والدین بیش از حد متوقع

خانمی از همسر ۳۵ ساله خود شاکی بود که نسبت به او و فرزندانش بسیار طلبکارانه برخورد می‌کند و از روش‌های تنبیهی بسیار قدیمی و شدید استفاده می‌نماید. او اصولاً طرفدار تشویق نبوده و معتقد است که فقط باید با تنبیه افراد را آرام کرد. ایشان از ابتدای زندگی مشترک این شیوه را در مورد همسرش بکار می‌برده است و اکنون هم آن را به فرزندان خود تعمیم داده است. این خانم تأکید می‌کند که او و فرزندانش در تمام اوقات منتظر تنبیه هستند و این موضوع باعث بروز ترس عجیب و مرموزی در وجود آنها شده است که به جای مهیا کردن فضای عاطفی مثبت با همسر و پدر، منتظر بروز عواطف منفی حتی گاهی پیش‌بینی نشده باشند. بدیهی است این همسر و فرزندان از خشم مرموز و پنهانی نیز رنج می‌برند چون مترصد بودند که در شرایط خاصی مثل مریضی پدر و یا دور بودن او یا حتی ضعیف و پیر شدن او لطمات و صدماتی را به او وارد آورند. هر چند این پدر طی جلسات مشاور آگاه گردید و حتی توانست بخشی از عملکرد گذشته خود را جبران کند. ولی در برابر این نوع والدین باید این سوال را مطرح کرد که آیا بهتر نیست که در ارتباط با همسر و فرزندان از توقعات منطقی قوی برخوردار باشیم تا این که جوی فراهم نشود که به ما بگویند که طلبکارانه با آنها برخورد نکنیم؟

پیشنهادهایی برای جلوگیری از بیش از حد متوقع بودن والدین

۱- گاهی اوقات خود را در جایگاه دیگران قرار دهید و از آن زاویه به رفتار یا به تصمیم خود بنگرید.

۲- گاهی اوقات خود را از نظر احساسات و نیاز به عواطف، در جایگاه اطرافیان خود قرار دهید.

۳- عیب‌جویی، فریاد، یا بددهنی از عهدهٔ کودکان هم بر می‌آید، رفتارهایی در سطح درک و فهم خودتان انجام دهید.

۴- در سطح توانایی فرزندان خود انتظارات خود را تنظیم کنید.

۵- عذرخواهی از انجام اشتباهات فرزند و همسر خود را بپذیرید و در هنگام ارتکاب اشتباه خودتان نیز عذرخواهی کنید.

یکی از مربیان بزرگ تربیتی «ادوارد کلاپارد»^۱ در ارتباط با والدینی که زودتر از موقع از فرزندان خود انتظار دارد، مثال کوردلانی را می‌زند که در فصل بهار به امید چیدن میوه، درخت را تکان می‌دهند. ایشان نه تنها در آن زمان بلکه در زمان مناسب هم از چیدن میوه محروم هستند چرا که در فصل بهار شکوفه‌های درخت را نیز ریخته‌اند. معنای مثال مطرح شده یادآور این نکته است که به منظور به ثمر نشستن فعالیت‌های تربیتی تنها می‌توان در زمان خاص خود که فرد از رشد مناسب برخوردار شده از او انتظار داشت. انتظارهای زودتر از موقع نه تنها فاقد ثمر بخشی لازم هستند بلکه زمینه‌های تحقق ثمرات در زمان خود را نیز به هدر می‌دهند.

۱۷- والدین قدرت طلب^۱



سبک تربیتی این گروه از والدین بر مبنای قدرت طلبی و یا استبدادی است. این دسته از والدین در مورد خود، اصولاً نیازی به اعمال شیوه‌های دمکراسی نمی‌بینند. در کنترل یا نفوذ مستبدانه، والدین به جای فرزند تصمیم می‌گیرند که باید بر طبق آن عمل کند؛ و درست در زمانی که با عدم اطاعت یا اعتراض ایشان مواجه می‌شوند، به محاکمه یا تهدید اقدام می‌کنند. این سبک مدیریتی خانواده مانند مدیریت استبدادی در سایر سیستم‌ها یادآور این جمله است که «من اختیارات کافی برای انجام دادن وظایف خود را دارم»، در اینجا «اختیارات کافی» مساوی با «آزادی مطلق» فرض می‌شود.

در زمینه اطاعت از فرمان توأم با قدرت تفاوت قابل توجهی میان کودکان و نوجوانان وجود دارد. کودک مطابق قاعده عمل کرده و به صورت معمول هر چه را مرجع قدرت (در اینجا والدین) امر کند انجام خواهد داد. اما در سن نوجوانی اجرای فرامین به راحتی صورت نمی‌گیرد. نوجوانان مطابق اصول عمل می‌کنند یعنی تا خود به صحت امری یا کلامی اطمینان نداشته باشند، آن را اجرا نمی‌کنند. بنابراین اگر رابطه والدین با فرزندانشان توأم با خصومت و قدرت طلبی باشد، برای فرزندان نوجوان آنها توجیه پذیر نبوده و این نوع کنترل را نمی‌پذیرند و حتی در مقابل آن به طغیان و سرکشی می‌پردازند.

به بیان دیگر تأثیر خانواده را نمی‌توان خارج از موارد فردی، یا خارج از مراحل سنی فرزند در نظر گرفت. یک رفتار خشک و مستبدانه که به عکس العمل نوجوان توجه نمی‌کند، زیان‌آور است. با این حال، نوجوانان نیز چندان بی‌نیاز از توجه نیستند و باید چارچوب یا ضوابطی را در اختیار آنها قرار گیرد، تا بتوانند وجود خود را سازمان دهند. به نظر می‌رسد وجود برخی قوانین و مقررات نه تنها ضرورت دارد بلکه پی‌آمدهای مثبتی نیز به دنبال دارد. اما تا حدی این قوانین باید قابل انعطاف بوده و از طرفی خود نوجوانان نیز راجع به آن قوانین تا حدی قادر به اظهار نظر فردی باشند. داشتن توانایی برای عمل نکردن به دستور العمل‌ها گاه این اثر مثبت را دارد که موجب کسب استقلال و مسئولیت‌پذیری بیشتری می‌شود و حتی به جداکردن خود از دیگران که لازمه کسب هویت است، می‌انجامد.

اگر نوجوانان بتوانند در زمینه‌هایی مثل لباس پوشیدن، آرایش مو، انتخاب تفریح به میل خود عمل کنند، احساس استقلال کرده، با رعایت اصول و ارزشهایی که والدین از قبل به آنها آموخته‌اند ابراز وجود می‌کنند.

بنابراین همانگونه که ذکر شد نوجوانی تداوم ساده دوران کودکی نیست؛ برای مثال نمی‌توان گفت که یک کودک ساکت و عاقل، یک نوجوان ساکت و عاقل می‌شود، بلکه گاهی نتیجه برعکس است؛ زیرا کودک ساکت و کم حرکت می‌تواند در دوره نوجوانی مشکلات بیشتری را در رابطه با سازماندهی هویت خود داشته باشد. از سوی دیگر والدین نباید در پی کنترل شدید نوجوان خود باشند، بهتر است به این نکته توجه شود که وجود قوانین و ممنوعیتها به صورت کلی مثبت است اما گاهی سرپیچی از مقررات این نتیجه مثبت را دارد که خود نوجوان به صورت عملی با عواقبی که قبلاً والدین اشاره کرده بودند

برخورد می‌کنند و خودش در معرض آن قرار می‌گیرد.

در اینجا راهکاری که مورد تأکید قرار می‌گیرد این است که والدین بایستی چارچوبهای کلی قوانین را به صورت قاطع و در عین حال دوستانه در اختیار فرزندان نشان قرار دهند و اما آنها را در ارتباط با نکات جزئی آزاد بگذارند. چرا که در مواردی اشتباهات در شرایط خاصی بسیار پندآموزتر از صحبت‌های طولانی مدت، نتیجه بخش است. نمی‌توان با بهاء ندادن به روابط دوستانه و عدم ارضای محبت فرزندان، به خصوص فرزندان نوجوان، حوزه اختیارداری والدین را قبول کرد.

لازم نیست که کنترل‌ها همیشه مستقیم باشد، در مواردی کنترل‌های غیرمستقیم مؤثرتر و کارآمدتر هستند. تشویق به رفتاری خاص، اعلام تنفر از رفتاری یا کلامی، تشویق به درس خواندن، کمک کردن و یا از این قبیل، می‌تواند نوجوان را در مسیرهای مثبت و سازنده به حرکت درآورد. هرچه درصد دخالت کنترل‌های مستقیم در خانواده کمتر باشند، میزان موفقیت فرزندان بیشتر است.

به منظور تربیت مؤثر فرزندان به خصوص در دوره حساس نوجوانی رعایت ۴ شاخص کارساز می‌باشد.

شاخص‌های اساسی ارتباط با فرزند نوجوان عبارتند از:

الف- ایجاد روابط مناسب شخصی و فراهم کردن فضای گرم خانوادگی: از طریق جلب همکاری نوجوان بهتر است با او صحبت کرد که نسبت به حل و فصل مسایل با هم وقت صرف کنند.

ب- کمک به ایجاد تصویر ذهنی مثبت: با محبت، احترام و متانت رفتار کنند، از مقایسه پرهیز کرده و تا حد امکان جلو روابط تبعیض آمیز بین دختران و پسران را گرفته و آنها را مورد تمسخر قرار ندهند.

ج- توجه به آموزش ارزشهای اخلاقی: بهتر است در مواقع عادی صرف وقت با یکدیگر مثلاً تمیز کردن حیاط یا شستن ماشین به صحبت‌هایی در مورد ارزش‌های مطلوب و اخلاق مورد انتظار پردازند.

د- توجه به تعادل میان استقلال و کنترل: اختیارات خود را بر عشق و محبت مبتنی کنند. تنها در موارد خاص و قابل توجه از پاسخ منفی استفاده کنند، مخالفت‌های سالم را بپذیرند، به نیازهای فرزندان توجه کنند و به کنترل غیرمستقیم بها بدهند.

توجه به یک مورد عینی در مورد والدین قدرت طلب

سالارمندی والدین هنوز در بعضی از خانواده‌ها به صورت قدیمی و یا مدرن دیده می‌شود. برادر و خواهری در حدود سن ۱۴-۱۵ ساله به مشاور مراجعه کرده و در مورد رفتار هماهنگ والدین خود در اعمال سختگیری‌ها در مورد فرزندان گله داشتند و هر دو تصمیم گرفته بودند که با هم در داخل شهر در جایی منزل اجاره کنند. آنها حتی مشکلات مالی خود را از طریق قرض گرفتن از وابستگان و فامیل و نیز برنامه‌ریزی برای داشتن شغل‌های کاذب مثل سیگار فروشی و یا آدامس فروشی پیش‌بینی کرده بودند. توجه داشته باشیم که علت اصلی اقدام آن‌ها به این کار رفتارهای دیکتاتور منشانه والدین بود که آنها را به این نقطه رسانده بود که نمی‌توانند فضای خانواده را که باید در شرایط عادی گرم و با محبت باشد ولی متأسفانه در حال حاضر سرد و غیرصمیمی بود، ترک کرده و به نوعی اقدام به فرار و گریز از این فضا را داشته باشند. آنها وقتی نسبت به عواقب منفی این کار آگاه شدند از تصمیم خود صرف‌نظر کردند ولی از طرف دیگر کنار آمدن با والدین بویژه پدر سخت‌تر بود. پدر ایشان اعتقاد داشت که هر چه با بچه‌ها سهل‌تر برخورد کنی آنها کمتر به وظایف خود آشنا می‌شوند، از زیر کار در می‌روند و معمولاً سوء استفاده می‌کنند. بیاد داشته باشیم که با رفتارهای دیکتاتور منشانه قدرت مانور ذهنی و احساسی را از فرزندان خود می‌گیریم. در برابر این نوع والدین باید این سوال را مطرح کرد که آیا بهتر نیست با فرزندان خود قدرت طلبانه برخورد نکنیم تا در طولانی مدت، فرزندان ما فکر بسته و بی‌احساس ببار نیایند.

پیشنهادهایی برای جلوگیری از قدرت طلب بودن والدین

با توجه به مطالب مطرح شده می‌توان گفت والدین باید در کنار نقش پررنگی که در خانواده اجرا می‌کنند، به فرزندان خود نیز فضایی برای حرکت بدهند. موارد مطرح شده در ذیل به رعایت چنین شرایطی نظر دارد:

۱- همزمان با رشد فرزندان خود، والدین باید آمادگی جدا شدن از ایشان را در خود به وجود آورند.

۲- والدین باید سعی کنند استفاده از ابزار قدرت را در جهت پیشبرد وظایف خانوادگی به

حداقل برسانند.

۳- استفاده از قدرت ممکن است در کوتاه مدت مؤثر باشد اما در طولانی مدت کارساز نیست.

۴- استفاده از قوه قهریه (قدرت طلبی) موجب برانگیختن مقاومت و تنفر در همسر و فرزندان می شود.

۵- برای تحقق هویت رشد یافته در فرزندان باید زمینه های کسب تجارب فردی را در ایشان بوجود آورد.

مطرح شده یا تکیه بر عنصر اجبار روانی است و یا با تأکید بر روی تلقین خودپنداری ایده‌آل، در صدد جلب توجه به سوی موارد موافق با نظرات خودشان هستند.

از سوی دیگر این گروه از والدین در نقش یک منتقد می‌خواهند ثابت کنند که همیشه و همه جا درست می‌گویند. در حالی که انتقاد ایشان نیز نه بر مبنای ارزشیابی رفتار درست و رفتار غلط بوده بلکه بر مبنای استهزاء، کنایه و حتی صحبت‌های غیرجدی بوده است که در مجموع در صدد تحقیر فرزند بر می‌آید؛ و این در حالی است که «کودکان» به تعریف «شخصی» از رفتار قابل قبول و رفتار غیرقابل قبول نیاز دارند، زیرا آنها بایستی با توجه به آگاهی از مرزهای رفتار مطلوب به احساس امنیت بیشتری دست یابند. به تعبیر «فريتز ردل»^۱ می‌توان رفتار کودکان را به سه ناحیه مشخص با رنگ‌های سبز، زرد و قرمز تقسیم کرد. در ناحیه سبز «بله» والدین با دلپذیری بیان می‌شود زیرا در پاسخ به رفتارهای مورد تأیید صورت می‌گیرد، ناحیه زرد شامل حوزه رفتارهایی می‌شود که کاملاً مورد تأیید والدین نیست اما به دلایلی خاص تحمل می‌شود؛ و در ناحیه قرمز «خیر» به صورت کاملاً قاطع بیان می‌شود زیرا شامل رفتاری است که به هیچ وجه قابل تحمل نیست و باید از آن جلوگیری کرد و یا رفتاری که اصول اخلاقی و آداب اجتماعی آن را جایز نمی‌داند.

کودکان از ۱/۵ سالگی قادر به درک استانداردهای اخلاقی هستند. مواردی مثل این ظرف نباید شکستگی داشته باشد یا دست عروسک نباید جدا شده باشد و از این قبیل نشان دهنده تمیز و افتراقی است که بین وضعیت موجود و وضعیت مطلوب می‌گذارند. کودک حتی قبل از دبستان وقتی می‌بیند از رفتار غیرقابل قبول او جلوگیری نمی‌شود، مضطرب شده و حتی آن را دلیل عدم علاقه والدین تلقی می‌کند.

بنابراین ما در جستجوی رابطه‌ای هستیم که ضمن اینکه فرزندان احساس کنند که والدین برای آنها احترام قائلند، از مشاجره، استهزاء و طعنه نیز دوری شده و والدین قاطعانه موازین و معیارهای اخلاقی و آداب اجتماعی را که خواهان مراعات آن هستند، با صراحت مشخص کنند.

تذکر توأم با احترام حتی در هنگام مشاجره، زمینه گفتگوهای بعدی در آینده را راحت‌تر میسر می‌کند؛ در حالی که طعنه و استهزاء، نه فقط مانع ارتباط می‌شوند، بلکه روابط انسانی را نیز نابود می‌کنند، به فرزندان باید اجازه داده شود تا بتوانند بدون ترس و

وحشت احساسات خود را صادقانه بیان کنند، وقتی والدین فضای خانه را به دور از ترس ترتیب دهند، فرزندانشان نیز قادر خواهند بود احساساتشان را آشکار نمایند. به کار بردن جملات جهت دار مانند «محمود در ورزش فوتبال ضعیف است» یا «فریبرز بی مغز» عوارض منفی بسیاری به دنبال دارد. متأسفانه در مواردی فرزندان همگام با کلمات توصیفی منفی، خود را به آن سو کشیده و در پی عملی کردن آن هستند، و این در واقع نشان دهنده نقش اطرافیان در شکل‌گیری مفهوم «خود فردی» است که گاهی به شکل غیرواقعی شکل می‌گیرد. در حالی که در برقرار ساختن محدودیتها باید به دو سؤال پاسخ داد و آن اینکه:

- ۱- ویژگی موجود در رفتار غیرموجه یا رفتار غیرقابل قبول چیست؟
 - ۲- برای موجه کردن آن رفتار چه رفتاری با چه ویژگی پیشنهاد می‌شود؟
- برای مثال قاشق برای پرت کردن نیست، می‌توانی توپ خود را پرت کنی و آشپزخانه محل بازی کردن نیست می‌توانی به اتاق (یا به پارکینگ) بروی و از این قبیل. همچنین بهتر است محدودیت کامل باشد، مثلاً «می‌توانی یک کمی در آشپزخانه بازی کنی» دارای حد مشخصی نیست و والدین به خصوص مادر را گرفتار جنجالی بزرگتر می‌کند.

محدودیت باید با لحنی قاطع بیان شود. بنابراین بهتر است در مواردی ممنوعیتها را کاملاً مشخص کنیم که خودمان بر سر آنها دچار اختلاف نگرشی نباشیم.

در مجموع می‌توان گفت همانگونه که والدین در راستای تربیت فرزندانشان دارای اهداف ارزشمندی هستند باید بتوانند از راهکارهای عملی، قابل اجرا و در عین حال کارآمد و مؤثر بهره گیرند. روشهای مطرح شده در ادامه گامی مؤثر در این راستا خواهد بود.

توجه به یک مورد عینی در مورد والدین کج رفتار

اعضای یک خانواده با هم برای مشاوره مراجعه کردند. از نحوه ارتباط بین آنها به نظر می‌رسید که با هم قهر هستند و یا نسبت به یکدیگر بی‌اعتماد بودند. مدتی سکوت حکمفرما شد و با پیشنهاد مشاور، پدر خانواده شروع به صحبت در مورد فرزندش کرد و در ضمن صحبت از الفاظ بسیار بد و تحقیر کننده استفاده می‌کرد. او در کمال آرامش این الفاظ رکیک را نثار فرزند خود می‌کرد و در عین حال می‌گفت که او را دوست دارد. صحبت‌های او علاوه بر جملات و کلمات زننده سرشار از نصیحت، مقایسه و ملامت بود. این

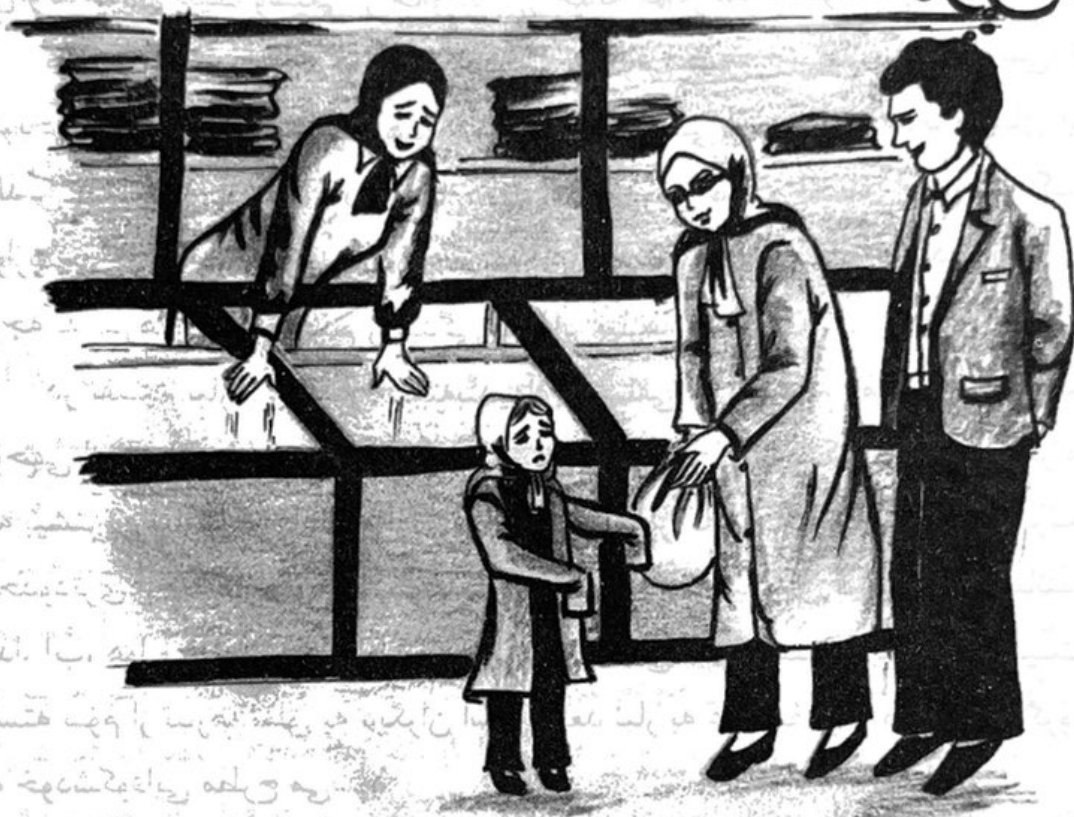
موضوع سبب شده بود که فرزند او با نگاه‌های اعتراض آمیز به او نظر کند و یا گاهی با لبخندهای ملیح خود به او پاسخ بدهد. پدر وقتی با این صحنه مواجه شد به یکباره خطاب به او گفت مگر دروغ می‌گویم و دوباره شروع کرد به این که توجه هستی و چه نیستی. یکباره بغض فرزندش ترکید و خطاب به مشاور گفت این نوع رفتارها را چه نام می‌گذارید. آیا من شایسته همه این فحاشی‌ها و بی‌توجهی‌های ایشان هستم. در برابر این نوع والدین باید این سوال را مطرح کرد که آیا واقعاً با کج رفتاری، زمینه بروز انتقام جویی را در فرزندانمان فراهم نمی‌کنیم؟

پیشنهادهایی برای جلوگیری از کج رفتار بودن والدین

- ۱- در هنگام گفتگو با فرزندان والدین باید خواسته‌های خود را به صورت قابل فهم مطرح کنند.
- ۲- والدین نباید با تمام خواسته‌های کودک مخالفت کنند.
- ۳- باید از نصایح توأم با استهزا پرهیز کرد، زیرا اینگونه نصایح، به فرزند نمی‌آموزد که چگونه می‌تواند مشکلش را حل کند بلکه به او می‌آموزد که برای جلوگیری از تحقیر هر چه بیشتر به والدین تکیه کند.
- ۴- در روابط با فرزندان باید از هر گونه برچسب زدن پرهیز کرد.
- ۵- ممکن است فرزند به اشتباه خود پی برده باشد. مداومت در ملامت موجب تحریک لجاجت او خواهد شد.

۱۹- والدین بسیار صرفه جو

تو نوبت سن رشد هستی
سال آینده این پیراهن
اندازه ات میشه



در حوزه مدیریت سیستم‌های کلان اجتماعی یکی از بخشهای مهم و تعیین کننده، خط مشی‌های اقتصادی است. بر همین مبنا در سیستم خانواده نیز جزء غیرقابل انفکاک از مدیریت خانواده تعیین برنامه‌های اقتصادی است، چنانکه هرگاه سخن از سرپرستی و رهبری خانواده به میان می‌آید به عنصر تعیین کننده اقتصاد خانواده از همین زاویه نگریسته می‌شود.

والدین مقتصد یا بسیار صرفه جو به والدینی گفته می‌شود که در امر مخارج روزمره گرفتار سختگیری افراطی هستند، چنانکه این روند حتی در جریان رفع نیازهای ضروری

خانواده هم مطرح می‌شود. در چنین مدیریتی مسائل و مراحل مختلف مدیریت با یکدیگر دچار اختلاط شده و تمیز و جداسازی هزینه‌های ضروری و غیرضروری بر یک منوال جریان دارد. از پاداشها و تشویق‌های مادی صرف نظر شده و یا مورد بی‌اهمیتی قرار می‌گیرد. البته اعمال چنین سبک اقتصادی رابطه‌ای با سطح درآمد خانواده ندارد؛ چنانکه این رویه می‌تواند شامل طیف وسیعی از خانواده‌ها از جمله کم‌درآمد تا متوسط و حتی پردرآمد شود. تقسیم مخارج در زندگی شامل نیازهای مصرفی ضروری، نیازهای دارویی، نیازهای تفریحی، نیازهای آموزشی و فرهنگی و نیازهای پاداشی است. آنچه ویژگی‌های این نوع والدین را پررنگتر می‌کند عدم تمایل آنها، (به خصوص قطب اقتصادی خانواده که بیشتر موارد پدر است) در مصرف متعادل هزینه‌ها و رفع نیازهای مختلف خانواده است، یعنی تنها توجه به نیازهای اولیه و عدم رسیدگی به سایر نیازها.

در تقسیم نیازهای انسان دسته‌بندیهای مختلفی وجود دارد. «مزلو^۱» دسته‌بندی قابل توجهی از نیازهای انسان کرده است. مزلو نیازهای انسان را به شکل هرمی در نظر می‌گیرد که بیشترین نیازها در قاعده قرار گرفته‌اند و همانطور که از قاعده فاصله می‌گیرند دسته محدودتری از نیازها مطرح می‌شوند در ابتدا و در قاعده نیازهای فیزیولوژیکی مانند نیاز به غذا، آب، هوا و غرایز وجود دارند بعد نیازهای امنیتی اعم از امنیت جانی تا امنیت روانی، دسته سوم از نیازها تعلق به دیگران است و بعد نیاز به عزت نفس و در آخرین گروه نیازها به خودشکوفایی مطرح می‌شود.

در مجموع بر بنای تقسیم‌بندی نیازها نمی‌توان نیازهای انسان را صرفاً نیازهای مادی فرض کرد و نیازهای غیرمادی هم از طیف وسیعتر و هم از اهمیت قابل توجهی برخوردارند. هرچند از وجود رابطه بین نیازهای غیرمادی و مادی نیز نمی‌توان صرف نظر کرد. در بسیاری موارد نشان دادن توجه به یک فرد را می‌توان با دادن هدیه مورد علاقه به او نشان داد؛ یا تعلق به دیگران هرچند با اظهار دوستی تحقق می‌یابد اما ارائه هدیه مورد علاقه می‌تواند در حفظ این پیوند مؤثرتر باشد.

پیامبر عظیم الشان اسلام (ص) می‌فرماید «هدیه بدهید و هدیه بگیرید تا قلبهایتان به هم نزدیک شود». از دیدگاه متخصصان علوم رفتاری نیز سهم قابل توجهی از پاداشها را پاداشهای مادی در بر می‌گیرند؛ و اصولاً ایجاد کردن رغبت در کودکان از طریق این گروه از

پاداشها به شرط آنکه به موقع مورد استفاده قرار گیرند کارسازتر خواهد بود. و این همه در حالی است که گروهی از والدین معتقدند تنها با تدابیر شدید اقتصادی از هزینه کردن در حد امکان صرفنظر کرده و با بی‌مهری و یا انگیزه مال دوستی کوچکترین هزینه‌ای را به شدت زیر نظر دارند.

توجه به یک مورد عینی در مورد والدین صرفه جو

مراجعه‌کن مادر به همراه دخترش بودند. آنها تأکید داشتند که پدر خانواده معتقد است که مسافرت‌ها و تغییر بعضی از وسایل خانه حتی در ایام عید چندان ضرورتی ندارد و می‌توان به جای آن سالانه سکه، خانه و مغازه‌های بیشتری خرید. او در مورد تغییر در لباس خود و فرزندان دریغ می‌ورزد و از نظر خوراک معتقد به حداقل هاست هنگامی که با پدر خانواده صحبت شد معتقد بود که من به فکر آینده فرزندانم هستم و برای هر یک از آنها خانه و مغازه تهیه کرده‌ام و ادعا کرد که ایشان متوجه اهمیت این موضوع نیستند و من بهتر درک می‌کنم. او حتی با رفتارهای اشاره‌ای و کلامی تعجب برانگیز که حاکی از این بود که همسر و فرزندان او متوجه نیستند و نمی‌فهمند در تلاش بود که نشان دهد خودش بسیار آینده‌نگر و صرفه‌جو است و هر آن چه انجام می‌دهد برای آنهاست. یکی از مثال‌های جالب او این بود که من حتی برای خودم هم چیزی نمی‌خرم و چیزی نمی‌خورم. بدیهی است که صرفه‌جویی چیز بدی نیست و همه انسانها باید در حد متعادل مصرف کنند ولی نکته مهم این است که هر انسانی نیاز به تنوع دارد و با سخت‌گیری‌های اقتصادی، فشار زیادی بر اطرافیان وارد می‌شود. در برابر این نوع والدین باید این سوال را مطرح کرد که آیا به تاثیر صرفه‌جویی آسیب رسان به بهداشت روان فرزندان اندیشیدایم؟

پیشنهادهایی برای جلوگیری از بسیار صرفه‌جو بودن والدین

- ۱- اهمیت بعد ظاهری زندگی و تاثیر آن در درون هر یک از اعضای خانواده باید توسط قطب اقتصادی خانواده مورد توجه قرار گیرد.
- ۲- تنگ نظری بیش از حد در برآورده کردن خواسته‌های مادی فرزندان آنان را به کانونهای خارج از خانواده متمایل می‌سازد.
- ۳- در هر دوره از رشد دریافت تشویق‌های مادی متناسب با سن می‌تواند از تاثیر قابل توجهی در جهت تقویت رفتارهای مطلوب برخوردار باشد.

۴- در مراحل ابتدایی رشد که کودک قادر به درک مفاهیم نیست، تقویت ارزشها باید بر مبنای پاداشهای مادی صورت گیرد.

۵- برنامه‌ریزی اقتصادی متناسب با سطح درآمد مهمتر از عدم توجه به خواست‌ها و نیازهای مالی افراد خانواده است، با برقراری توازن میان درآمد و نیازها و همچنین با مصلحت‌اندیشی می‌توان به نیازهای فعلی و هم به نیازهای آتی توجه بهتری کرد.

۲۰- والدین بسیار مقایسه‌گر^۱



در حوزه‌های انسانی نیز همانند حوزه‌های مادی می‌توان از اندازه‌گیری سخن به میان آورد. فرض اساسی در اندازه‌گیری نیز مقایسه افراد با یکدیگر است. از لحاظ علمی در مقیاس‌های مختلف افراد براساس ملاکها و میزانهای مشخص، مورد مقایسه قرار می‌گیرند. ویژگی‌های ظاهری، توانمندیهای فردی، خصوصیات خلقی و ارائه رفتارهای قابل قبول اجتماعی کودکان از همان ابتدا یکسان نیست. و از سوی دیگر نگرشها، رفتار و شخصیت والدین الگوی ویژه‌ای از تبادل اجتماعی را بین کودک و هر یک از والدین ایجاد می‌کند. تقریباً اکثر نظریه پردازان در رشد بر این فرض اساسی تکیه دارند که چنین الگوی تبادلی به طرق مهمی در رشد روانی کودک تأثیر می‌گذارد. چنانکه در حال حاضر روان‌شناسان عملاً معتقدند روابط کودکان با افرادی که مراقبت از آنان را به عهده دارند پایه‌های مهمی

برای رشد عاطفی و شناختی آنان محسوب می‌شود.

تأثیر متقابل رفتار پدر و مادر، در خلق و خوی کودک به عنوان اصل مهمی در مبحث رشد مطرح می‌شود که به عنوان «اصل دو سویه» رفتاری نامیده می‌شود. براساس اصل دوسویه رفتاری، والدین در کودکان تأثیر می‌گذارند و کودکان نیز در رفتار والدین مؤثر هستند. به یک معنا رشد کودکان محصول کنش متقابل بین خصوصیات خودشان و افرادی است که با آنان سر و کار دارند. به عنوان مثال خانواده ایی که دارای دو فرزند می‌باشد که از نظر سنی نیز اختلاف کمی با هم دارند، فرزند بزرگتر پسر است که به راحتی لبخند می‌زند و اجتماعی است. پدر و مادرش نیز با او زیاد صحبت می‌کردند، در ضمن از نظر ظاهر هم دارای چهره‌ای جذاب بوده، در نه ماهگی می‌تواند راه برود و با اشیاء پیرامون بازی کند، بنابراین برای دور داشتن او از خطرات والدین مجبورند به او توجه زیادی داشته باشند. در حالی که فرزند دوم ممکن است دختری باشد که بسیار گریه می‌کند، مرتب نق می‌زند و خجالتی است. با اینکه به دیگران نگاه می‌کند اما لبخند نمی‌زند. از این رو والدینش نیز با او کمتر از برادرش حرف می‌زنند. اگر کودک دوم زیادتر هم بنشیند و فعالیت کمتری داشته باشد، پس احتیاج به مراقبت کمتری دارد و در نهایت این دو کودک از ابتدا الگوهای متفاوت رفتاری داشتند به همین دلیل والدینشان با آنان رفتارهای متفاوتی داشته‌اند و رفتار والدین هم به نوبه خود سبب پاسخهای متفاوت اجتماعی از سوی کودکان می‌شود.

هر چند والدین در ابتدای تولد فرزندانشان آنان را زیباترین، بهترین و حتی باهوش‌ترین کودکان می‌دانند، اما دیر زمانی نمی‌گذرد که نسبت به این رویه تغییر موضع داده و در ذهن و حتی در مقام عمل به برانداز کردن و مقایسه کردن فرزندشان با دیگران می‌پردازند. ارزیابی کردن حق هر والدی است، اما مقایسه دو فردی که از لحاظ سنی و گاهی از نظر بسیاری از ویژگی‌های دیگر رشدی شبیه یکدیگر نیستند کار چندان مطلوبی نیست.

اولین پیامد چنین رویه‌ای لطمه وارد کردن به عزت نفس و اعتماد به نفس فرزندان بوده و پیامد دیگر آن در جهت وابستگی به بزرگسالان خواهد بود. با وجود این که در روند رشد الگوی رشد انسان در ابعاد مختلف رشد (مانند جسمانی، ذهنی، عاطفی، اجتماعی و اخلاقی) یکسان است اما هر فرد با توجه به ویژگی‌های ژنتیکی (وراثتی) و محیطی که از قبل از تولد برخوردار بوده (مانند سن مادر، غذای مادر، حالات عاطفی مادر، بیماری‌های مادر،

داروها، تشعشعات و غیره) و با توجه به روابط اعضاء خانواده و محیط خارج از خانواده از تفاوت‌های رشدی منحصر به فردی برخوردار است، بنابراین بهتر است هر فرد خود را با توجه به وضعیت گذشته اش، حال و اهدافی که در نزد خود ترسیم کرده مورد مقایسه قرار دهد. چرا که در غیراین صورت منجر به فشارهای روانی خاصی می‌شود که در اولین قدم با حس خود کم بینی و از بین بردن عزت نفس یعنی ارزشی که هر فرد برای خودش قائل است، همراه خواهد شد. هر چند ویژگی‌های مختلف فردی فرزندان در نوع نگرش و رفتار والدین نسبت به آنها مؤثر است و خواه ناخواه فرزندان به صورت کاملاً یکسان از نظر والدین نگریسته نمی‌شوند، اما عملی کردن این تبعیض، ارزیابی و مقایسه مکرر فرزندان با یکدیگر و یا حتی با سایر همسالان نه تنها واجد نتایج مثبت نیست، بلکه بسیار مخاطره آمیز بوده و روابط سالم والدین یا فرزندان را دچار آسیب‌های جدی می‌کند.

توجه به یک مورد عینی در مورد والدین مقایسه گر

پدر و مادری در اتاق مشاوره بر روی یک موضوع تأکید داشتند و آن این بود که فرزند آنها حتماً باید در رشته‌ای که پسر عموی او قبول شده است پذیرفته شود، در غیراینصورت آبروی آنها خواهد رفت و آنها نمی‌توانند سرشان را نزد فامیل و همسایه‌ها و دیگران بلند کنند. از طرف دیگر هنگامی که شرایط فرزند آنها مورد بررسی قرار گرفت در موقعیت تحصیلی خاصی قرار داشت که امکان قبولی در آن رشته را نداشت و حتی علاقمند به آن هم نبود. او به شدت مضطرب، معترض و بی‌انگیزه و حتی بی‌تفاوت بود. او انگیزه خود برای درس خواندن از دست داده بود، همچنین مصر بود که در رشته مورد نظر والدین درس نخواند، از طرفی با سایر رفتارها و تصمیمات والدین خود هماهنگ و سازگار نمی‌شد و می‌خواست با شخصیت و انتظارات والدین خود برخورد داشته باشد. او حتی به طور مستقیم می‌خواست از والدین خود و خانواده‌اش فرار کند و آرزو می‌کرد که روزی برسد که از دست ایشان رها شود. بدیهی است که والدین مقایسه گری شبیه این والدین، صرفاً به خاطر این که به قول خودشان سرشان را بالا بگیرند و در یک مسابقه از دیگران عقب نمانند، حاضر بودند که سلامتی فرزند خود را به حراج بگذارند و فضای روانی خانه خود را ناامن کنند و نیز به طور ویژه روابط عاطفی بین خود و فرزند خود را تابع مقایسه‌ای غیرقابل دفاع نمایند که اثرات منفی جبران ناپذیری را بر خود و فرزند آنها به همراه خواهد داشت. در برابر این

نوع والدین باید این سوال را مطرح کرد که آیا بهتر نیست در هنگام مقایسه کردن فرزندان خود با دیگران، به عواقب آن نیز بیاندیشیم تا پشیمان نشویم؟

پیشنهادهایی برای جلوگیری از مقایسه گر بودن والدین

- ۱- هر چند هیچ دو فردی صد در صد مانند یکدیگر نیستند. اما صورت عملی دادن به این مقایسه‌ها و اظهارنظر به صلاح رشد روانی فرزندان نیست.
- ۲- بهتر است وضعیت هر فرد با خودش در گذشته و حال مورد مقایسه قرار گیرد.
- ۳- بهتر است به جای مقایسه فرد یا حتی رفتار فرد با دیگران، فرزندان را به صورت خصوصی و محرمانه از مشکلات رفتاریشان آگاه کنیم.
- ۴- مقایسه مکرر فرزندان با سایر افراد موجب از بین بردن اعتماد به نفس ایشان می‌شود.
- ۵- والدین می‌توانند با استفاده بیشتر از شیوه‌های تربیتی صحیح مثل تشویق و محبت و بیان نقاط مثبت فرزندان، کمتر به مقایسه آنها پردازند.

۲۱- والدین دستوری^۱



اکثر والدین کم و بیش در محدوده مدیریت دستورالعملی و یا دستوری قرار می‌گیرند و خانواده را شبیه یک اداره یا سازمان اداره می‌کنند. آنها به این دلیل که خود را دانایان و کاراتراز سایر افراد خانواده می‌دانند، این حق را برای خود قائل می‌شوند که در حین صدور فرامین و دستورات به سایر افراد، بر نحوه اجرای آن دستورات نیز نظارت کنند. این نوع والدین باید توجه داشته باشند که «خانواده» بدون کمک همه اعضایش از عملکرد خوبی برخوردار نیست اما نق زدنهای مکرر و تذکرات متوالی در اجرای جزء به جزء دستورات، با حقوق فرزندان منافات دارد. والدین دستوری بنابر عادت در انجام دستورات داده شده به توضیح دادن و دستورالعمل صادر کردن نیز می‌پردازند. آنها گاهی به توانایی فرزندان خود

برای انجام کارها نیز معترف و واقف هستند اما باز هم به رویه خود ادامه می‌دهند. همچنین، آن‌ها گاهی چنان به صدور دستور عادت کرده‌اند که اغلب، فراموش می‌کنند که یک دستور خاص و توضیحات مربوط به آن را قبلاً داده‌اند. بدیهی است توضیح تکراری برای فرزندان کوچکتر، خسته کننده بوده و در فرزندان بزرگتر موجبات دور شدن از والدین را فراهم می‌کند زیرا آزادی عمل و قدرت تفکر را از آن‌ها سلب می‌کند. توجه داشته باشیم که هیچ یک از شیوه‌های تربیتی کودکان مؤثر واقع نخواهد شد مگر اینکه والدین وقت کافی صرف کنند تا بتوانند رابطه مثبتی میان خود و فرزندان‌شان بوجود آورند. اگر والدین می‌خواهند کودکان به خود و والدین خود اعتماد پیدا کنند باید به آنان اعتماد داشته باشند و برای اینکه کودکان احساس لیاقت کنند نمی‌توان لحظه به لحظه آنان را در معرض جملات دستوری کوچک و بزرگ خود قرار داد.

توجه به یک مورد عینی در مورد والدین دستوری

پدر و مادری به همراه فرزند ۳ ساله خود به مرکز مشاوره مراجعه کرده بودند معترض بودند که فرزند آنها به صحبت‌های آنها توجه‌ای ندارد. آنها معتقد بودند که هر چقدر بیشتر برای فرزند خود توضیح می‌دهند او کمتر توجه می‌کند. گرچه این والدین دو خطای آشکار را مرتکب شده بودند اولاً انتظار داشتند که یک بچه سه ساله مثل یک بزرگسال عمل کند و ثانیاً می‌خواستند با توضیحات خود بچه ۳ ساله را مطیع خود کنند. ولی نکته مهم‌تر در اظهارات این والدین خودداری فرزند آنها از دستورات و اوامری بود که از حد توان فرزندشان خارج بود. آنها می‌خواستند یکسره در موردنظم، مشارکت و توجه فرزند خود ارائه طریق کنند و مثل یک فرمانده دستور بدهند و فرزند آنها بدون این که حتی به اهمیت آن دستور و حتی فهم درستی از آن داشته باشد، به اجرای آن پردازد. بدیهی است حتی دستور دادن به فرزندان سنین بالاتر نیز به شخصیت آنها لطمه وارد می‌کند. پس از طی جلسات مشاوره این والدین در نهایت با آگاهی از وضعیت فرزند ۳ ساله خود و توانمندی‌های او به تجدید نظر در رفتار خود پرداختند در برابر این نوع والدین باید این سوال را مطرح کرد که آیا فکر می‌کنند فرزند آنها موجودی کاملاً منفعل است. اگر پاسخ منفی است، چرا بعضی والدین اصرار بر رفتار یکطرفه و رباتیک دارند که در آن یک طرف فعال و طرف دیگر غیرفعال باشد؟

پیشنهادهایی برای جلوگیری از دستوری بودن والدین

- ۱- برای فرزندان خود، توضیح تکراری ندهید.
- ۲- روشهای کلی مربوط به چگونگی انجام یک کار خاص را با فرزندان بخصوص فرزندان بزرگتر و نوجوانان خود (بدون آنکه آنها را حتماً مقید به اتخاذ یک تصمیم و یا یک عمل خاص کنید)، در میان بگذارید.
- ۳- دست فرزندان بزرگتر را باز بگذارید و به آنها فرصت دهید که روشهای احتمالی انجام یک کار را با یکدیگر تلفیق کنند و شیوه‌های نو ابداع کنند.
- ۴- با فرزندان کوچکتر که هنوز قدرت تصمیم‌گیری نهایی را ندارند از چگونگی انجام کار صحبت کرده اما در انجام کار آنها را تا حد ممکن آزاد بگذارید و به آنها کمک کنید.
- ۵- برای فرزندان خود، انجام یک کار را با ذکر دلیل انجام آن همراه کنید و به «چرایی‌ها» از همان ابتدا اهمیت دهید تا کودک بتدریج از انجام بدون دلیل پرهیز کند.

۲۲- والدین زورگو



در فرهنگ حقوقی «زورگو» مترادف با زیر پا گذاشتن قوانین و مقررات و حتی حقوق فردی افراد است و معمولاً انگیزه‌های شخصی افراد زورگو صحنه گذاشتن بر تمایلات و منافع فردی است. در اینجا به مصالح اجتماعی و خانوادگی کمترین بها داده می‌شود. از مصادیق والدین زورگو این است که به منظور تسریع در انجام یک کار، حتی بعضی مقررات را رعایت نکرده و در مقابل، فرزندان را بطور طاقت فرسا به کار می‌گیرند و بی‌اعتنا به برنامه‌هایی که فرزندان برای استفاده از تفریح و فعالیت‌های خودشان تهیه کرده‌اند با یک دستور «بی‌چون و چرا» آنها را لغو کرده و خواهان اجرای نظرات شخصی خود هستند. این قبیل والدین قادر به پذیرش اینکه دیگران مانعی بر سر اراده‌شان فراهم آورند نبوده و به شدت با آن برخورد می‌کنند. و این در حالی است که از میان برداشتن موانعی که سد راه اینگونه والدین است، جز از طریق زیر پا گذاشتن مقررات خانواده و حتی تضییع حقوق سایرین

امکان پذیر نیست. فرزندان براحتی مورد غضب، پرخاش، و بی‌مهری این گروه از والدین قرار گرفته و اگر مانعی بر سر خواسته‌های ایشان فراهم کنند، براحتی سلب اعتبار می‌شوند.

از زاویه‌ای دیگر نکته قابل توجه این است که کودکان از همان ابتدا و بخصوص از دوران دوم کودکی (سنین ۳ تا ۷ سالگی) با توجه به ویژگی تقلیدپذیری و «هماندسازی» (دیگر پیروی) که در آنها وجود دارد، مانند یک دوربین فیلمبرداری عمل می‌کنند. هر چه را می‌بینند یا می‌شنوند ضبط کرده و در مراحل بعدی به اجرای آن می‌پردازند و بویژه اگر این دیگران، کسانی مثل والدین باشند که آنها را دوست می‌دارند که سهم بیشتری از محبت را به خود اختصاص می‌دهند. نخستین کسانی که کودکان آنها مورد تقلید و الگوگیری قرار می‌دهند والدین هستند. بنابراین باید کوشید که والدین الگوی رفتاری مناسبی را به کودکانشان ارائه دهند. علیرغم اینکه که ممکن است ژن تندخویی از طریق توارث به فرزندان منتقل شود اما به نظر می‌رسد که پرخاشگری تحت تأثیر یادگیری است در واقع ناکامی و تقلید دو عامل روانی رفتار پرخاشگرانه می‌باشد و این در حالی است که والدین زورگو به صورت عملی الگوی مناسبی در جهت یک رفتار نامناسب برای فرزندان خود هستند. زورگویی که بعضی اوقات به رفتار خشونت آمیز نیز منجر می‌شود، موجب رفتار پرخاشگرانه در فرزندان آنها می‌شود. در واقع پرخاشگری ممکن است موجب ایجاد خطر برای شخص پرخاشگر و دیگران شود و او را دچار آثار و عوارض جسمانی مثل تنفس سریع یا کند و یا آثا روانی منفی مثل تمایل به آسیب رساندن به خود شود.

باور داریم که مؤثر بودن والدین یکی از پر اهمیت‌ترین وظایف زندگی آنان است. همچنان که یکی از پر مخاطره‌ترین آنها نیز هست. قسمتی از مسائل و مشکلات والدین مربوط به تئوریهای تعارضی تربیت کودک است که معمولاً در کتابهای نه چندان تخصصی، برخی روزنامه‌ها و حتی برنامه‌های تلویزیونی مطرح می‌شود. برخی از والدین نیز تحت تأثیر چنین برنامه‌ها و یا با پس زمینه تربیتی سنتی ترجیح می‌دهند که سر حرف خود بایستند و به تحکم یا زورگویی بپردازند. بزرگترین مشخصه والدین زورگو این است که به همه تقاضاهای کودک «نه» می‌گویند یعنی به هیچ راه دومی فکر نمی‌کنند.

دوم اینکه تنها یک راه برای انجام کار می‌شناسند و آن همان راهی است که خود می‌گویند.

سوم اینکه نتیجه مطلوب برایشان مطرح است نه تلاش فردی افراد. چهارم در این راه از کوچکترین ابزارهای تقویتی و تشویق بهره‌ای نمی‌برند. پنجم به مشکلات حین انجام کار، کوچکترین توجهی نمی‌کنند.

در حالی که می‌توان هم قاطع و هم مهربان بود. ولی هرگز قاطع بودن با سختگیری و خشونت یکی نیست. سختگیری با کودک ارتباط پیدا می‌کند در حالی که قاطع بودن با رفتار و احساس والدین مرتبط است. سختگیری به کنترل بیش از حد کودک مربوط می‌شود در حالی که قاطع بودن با طرز تلقی خاص یک فرد نسبت به تصمیماتش همراه است. در قاطع بودن باید با استواری به فرزندان آموخت که چه انتظاری از آنان دارید تا آنان هم بتوانند تصمیماتشان را متناسب با انتظارات والدین هماهنگ کنند. باید عمل را از عامل آن جدا کرد. استقلال عمل را باید تقویت کرد در مواردی که برای خود و خانواده مشکل‌زا نیست باید اجازه داد که فرزند خود تصمیم بگیرد. آنچه مهم است عمل والدین است نه گفته‌های آنها. پیامد احساس استقلال و مسئولیت‌پذیری، دادن حق انتخاب در تصمیمات فردی به فرزندان است.

والدین باید مراقب باشند که در مواجهه با هر خواسته کودک «نه» نگویند گاهی ممکن است منظور شما از «نه»، بعداً باشد؛ پس بهتر است به پاسختان بیندیشید و تا آنجا که ممکن است از واژه «نه» در جای خود یعنی هنگامی که هیچ راهی ندارید، استفاده کنید. یعنی وقتی بگویید «نه» که منظورتان واقعاً «نه» یا «به هیچ وجه» باشد. البته این به معنی پاسخ مساعد به هر خواسته کودک نیست. می‌توان به تقاضاهای کودک اندیشید و بدون علت پاسخ منفی نداد. یعنی در جایی که راهی دارد به آن هم فکر کرد. برخی بله‌ها واقعاً به جایی و به کسی و به رفتار خاصی ضربه نمی‌زنند و تنها سلیقه ماست که با آن سنخیت ندارد. دامنه چنین بله‌هایی خیلی وسیع‌تر از آن است که می‌اندیشیم. وقتی کودک از شما تقاضایی دارد، صبر کنید، بیندیشید، جواب را در ذهنتان تأیید کنید و سپس پاسخ بدهید. در مواردی اگر لازم است بگویید «بگذار کمی فکر کنم». عجله در پاسخ دادن همیشه به نتیجه صحیح نمی‌انجامد. سعی کنید به عنوان یک الگوی رهبری قاطع، کمتر یا هیچگاه پشیمان نشوید و صبور بودن راه حل ابتدایی چنین نتیجه‌ای است و از طرف دیگر هرگاه تصمیم گرفتید به هر شکل و از هر طریق، به روشنی به کودک اعلام کنید که چه تصمیمی گرفته‌اید، نظرتان را تغییر ندهید. تکلیف کودک را از همان ابتدا مشخص کنید.

این راه به شما کمک می‌کند که کودک پس از شنیدن پاسخ شما به خود زحمت بحث کردن ندهد و هرگاه کودک پاسخ «نه» را قبول کند، کار او را تشویق کنید و با ملایمت و مهربانی او را مورد تأیید قرار دهید.

توجه به یک مورد عینی در مورد والدین زورگو

دو خواهر در حدود سنین ۱۲ و ۱۴ ساله با حضور در مرکز مشاوره با این جمله به گریه افتادند «ما از پدر و مادر خود متنفر هستیم». وقتی از آنها علت این تنفر پرسیده شد، جواب دادند که پدر و مادرشان همه چیز برای آنها فراهم می‌کنند ولی حتی در فراهم کردن امکانات نیز، رأی باید رأی آنها باشد. آنها تأکید داشتند که احساس خلا و پوچی می‌کنند، حق انتخاب ندارند و هنگام تصمیم‌گیری دچار تعارض می‌شوند. اصولاً احساس می‌کنند زندگی بیهوده است. همه این مسائل موجب تنفر و بیزاری آنها از والدین شده است. این موضوع آنها را به مرحله‌ای کشانده بود که تصمیم به فرار از خانه را داشتند. زورگویی‌های والدین، به فکر و احساس آنها به شدت لطمه زده بود به طوری که ترس عجیبی از آنها داشتند. این فرزندان که به شدت از هیجانات منفی و حس انتقام جویی برخوردار بودند در مقابل هر کلمه و یا جمله‌ای که نشان از دستور دادن بود، واکنش نشان داده و به دلیل وجود یک ترس درونی، هیچ اقدام آشکاری انجام نمی‌دادند. بنظر می‌رسد که این رفتارها در آینده نزدیک به این شکل ادامه نیابد و در سنین بالاتر واکنش‌های فیزیکی و کلامی جدی‌تری به دنبال داشته باشد. در برابر این نوع والدین باید این سوال را مطرح کرد که آیا والدین نسبت به عواقب آنچه به رفتارهای زورگویانه و دیکتاتور منشانه است آگاهی دارند؟

پیشنهادهایی برای جلوگیری از زورگو بودن والدین

- ۱ - وقتی کودک شما تقاضایی دارد، بلافاصله و بطور خودکار به او «نه» نگویند.
- ۲ - سوال فرزندان را با سوال پاسخ ندهید. مثلاً «مامان می‌شه تو کوچه بازی کنم؟» مادر می‌گوید: «فکر نمی‌کنی الان وقت خوبی نیست؟» در حالی که باید پاسخ فرزند را با بله یا خیر «محکم» پاسخ داد چون برای این مادر برای بله و خیر گفتن، دلایل روشن و منطقی وجود دارد.

- ۳- به کودک خود فرصت توجیه کردن و جر بحثهای مفصل و طولانی ندهید و سعی کنید با پاسخهای ساده از مجادله پرهیز کنید.
- ۴- در مواردی که کودک «نه» قاطع شما را نمی‌پذیرد مدت زمانی به او توجه نکنید. همچنین، اجازه چانه زدن به او را ندهید، فقط سکوت کنید.
- ۵- نگذارید که کودک با نق زدن‌ها و گریه‌های مکرر پاسخ «نه» یا «بلی» قاطع شما را تغییر دهد.

۲۳- والدین حقیرنگر^۱



در مواردی نقص‌ها و معلولیت‌های واقعی جسمی و رفتاری موجب اتخاذ رویه‌های خاصی از سوی والدین می‌شود. نقصهای بینایی، شنوایی، معلولیت‌های عضوی و بدقواره‌گی یا بی‌قواره‌گی ظاهری جسمانی و روانی از این جمله‌اند. والدین حقیرنگر معمولاً تحت تاثیر این پندار نه‌چندان درست هستند که نقشهای خاص، ظاهر جسمانی خاصی را طلب می‌کند و انتظارات دیگران از فرد تاحدی تحت تاثیر ظاهر جسمانی است. والدینی که دارای

چنین شرایطی هستند ممکن است با تفکراتی که در پیرامون معلولیت یا نقص دور می‌زند، رویه تربیتی خاصی را نیز اتخاذ کنند. مثلاً با توجه به اینکه از قد نه چندان بلندی برخوردارند با اعمال زور و تهدید در صدد پنهان کردن یا جبران ضعف خود باشند و یا بر عکس با میدان دادن بیش از حد به فرزندانشان خواهان جلب حمایت ایشان باشند. این گونه برخوردهای متعارض نه تنها توجیه‌گر تکلیف تربیتی والدین نمی‌باشند بلکه بیشتر ثمره افکار واهی است که عوارض جدی را به دنبال دارد.

در مواردی تصور می‌شود همانگونه که برای نقشهای مدیریت باید از تناسب اندامی شبیه ورزشکاران برخوردار بود بمنظور هدایت خانواده نیز باید تناسب اندام داشته و از سلامت جسمانی و روانی برخوردار بود در حالی که در روابط سالم میان فردی بهیچوجه جایی برای اینگونه افکار نیست. آنچه مهم است سلامتی فکری افراد است. نقش والدینی، همانند پهلوانی نیست که مترادف با زور بازو، قامت کشیده، چهره‌ای خاص و صدای به شدت بم و سینه‌ای فراخ و زیبایی ظاهری توأم باشند. آنچه موجبات بقاء و دوام رابطه میان فردی والدین و اعضاء خانواده را فراهم می‌کند از طیف و سنخی دیگر است. یک ظاهر مطلوب اما اخلاق فردی خودخواهانه نه تنها به دوام روابط میان فردی کمکی نمی‌کند می‌تواند خود عامل مخرب پیوندهای آغازین حتی در میان همسران نیز باشد.

از آنجایی که نگرش و طرز تلقی افراد زمینه پیدایش رفتارها، اعمال و رویه را فراهم می‌کند والدین حقیرنگر در حقیقت درگیریهایی خاص فکری را برای خود فراهم کرده‌اند که باید دیر یا زود خود را از اینگونه افکار رهایی بخشند.

توجه به یک مورد عینی در مورد والدین حقیرنگر

آقای کارمندی با مراجعه به مرکز مشاوره اشاره داشت که در دوران کودکی به دلیل سوختگی، قسمتی از پای راست او آسیب دیده بود و این موضوع کمی در نحوه راه رفتن او اثر گذاشته بود. او که در بدو امر تلاش می‌کرد حتی این موضوع را از مشاور پنهان کند ولی پس از برقراری اعتماد نسبی بین او و مشاور، بتدریج ضمن نشان دادن قسمت‌های سوخته شده از دل سوخته خود نیز سخن گفت. او تأکید می‌کرد که سوختگی پا قابل تحمل است ولی زخم زبانها و تحقیرهای اطرافیان بویژه والدین او که مثلاً تو دست و پا چلفتی هستی، کاری از دست تو بر نمی‌آید تو فقط مصرف کننده‌ای. غیرقابل تحمل کرده است، چنانکه

پس از سا لها (۴ سال) ازدواج کردن این جملات، همچنان بر روان او فشار می‌آورد. او که حتی نسبت به رفتارهای همسرش نیز حساس شده بود که هر گونه ناتوانی خود را به نحوه اظهار نظر و حتی نگاه کردن همسرش مرتبط می‌دانست و معتقد بود که همسرش نیز مثل والدینش رفتار می‌کند. او از این که چنین احساس حقارتی در او تقویت شده و بر اعتماد به نفس او اثر گذاشته، بشدت ناراحت بود. لازم است والدین این فرد به چند نکته توجه داشته باشند. اینکه در بروز این حادثه فرزند آنها مقصر نبوده است و اگر در پی یافتن مقصر هم باشیم باید آنها را که وظیفه حمایت و مراقبت از فرزند را بر عهده داشته‌اند (یعنی خودشان را)، مقصر بدانیم. از طرف دیگر وقوع حادثه نه یک کار عمدی است و نه در دست کسی است و به هر شکل ممکن است پیش بیاید. مهم‌ترین نکته، تدبیر پس از وقوع این گونه حوادث است. در برابر این نوع والدین باید این سوال را مطرح کرد که آیا تاکنون اندیشیده‌اید که تحقیر جسمی و روانی فرزندان، اعتماد به نفس و عزت نفس آنها را بشدت کاهش می‌دهد؟

پیشنهادهایی برای جلوگیری از حقیرنگر بودن والدین

- ۱- با پذیرش حقیقت معلولیتها و نقصهای ظاهری و رفتاری، بپذیرید که وظایفی مهمی بعهدہ دارید، باید بتوانید آنها را انجام دهید.
- ۲- کاستیهای ظاهری دلیل ضعف روانی و توانایی فردی نیست.
- ۳- هر چند انسان تمایل به زیبایی دارد و زیبایی در تمام بودن ویژگیهاست اما با برخورداری از سایر تواناییها می‌توان نقاط ضعف ظاهری را جبران کرد.
- ۴- نقصها می‌توانند در تمام بودن فرد مشکل ایجاد می‌کنند نه در کامل بودن او، انسان کامل یعنی از مجموع تواناییهای برخوردار حداکثر بهره‌برداری را داشته باشد به کامل بودن بیندیشیم نه تمام بودن.
- ۵- با این فرض که بسیاری از انسانهای حتی با ظاهر سالم، دارای مشکلات خاص رفتاری و تربیتی هستند و هیچ انسانی بدون مشکل نیست، خود را دست کم نگیرید.

۲۴- والدین محدودنگر^۱



والدین محدودنگر با فرض اینکه فرزندانشان هنوز به اندازه کافی از تجربه و آمادگی لازم برخوردار نیستند، بصورت دو وجهی یا مانع پیشرفت و ارتقای فرزندانشان می‌شوند یا در جهت وصول به اهداف، یاور فرزندشان نمی‌باشند. هر چند تعداد این نوع خانواده‌ها در اقلیت قرار دارند اما فضای تربیتی حاصل از تفکر فوق با نوعی بخل درگیر بوده و دلسرد کننده است.

نوع مدیریت خانواده توسط والدین محدود نگر به دو دسته تقسیم می‌شود:

الف) والدینی که به پیشرفت فرزندان خود توجهی نمی‌کنند.

ب) والدینی که در امر پیشرفت فرزندان خود کارشکنی می‌کنند.

در واقع اگر به فرزندانتان اجازه دهید که مستقل باشند، آنان آمادگی خواهند یافت که بزرگسالانی خوشبخت و مسئول بار آیند. هر چه بیشتر به آنان کمک کنید که متکی به

خود باشند، آنان بیشتر احساس لیاقت و صلاحیت خواهند کرد. از دخالت در انجام کارهایی که کودکان قادر به اجرای آن هستند پرهیز کنید. چنانچه والدین به فرزندانشان اعتماد نداشته باشند تنها تعداد کمی از این فرزندان ممکن است به خودشان اعتماد پیدا کنند. والدین باید به تدریج که به سن و سال فرزندانشان افزوده می‌شود وقادر به انجام فعالیتهای بیشتری می‌شوند، دامنه استقلال آنها را بیشتر کنند و نتیجه فعالیتهایشان را تا حد ممکن به خودشان بسپارید تا بتوانند شاهد به وجود آمدن احساس مسئولیت در آنها باشند و نکته قابل توجه اینکه هر چند تذکرات والدین می‌تواند مؤثر باشد اما توجه نشان دادن به آنها مؤثرتر است. در واقع وقتی از فرزندان تعریف می‌شود به آنان جرأت داده می‌شود. تمجید و تعریف یک فرایند ایجاد دلگرمی است زیرا بر رفتارهای مثبت تکیه می‌شود. در مورد پدر و مادری که پیش از اینکه به مقایسه فرزندان خود با دیگران بپردازند، با ابراز توانایی هایشان دلگرم می‌کنند، و بیان می‌کنند که فرزند خود را تا چه حد قبول دارند، می‌توان امیدوار بود که او بهتر از عهده وظایفش برآمده و تواناتر است.

از آسیب‌های عمده والدین محدودنگر، عدم اطمینان نسبت به تواناییهای فرزندانشان است. در اینجا والدین با تعویض کانون حمایتی خود به کانون انتقادی، نه تنها قدرت دیدن محاسن و تواناییهای فرزندانشان را ندارند بلکه با ایجاد مانع، جلو پیشرفت و موفقیت او را می‌گیرند. باید به یاد داشته باشیم که والدین گاهی به صورت ناآگاهانه یا احتمالاً از شدت محبت به فرزند، نمی‌توانند بصورت مستقلانه او را به حال خود گذارند، در نتیجه مبتلا به والدین محدودنگر می‌شوند.

توجه به یک مورد عینی در مورد والدین محدودنگر

یک دانش‌آموز سال سوم دبیرستان به مرکز مشاوره مراجعه کرده بود که بسیار پر تلاش و جدی بنظر می‌رسید. او بشدت نگران وقت بود که باید از آن نهایت استفاده را بعمل آورد تا به اهداف تحصیلی خود برسد. او از امکانات مالی، مادی و زمانی کافی برخوردار بود و حتی فضای مکانی مناسبی برای درس خواندن داشت ولی یک مشکل بزرگ او را رنج می‌داد و آن این بود که والدین او بویژه پدرش نسبت به تلاش‌های او بی‌خیال و بی‌تفاوت بود. منظور او از بی‌خیالی این بود که پدرش حمایت فکری و روانی کافی را از او بعمل نمی‌آورد و او را قبول نداشت و تمسخر می‌کرد. بطوری که این مسئله باعث شک و تردید او

به خودش شده بود. او از خودش می‌پرسید که آیا می‌تواند یا نمی‌تواند از عهده انجام کارها برآید یا خیر. او که بشدت به کسب امیدواری از والدین خود نیازمند بود، کمتر آن را دریافت می‌کرد، نیاز به دلگرمی داشت ولی کمتر او را دلگرم می‌کردند و حتی گاهی باعث دلسردی او می‌شدند. هنگامی که با والدین این دانش آموز صحبت شد، اعتقاد یا دلیل خاصی برای این سبک تربیتی خود نداشتند بیشترین تأکیدشان این بود که در گذشته والدین ما برای ما چه کرده‌اند که فرزندان ما اینقدر انتظار دارند، ما حامی نداشتیم و زندگی کردیم، فرزندان ما پرتوقع هستند، گلخانه‌ای و پاستوریزه هستند. همه این موارد باعث دید محدود والدین نسبت به اطراف و فرزند خود شده بود و اگر حتی می‌خواستند دست به حمایت روانی از فرزند خود بزنند با موانع متعددی مواجه بودند. در برابر این نوع والدین باید این سوال را مطرح کرد که آیا تفاوت زمان حال و دوران نوجوانی خودتان را در برخورد با آنها مد نظر قرار می‌دهید؟

پیشنهادهایی برای جلوگیری از محدودنگر بودن والدین

- ۱- از زاویه‌های مختلف به ویژگیهای فرزندان توجه کنید.
- ۲- والدین باید به فرزندانشان کمک کنند تا احساس ارزش کنند.
- ۳- هدف از دلگرم کردن کودکان این است که به آنها کمک کنید که با انگیزه درونی به موفقیت‌های خود بیندیشند.
- ۴- احساس با ارزش بودن به عقاید دیگران بخصوص افراد مهم وابسته است. والدین بعنوان افراد مهم باید در ایجاد انگیزه بیرونی در کودکان در جهت تلاش بیشتر فعالیت کنند.
- ۵- در انجام امور توسط فرزندان رفتارهای اطمینان بخش خود را به صورت کلامی و غیرکلامی نشان دهید.



احتمالاً طبیعی‌ترین و مؤثرترین راه برخورد با کودک داشتن رفتار انسانی است. رفتار در دو قالب کلامی و غیرکلامی قابل تقسیم است. قوه نطق بعنوان وجه ممتاز انسان از سایر حیوانات، معرف برتر بودن انسان است. با وجود اینکه در ارتباط با رشد زبان نظریات یادگیری اجتماعی، نهاد گرایی و شناختی هر کدام یا به توصیف عملکرد زبان و یا علت رشد آن پرداخته‌اند، اما آنچه مسلم است در عملکرد رشد زبان از نقش تقلید و یادگیری نمی‌توان غافل بود و برای اولین بار در جریان محیط خانواده و به خصوص در ارتباط با والدین است که قالب‌های رشد زبان در کودکان شکل می‌گیرد.

از نگاه روانشناسان و زبان‌شناسان، پیشرفت سریع درک کودکان و توانایی آنان در به

کار بردن ساختها و قواعد دستوری پیچیده مورد توجه قرار گرفته است. نظریات یادگیری اجتماعی، نهاد گرایی و شناختی هر کدام به پرسشهای مهمی درباره فرضیه‌های رشد زبان پاسخ داده‌اند اما هیچ فرضیه‌ای بطور کامل به توجیه آن نمی‌پردازد و هر کدام رهیافت متفاوتی را ارائه داده‌اند.

در نیمه اول قرن بیستم، نظریه یادگیری بر تحقیقات و اندیشه روان‌شناسی حاکم شد. نظریه پردازان یادگیری، مکانیزم‌های اصلی دخیل در فراگیری و تعبیر بسیاری از رفتارها از جمله زبان را، تقلید از سرمشق و نیز عامل تقویت (پاداش) می‌دانند. در اینجا عامل مؤثر در رشد، تربیت است نه طبیعت.

از سوی دیگر رشد زبان با تغییرات شناختی رابطه عمیقی دارد. کودکان بین ۲ تا ۶ سالگی، پیشرفت شگفت‌انگیزی در رشد زبان می‌کنند. دستاوردهای چشمگیر کودکان حتی در پیش از دبستان نشان از تسلط ایشان به شیوه‌ای فعال بر زبان بومی است. رشد سریع زبان از ۲۰۰ کلمه در ۲ سالگی به تقریباً ۱۰۰۰۰ کلمه در ۶ سالگی حاکی از سرعت رشد زبان در دوره پیش دبستانی به بعد بوده است. در مورد چگونگی این روند مطالعات مختلفی صورت گرفته است. پژوهشگران دریافته‌اند که کودکان می‌توانند در مواجهه با یک کلمه جدید، آن را به مفهوم زیر ساختی آن متصل کنند، فرآیندی که «بازنمایی سریع»^۱ نامیده می‌شود. سرعت و دقت در بازنمایی کلمات یکسان نیست و آنچه در گفتار والدین مورد تأکید قرار می‌گیرد، بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد. در واقع کودکانی که سایر زبانها را یاد می‌گیرند، از ترتیبات کلمات بزرگسالان در فرهنگ خودشان پیروی می‌کنند.

برای اینکه کودکان به نحو مؤثری ارتباط برقرار کنند باید چیزی بیش از معنای کلمات و قواعد دستوری بدانند. یعنی باید بتوانند زبان را به ساخت اجتماعی که در آن زندگی می‌کنند، ارتباط دهند. این جنبه، کاربردشناسی زبان نامیده می‌شود که شامل اشکال مؤدبانه زبان و کلمات مربوط به کودکان و بزرگسالان است. زبان به کودکان کمک می‌کند تا فرهنگ جامعه خود را قبل از آنکه کتاب و مدرسه و روزنامه‌ای در کار باشد بشناسند. کودکان با گوش دادن بزرگسالان و همسالان خود دانشی را که لازم باشد کسب کرده و یاد می‌گیرند.

مساله اینجاست که ادب و اخلاق تنها در صورتی برای کودکان مهم است که برای

والدینشان مهم و مورد توجه و آنرا در رفتار کلامی و غیر کلامی‌شان آشکار کنند. استفاده از کلماتی مثل لطفاً، بی‌زحمت، در وقت خواهش، تشکر از دیگران به خاطر کارهایی که برای ما انجام می‌دهند، انتظار نوبت در موقع صحبت کردن بجای قطع کلام، باز نگه داشتن در برای عبور کسی که پشت سرما از در عبور می‌کند، خوردن با ظرافت، استفاده از کلمات مؤدبانه و غیرتوهین آمیز، همه موارد جزئی برای لذت بخش تر کردن زندگی ما و اطرافیان ما است.

از همین رو لازم است آموزش ادب و نزاکت از سنین اوایل کودکی مورد تأکید قرار گیرد. با زبان و کلام مناسب بزرگسالان است که می‌توان به کودکان کمک کرد که ادب و نزاکت را بیاموزند و این امر بسیار حساسی است، اگر از کودکی بخصوص پیش از دبستان که آنان آمادگی یادگیری بیشتری دارند، به آنان درس ادب و نزاکت آموخته شود. در مراحل بعدی رشد که استقلال طلبی بار دیگر پای به عرصه زندگی کودک می‌گذارد کار آسانتر می‌شود. والدین بد کلام، رفتار کلامی یعنی زبان را به منزله پشتوانه و اهرم اداره خانواده به کار می‌برند. در اینجا والدین در پیدا کردن کلماتی که مبین احساسات واقعی انسانی باشد، دچار مشکل شده و به راحتی صورتی از کلمات منفی را تحت اراده خود در آورده و از آن استفاده می‌کنند.

در مواردی که والدین بدسخن هستند، بتدریج این رفتار در فرزندانشان نیز آشکار می‌شود که البته شرایط جدید برای والدین قابل تحمل نبوده و آنان را به تنبیه یا تهدید وادارمی کند. جریان جدید موجبات دوری فرزند از والدین را بیشتر فراهم می‌کند. از سوی دیگر بدسخنی والدین در فرزندان بزرگتر و نوجوانان نیز قابل تحمل نبوده و منجر به افزایش فاصله آنها از هم می‌شود. بد سخنی والدین در ایجاد پرخاشگری و تشدید آن نیز مؤثر است و بزودی خانواده را به کانونی از درگیری کلامی و حتی غیر کلامی تبدیل می‌کند. در مواردی حتی در مورد بعضی فرزندان به قصد مدافعه و حفظ موقعیت و حقوق خود به رفتار پرخاشگرانه متوسل می‌شوند.

در مجموع می‌توان گفت که فضای روانی ناشی از بد سخنی و استفاده از کلام سوء توسط والدین محیط مسمومی است که حتی الگوی نا مناسبی را با این محتوا که درشتگویی از شرایط لازم برای ابراز وجود و پیاده کردن حقوق فردی است، در اختیار کودکان قرار می‌دهد. در واقع می‌توان گفت سر به زیرترین و دوستانه‌ترین کودکان ار

موهبت پدران و مادرانی برخوردارند که به جای فریاد پرخاش به هدفهای منطقی فرزندان‌شان گوش داده و گاه از شنیدن صحبت‌های آنها تغییر رای می‌دهند. برخی از والدین در صدد گسترش سیطره خود بر خانواده‌اند چنین شیوه ایی علاوه بر متشنج کردن اوضاع روانی خانواده، الگوی نامناسبی را در اختیار فرزندان قرار می‌دهد.

توجه به یک مورد عینی در مورد والدین بد کلام

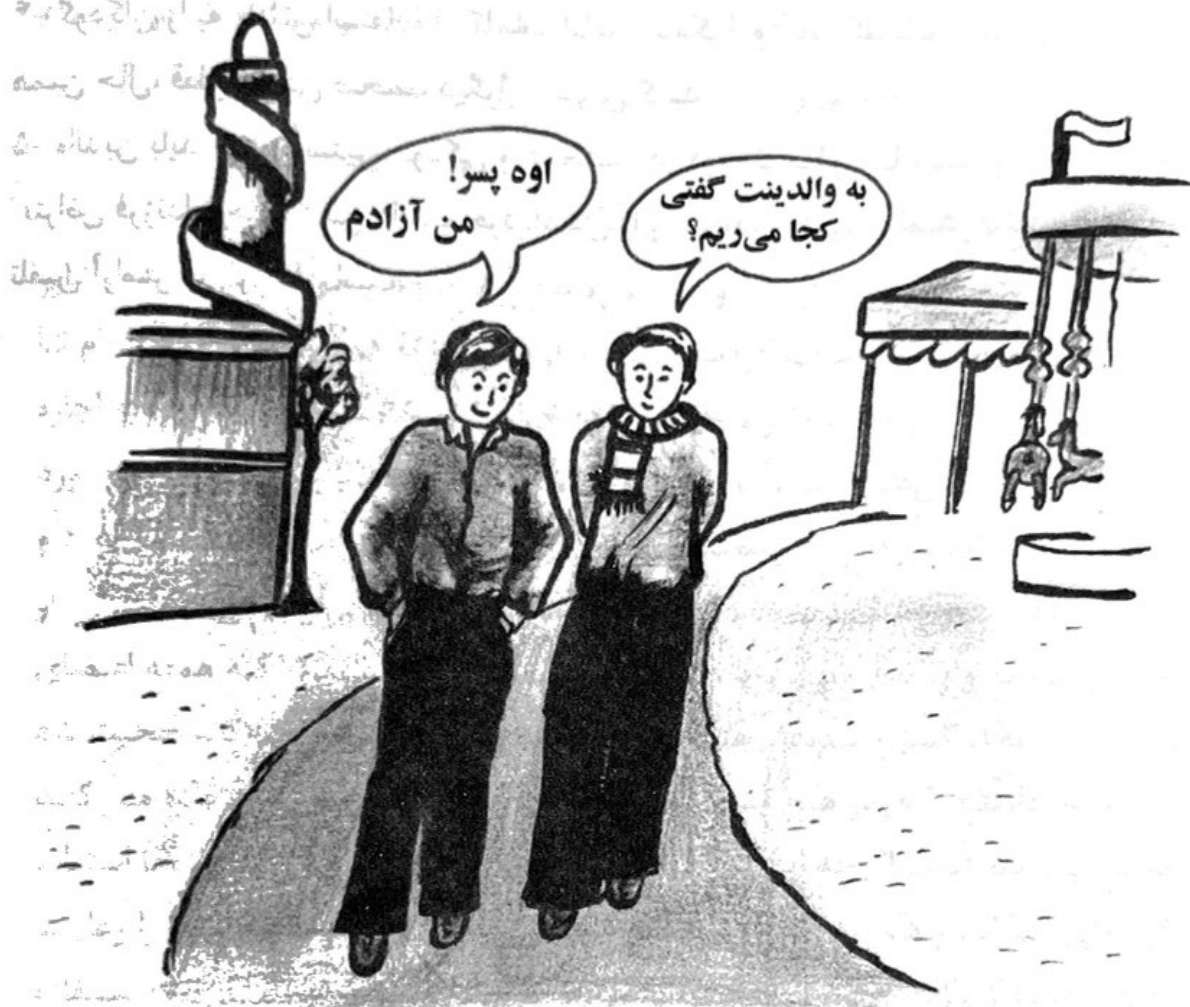
پدری به محض ورود به اتاق مشاوره با اشاره به فرزند نوجوان خود و خطاب به مشاور گفت که این آقا زندگی مرا خراب کرده، آسایش و آرامش مرا به هم زده و او را آورده‌ام تا آدم شود. پس از استقرار پدر و مادر و خواهر این نوجوان، پدر خانواده که به هیچ وجه اجازه صحبت به کسی را نمی‌داد و تقریباً با کلام‌های نامناسب با همسر و دخترش برخورد می‌کرد، شروع به توضیح دادن از وضعیت خودش کرد و به رابطه عاطفی نامناسب خود و خانواده‌اش پرداخت و طلبکارانه معتقد بود همه افراد خانواده به او بی‌احترامی می‌کنند. او که خود از کلمات و واژه‌های بی‌پروایانه استفاده می‌کرد، تأکید داشت که همه اعضای خانواده نسبت به او گستاخ شده‌اند. هنگامی که با مادر و دختر خانواده جداگانه صحبت شد هر دو اعتقاد داشتند که پدر هیچ مشکل خاصی ندارد و فقط از واژه‌هایی استفاده می‌کند که نامناسب و نابجاست. اگرچه این پدر هنگام عصبانیت و پرخاشگری از این واژه‌ها استفاده می‌کرد ولی آنها اصرار داشتند که حتی هنگام شوخی کردن نیز حد و حدود را رعایت نمی‌کند و دائماً از واژه‌های بسیار نامأنوس با شرایط سنی و جنسیتی فرزندان خود استفاده می‌کند. جالب است وقتی که با فرزند نوجوان او صحبت می‌شد او نیز ناخود آگاه از واژه‌های بسیار بد و کلام زننده استفاده می‌کرد. در برابر این نوع والدین باید این سوال را مطرح کرد که آیا به الگوهای کلامی خود در هنگام صحبت کردن با فرزندان خود توجه می‌نمایند؟

پیشنهادهایی برای جلوگیری از بد کلام بودن والدین

- ۱- بد سخنی و درشتگویی در درجه اول نشان از تزلزل شخصیت است. لازم است افراد ابتدا به درون اندیشی اقدام کنند.
- ۲- می‌توان با صرف وقت و حوصله و با استفاده از با کلمات آرامش بخش، بهتر به نتیجه رسید.

- ۳- استفاده از کلمات محبت آمیز و لحن کلام از همان کودکی توسط فرزندان آموخته می‌شوند پس بمنظور تربیت نسلی مؤدب و با نزاکت باید به این نکته توجه کرد
- ۴- کودکان را به پاداش استفاده از کلمات لطفاً، متشکرم و سایر کلمات احترام آمیز و در همین حال، قطع نکردن صحبت دیگران تشویق کنید.
- ۵- والدین باید چه در سنین کودکی و همچنین در دوره نوجوانی با صبر و شکیبایی به اعتراض فرزندان خود گوش داده و حرف‌هایشان را بشنوند، رعایت آرامش والدین موجب تلقین آرامش به فرزندان است.

۲۶- والدین مجاز^۱



محیط زندگی، مجموعه‌ای چند لایه از عوامل تأثیر گذار می‌باشد که برای کمک به سلامت جسمانی و روانی افراد با هم ترکیب می‌شوند. با نگاه به دوران کودکی خود به نقش افراد در رشد خود پی می‌بریم. در این میان، افراد مهم تأثیر گذارترند و والدین اولین و مهمترین افراد در زندگی کودکان می‌باشند. خانواده اولین و پر دوام‌ترین بستر رشد نیز می‌باشد. در نظریه سیستم‌های بوم شناختی^۲ «یوری برونفن برنر^۳» نگاهی بسیار متفاوت و کامل در مورد رشد انسان ارایه شده است. در اینجا شخص به گونه‌ای متصور می‌شود که در

1- Permissive Parents

2- Ecological systems theory

3- Urie Bronfenbrenner

یک سیستم پیچیده روابط رشد می‌کند که چندین سطح از محیط اطراف بر او تأثیر می‌گذارند. تا قبل از نظریه برونفن برنر اغلب نظریه پردازان رشد را به صورتی که به رویدادها و شرایطی که بالافاصله فرد را احاطه می‌کنند، محدود می‌دانستند اما برونفن برنر با مجسم کردن محیط بصورت یک رشته ساختارهای آشیانه‌ای که هر لایه محیط می‌تواند تأثیر قدرتمندی بر رشد داشته باشد، پرداخت. ایشان حتی با طرح «ریزسیستم»^۱ به نکته جالبی توجه کرد. عمیق‌ترین سطح محیط ریز سیستم است که به فعالیتها و الگوهای تعامل در نزدیکترین محیط اشاره می‌کند. ضمناً برای آگاهی از رشد در این سطح، باید به خاطر داشته باشیم که همه رابطه‌ها دو جهتی هستند.

از یک سو بزرگسالان بر رفتار کودک تأثیر دارند و از سوی دیگر ویژگیهای کودک از نظر ظاهر جسمانی، خلقی، شخصیت، توانائیها و در عین حال محدودیتهايش بر این رابطه مؤثر است. به عبارت دیگر شیوه‌های فرزند پروری والدین که کودکان با ویژگیهای مختلف آنرا تجربه می‌کنند می‌توانند موجب تضعیف یا تقویت جنبه‌هایی از رشد باشند.

بنابراین بر اساس نظریه بوم‌شناسی محیطهای ریز سیستم از تأثیر در رشد فرزندان برخوردارند. والدین بعنوان اولین ریز سیستم از چنین نقشی برخوردارند. و در میان آنچه نقش والدین را پر رنگتر می‌کند روشهای تربیتی ایشان است. روش «مجاز» یکی از روشهای شایع فرزند پروری است در اینجا والدین قادر به استفاده از قدرت مدیریت قوی به نحو صحیح و منطقی نبوده و فرزندان را در انجام هر کاری مجاز می‌دانند. درباره محیط خانواده و تأثیر آن بر رشد فرزندان «الدور» پژوهشی را انجام داده است که به توصیف سه نوع نفوذ والدین پرداخته است. کنترل یا نفوذ «مستبدانه» که در آن والدین به جای نوجوان یا کودک تصمیم می‌گیرند و او باید طبق نظر آنان عمل کند، نفوذ یا کنترل دموکراتیک که در آن نوجوان در تصمیم‌گیری و پیش گرفتن راه و روشها با والدین مشارکت دارد، اما همیشه حرف آخر با او نیست و بالاخره کنترل یا نفوذ «مجاز» که در این شیوه نوجوان خودمختار است، خود تصمیم می‌گیرد و به دلخواه خود عمل می‌کند.

با توجه به سه تیپ والدین «الدور» به بررسی ارتباط میان نوع کنترل و نفوذ والدین و بعضی از جنبه‌های شخصیت مانند اعتماد به نفس، توانایی انجام انتخابهای صحیح و اهمیت به نظر دیگران در مورد فرد پرداخته و در پایان به این نتیجه رسید که فراوانی اعتماد به

خود، نزد دختران و پسران در خانواده‌های دموکراتیک بیشتر است، اما این فراوانی نزد خانواده‌های مجاز یا آزادگذارنده بویژه کم است.

در رابطه بین والدین و فرزندان، باید تأثیر نفوذ و چگونگی روش تربیتی خانواده بر فرزندان تأکید کرد. رابطه‌های متعالی و عمل و عکس‌العمل یا کنش‌ها و واکنش‌ها مهم‌اند و به بیان دیگر تأثیر خانواده را نمی‌توان خارج از موارد فردی یا خارج از خود در نظر گرفت. همانطور که یک رفتار خشک و مستبدانه که به عکس‌العمل کودک یا نوجوان توجه نمی‌کند زیان آور است ولی با این حال ایشان نیز چندان بی‌نیاز از توجه نیستند و باید قواعدی را در اختیار ایشان قرار داد.

توجه به یک مورد عینی در مورد والدین مجاز

عبارت نامأنوس «هر چه میل فرزند من است» هر جور او خودش خواست. از جمله عباراتی بود که در لحن والدین یک کودک ۱۱ ساله تک فرزند فراوان به چشم می‌خورد. این والدین اعتقاد داشتند که به هرگونه فرزند آنها می‌خواهد فکر، زندگی و معاشرت کند و حتی در امور جاری زندگی خود مثل خواب، خوراک و درس خواندن آزاد است. در واقع با این روش خود را پدر و مادری آزادمنش معرفی می‌کردند. هنگامی که به آنها سوال شد که در مورد نحوه برخورد با فرزندان چگونه فکر می‌کنند. آنها تأکید داشتند که ما هیچ خط قرمزی در مقابل فرزند قرار نمی‌دهیم و به صورت جدی و فیلسوفانه تأکید می‌کردند که او هم مثل ما یک انسان بوده و مجاز است که هر گونه که می‌خواهد زندگی کند. شاید این جمله در بدو امر بسیار جالب باشد ولی باید توجه داشته باشیم که ما در مقاطع سنی مختلف از رشد شناختی-عاطفی، اجتماعی و جسمی خاصی برخوردار هستیم و فرزند ۱۱ ساله هیچ گاه همه خوبی‌ها و بدی‌های زندگی خود را نمی‌شناسد. به عبارت دیگر او نیاز به راهنمایی و هدایت والدین دارد. مشاهده رفتارهای این فرزند ۱۱ ساله، به طور کلی حکایت از این داشت که هیچ چیز نباید خلاف میل او باشد حتی وقتی از مشاور بخواهد که مثلاً بر روی میز او بنشیند. در برابر این نوع والدین باید این سوال را مطرح کرد که آیا بهتر نیست به عواقب مجاز بودن در ورود به هر کاری در جامعه و در آینده فرزند خود توجه بیشتری نمایید؟

پیشنهادهایی برای جلوگیری از والدین مجاز نبودن

- ۱- صمیمیت و پذیرش فرزندان همراه با کنترل دقیق با جنبه‌های گوناگون شایستگی مدیریت والدین ارتباط دارد.
- ۲- والدین مسئول، به فرزندان بخصوص نوجوان خود حق انتخاب می‌دهند اما از نظارت آنان نیز غافل نیستند.
- ۳- والدین مسئول، معمولاً مهربان بوده و به فرزندان خود احترام می‌گذارند ولی در عین حال سختگیر بوده و برای اداره خانه قوانینی دارند.
- ۴- دلسوزی در حق فرزند به معنای رها کردن کامل او نیست.
- ۵- ایجاد خود مختاری متناسب با سن مستلزم آن نیست که نوجوان پیوندهای خانوادگی را از هم جدا کند. در شرایط مطلوب رشد، خود مختاری متناسب با سن جریانی دو جانبه است یعنی جدایی، فردیت یافتگی، خودکاری، ادامه پیوند خانوادگی، تشویق و حمایت دو جانبه.

۲۷- والدین پر جذبه^۱

تجارب تربیتی از دوران کودکی بر رفتارها و شیوه‌های تربیتی والدین بر رفتارهای کنونی ما تاثیرگذار است. یعنی اگر به شیوه‌ای تربیت شده باشیم که والدین و بزرگسالان را همانند تندیزی غیرقابل نفوذ و غیرقابل تغییر دیده باشیم و خود را بعنوان افرادی مسئول، ثمره چنین شیوه تربیتی یافته باشیم، آنگاه براحتی این الگو برای ما خودنمایی کرده و آنرا تنها راهکار کسب موفقیت و رسالت تربیتی خود می‌یابیم. والدین پر جذبه وقتی به گذشته خود نگاه می‌کنند و می‌بینند که در زمان کودکی شان والدین از چه عظمت و اقتداری برخوردار بودند؛ با بهانه اینکه نمی‌خواهند فرزندان پر توقع و ناتوانی تربیت کنند، هسته اصلی تربیت را بر محور پر هیبت و پر جذبه بودن والدین (بخصوص پدران) قرار می‌دهند. چنانکه فرزندان در حضور پدر جرأت نفس کشیدن هم نداشته باشند والدین دستور می‌دهند و بسیار امر و نهی می‌کنند. ساکت باش، دهانت را ببند، زود بیا اینجا برای اینکه من می‌گویم، فرمان ببر، نگذار عصبانی شوم، می‌دانم با تو چکار کنم، خدمت می‌رسم، بگذار پدرت بیاید

نمونه‌های ساده ایی از مکالمات این نوع والدین است.

نظام تربیتی سنتی یا نظام پدر سالاری نمونه‌هایی از نمایش والدین پر جذب است. هم اکنون نیز در بسیاری از جوامع روستایی می‌توان فراوانی قابل توجهی از اینگونه والدین را جستجو کرد. در اینجا بخصوص به علت ضرورت شرکت کودک در کارهای خانه و کشاورزی، والدین می‌کوشند تا با به کارگیری روشهای تربیتی خشن، هر چه زودتر کودک را به کمال برسانند و او را برای پذیرش فعالیتهای تولیدی و کمک به خانواده آماده سازند. وظایف کودکان نسبت به والدین چنان مهم است که به گونه‌ای از پرستش اجداد می‌ماند. والدین پر جذب از چنان قدرت و سندیتی برخوردارند که نه تنها خوشان بلکه اطرافیان نیز اجازه نفوذ به قدرت آنان را به خود نمی‌دهند لذا فرزندان از ابتدا مارک اطاعت بی‌چون و چرا را خورده‌اند. حتی مادر نیز از نقش مشارکتی چندان بالایی برخوردار نبوده و در مواردی هم که به او اجازه داده می‌شود و بعنوان واسطه پدر و فرزندان عمل می‌کند.

هدایت مؤثر در خانواده به معنای ایجاد فضای رعب آور نیست. والدینی که پر جذب و پرهیبت بوده و جرأت عرض اندام به فرزندانیشان را نمی‌دهند موفق نیستند بلکه از مانور کمتری هم در مناسبات بین فردی با فرزندانیشان برخوردارند. هدایت مؤثر خانواده نزدیک شدن به تدابیری توافق آمیز است که ضمن احترام به عقاید دیگران، بر سر معیارهای اخلاقی نیز قاطعیت وجود داشته باشد.

توجه به یک مورد عینی در مورد والدین پر جذب

والدینی با مراجعه به مرکز مشاوره از رفتارهای اخیر فرزندان دختر و پسر نوجوان خود بسیار شاکی بودند و دائماً تأکید می‌کردند که آنها حرف گوش نمی‌دهند و معمولاً کار خودشان را انجام می‌دهند. تفکر تربیتی والدین این بود که بچه‌ها باید حرف گوش بدهند و به پدر و مادر احترام بگذارند و بر آنچه که برای آنها از طرف پدر و مادر ترسیم می‌شود و در نظر گرفته می‌شود، اطاعت نمایند. آنها حتی در کلامهایی که با مشاور مطرح می‌کردند از واژه‌های دستوری و معمولاً خشن استفاده می‌کردند. مشاور از آنها پرسید که به نظر شما بهترین فضا در خانواده چه فضایی می‌تواند باشد. آنها تأکید داشتند که فضای اطاعت بدون چون و چرا. مشاور پیشنهاد کرد که با آن نوجوان دختر و پسر ملاقاتی داشته باشد. جالب این بود که هر دو نفر از کلامهایی استفاده می‌کردند که واژه‌های یاس و ناامیدی، عدم

اعتماد به نفس، عدم عزت نفس و نداشتن شادی و نشاط به چشم می‌خورد. آنها معتقد بودند که این دو نفر، پدر و مادرشان نیستند بلکه فرمانده و معاون فرمانده یک پادگان هستند که فقط نگاه ابزاری به فرزند خودشان دارند. آنها معتقدند که بچه‌ها ربات هستند و هر گونه که لازم است باید با آنها برخورد شود. البته این کار را در بسیاری از موارد بخاطر تبلیغ خود به دیگران انجام می‌دهند تا بتوانند خود را موفق، مقتدر و قوی جلوه دهند. رابطه بین این دختر و پسر به گونه‌ای بود که نقشه‌ای مشترک برای آسیب رساندن به خانواده و یا حتی فرار از خانه را طراحی می‌کردند. در برابر این نوع والدین باید این سوال را مطرح کرد که آیا تفاوتی بین فضای یک خانه و یک فضای نظامی وجود ندارد؟

پیشنهادهایی برای جلوگیری از پر جذب نبودن والدین

- ۱- برای اینکه اعضای خانواده احساس کنند به عواطف و عقایدشان توجه شده می‌توان از روش «گوش دادن بازتابی»^۱ (یعنی بفهمند ما احساسات حتی احساسات بیان نشده آنها را درک می‌کنیم) استفاده کنید.
- ۲- به منظور بیان احساسات خود بعنوان والدین از پیام گوینده استفاده کنید. به تعبیری پیام گوینده به آن معنی است که به او بفهماند که احساس عدم رضایتان نسبت به خود کودک نیست، بلکه از نتایج رفتار اوست. اگر رفتار کودک چنین نتایجی به وجود نمی‌آورد و احتمالاً شما از آن رفتار ناراحت نمی‌شدید آن عکس‌العمل را نشان نمی‌دادید..
- ۳- برسر قوانین داخل خانه قاطع باشید و گریه و زاری و لجاجت کودکان باعث کوتاه آمدن شما از مواضع اصولی تان نشود.
- ۴- با گرفتن جذب قدرت به خود، مانع ایجاد ارتباط مستقیم فرزند با خودتان نشوید (مثلاً پدر یا مادر واسطه طرف مقابل شوند)
- ۵- بمنظور صحت روندالگوی یابی جنسی یعنی همانند سازی (الگو برداری) پسران و دختران از والد هم‌جنس خود، نباید شرایط به صورتی فراهم شود که فرزندان از والد هم‌جنس خود دور بمانند.



هر چند خانواده بعنوان کوچکترین نهاد اجتماعی است اما اعضای آن همانند هر نهاد دیگر دارای وظایف و مسئولیتهای خاصی هستند. بسیاری از نقشهایی که از اینجا شروع می‌شوند، در مراحل بعد حتی در نهادها و سیستم‌های بعدی گسترش می‌یابند چنانکه بسیاری از نقشهایی که افراد در سنین بالاتر بعهده می‌گیرند، تداوم همان نقشهای ابتدایی است. معمولاً در نزد والدین کارهای خانه کارهای مهم‌اند که باید همیشه انجام گیرند. هر چند این قبیل کارها، در نزد کودکان چهره‌ای متفاوت دارد. بیشتر موارد کارهای خانه برای کودکان سخت، ناخوشایند و بی‌موقع هستند. زیرا آنان دوست دارند کارهایی را انجام دهند که در حیطه توانایی آنها باشد. در حالی که نزد والدین تکراری نیز نیازمند توجه

طولانی و برخورد سنجیده است. دیدگاههای متفاوت والدین و فرزندان بخصوص کودکان، نسبت به انجام امر جاری منزل، موجب آن شده که گاهی والدین صبر خود را از دست داده و با احساس ناراحتی در مورد اینکه رابطه خوبی با فرزندانیشان ندارند، صحبت می‌کنند. گذشته از اینکه کارهای منزل تاچه حد اهمیت دارد، بویژه هنگامی که انجام دادن آن توسط فرزندان مستلزم یادآوری و بحثهای تکراری و طولانی باشد، می‌تواند آرامش محیط خانه را براحتی بر هم بریزد. هر چند بروز چنین وقایع در هر خانه اجتناب ناپذیر است اما بسته به تیپ والدین می‌تواند پر رنگتر جلوه کند. گروهی از والدین تحت عنوان والدین مکانیکی، بیش از حد عادی و بسیار فراتر از حد لزوم انتظار انجام اعمال خاصی را توسط فرزندانیشان دارند. کوچکترین شی اضافی، آشغال، به هم ریختگی در منزل بخصوص فضاهای مربوط به فرزند، نباید وجود داشته باشد و اگر فضای فیزیکی منزل متناسب با خواست ایشان نباشد با داد و فریادهای متوالی، طعنه و حتی فشار و تنبیه در صدد اصلاح آن بر می‌آیند. به همین بهانه فرزندان حق بهره‌برداری از کوچکترین فراغتی را نیز ندارند. هر چند هر یک از اعضای خانواده باید مسئولیت انجام اعمالی را که برای تداوم یک زندگی نسبتاً آرام و شایسته را به عهده گیرند اما نباید این تصور را داشته باشیم که انبوهی از کارهای خانه را به دوش فرزندان بگذاریم. هنگامی که عمده‌ترین شکایت والدین این است که کودکان آنها بی‌مسئولیت‌اند، بخصوص در خانواده‌هایی که مادران نیز شاغل‌اند، معمولاً در سمت دیگر فرزندان وجود دارند که با حجم زیاد کار و فرامین والدینشان مواجه‌اند. طرز تلقی والدین مکانیکی این است که هر عضو خانواده که بی‌حرکت در جایی نشسته یا چند دقیقه در حال فکر کردن یا تماشای تلویزیون است، بی‌کار تلقی شده و کار خود را انجام نمی‌دهد. البته به نظر می‌رسد چند شبهه در اینجا وجود داشته باشد که عبارتند:

۱- منظور از کار مفید چیست؟

۲- چند ساعت از شبانه روز را باید به کار اختصاص داد؟

۳- فرزندان چه مسئولیتهایی را در خانه بعهده دارند؟

۴- والدین چگونه فرزندان مسئول تربیت کنند؟

لازم به تأکید است که در بحث مدیریت و برنامه‌ریزی، اولین مرحله تعریف فعالیت‌های مورد انتظار است. بسیاری از والدین در همین اولین مرحله هم از نظر زمان انجام و هم از نظر تعریف کار مورد انتظار، دچار اشکال هستند. باید بدانیم که هرگونه فعالیتی که توأم با

صرف انرژی باشد، کار نامیده می‌شود. حتی ممکن است به ظاهر کودکی جایی نشسته اما در حال فکر کردن یا مطالعه کردن باشد. البته منظور تنها انجام کارهای بد توسط کودک نیست.

چون همراه با بزرگتر شدن فرزندان، حوزه مسئولیت آنها باید بیشتر شود، می‌توان هر چه زودتر مسئولیتها را واگذار کرد اما مسئولیت باید متناسب با توانایی فرد باشد. والدین نیز باید در مواقع انجام وظایف همواره راهنمای فرزند خود باشند و آنها را بخصوص در ابتدای انجام کارها تنها نگذارند.

والدین می‌توانند برای انجام وظایف، تذکرات لازم را (حتی گاهی بصورت شفاهی) نوشته و در جای مناسب در معرض دید فرزندان خود قرار دهند و برای انجام وظایف به تشویق آنها اقدام کنند (نه همیشه تشویق مادی). چون داشتن انتظار بیشتر از حد از فرزندان مانع انجام درست کار می‌شود والدین باید توقعات خود را در حد توان فرزند متوازن کنند و زودتر از موقع مناسب از فرزندشان توقع نداشته باشند. همچنین بدانند که بعضی وقتها انجام ندادن وظیفه به معنای کم اهمیتی نیست بلکه به دلیل فراموشی است. در اینگونه مواقع از شدت عمل به خرج دادن پرهیز کنند. بنابر این به یاد داشته باشیم که انجام وظایف در هر شرایط زمانی و مکانی مورد توجه والدین مکانیکی است. این ویژگی در موارد زیادی موجب فراهم آوردن اوضاع متشنج در خانواده‌ها می‌شود و به تیرگی روابط والدین و فرزندان می‌انجامد.

توجه به یک مورد عینی در مورد والدین پرکار

پدر و مادری به مرکز مشاوره مراجعه کرده و نسبت به مسئولیت پذیر نبودن نوجوان ۱۸ ساله خود بشدت نگران و عصبی بودند. وقتی با این سؤال مشاور مواجه شدند که در گذشته چگونه با فرزند خود برخورد کرده اید، جواب دادند که ما همه کارهای او را انجام می‌دادیم و حتی اگر گاهی خودش تمایل داشت که کارهای شخصی خودش را انجام دهد، هم این اجازه را نداشت و جالب‌تر اینکه گاهی بخاطر تمایل و اصرار به کارهای شخصی، تنبیه هم می‌شد. این پدر و مادر که همچنان از ایده خود به عنوان یک پدر و مادر پرکار و فعال دفاع می‌کردند، تأکید داشتند که پدران و مادران خودشان، نیز آنها را این گونه و به خوبی تربیت کرده‌اند و شاید لازم بود که این کار در مورد فرزندان فعلی هم انجام گیرد. این

ایده صرف نظر از این که تنوع فعالیت‌های فرزندان را مد نظر قرار نمی‌دهد، از نظر توجه با استقلال فرزندان و نیز تقویت اعتماد بنفس در آنها نیز جای بحث فراوان دارد. مشاور بعد از صحبت با پدر و مادر این نوجوان، با خود او نیز صحبت کرد و تأکید کرد که از گذشته و حال خودش بگوید. او تأکید کرد که در زندگی اصلاً مشکل مالی و امکاناتی ندارد ولی نسبت به خودش شدت بدبین است. او تأکید می‌کرد که خودش را و پدر و مادرش را قبول ندارد. چون آن‌ها اجازه هیچگونه مانوری به او نمی‌دهند و این را به حساب علاقه مندی و توجه به آینده او می‌گذارند. او معتقد بود که پدر و مادرش نمی‌توانند او را درک کنند و در اولین فرصت سعی خواهد کرد. از آنها دور شود. در برابر این نوع والدین باید این سوال را مطرح کرد که آیا بهتر نیست فرصت کسب تجربه و انجام فعالیت‌های شخصی را از فرزندان خود دریغ نکنیم؟

پیشنهادهایی برای جلوگیری از پرکار بودن والدین

- ۱- حتی اطفال هم می‌توانند یاد بگیرند که مسئول باشند. پس می‌توانید کارهای کوچک را از آنها انتظار داشته باشید و همزمان با افزایش سن، دامنه فعالیت فرزندان را افزایش دهید.
- ۲- برای دختران و پسران تا حد ممکن وظایف متفاوت در نظر بگیرید.
- ۳- در ارتباط با چگونگی انجام کار به فرزندان کمک کنید و ضمن تذکرات شفاهی و کتبی بدور از طعنه و استهزاء، آنها را مورد تشویق قرار دهید.
- ۴- تا هنگامی که یک کار بصورت عادت تثبیت شده در نیامده است، از او انتظار نداشته باشید که وقتی شما در منزل نیستید، آن کار را انجام دهد!



والدین، تاریخچه طولانی از تجربه‌هایی را با خود به محیط خانواده می‌آورند، که با کمک آنها بتوانند، الگوهای واقعی درونی خانواده را طراحی کرده و بعد این الگوها را در برقراری پیوند با فرزندانشان به کار برند. درست در همین راستا، والدین در، سالهای نوپایی فرزندانشان، عامل اصلی اجتماعی شدن آنان به حساب می‌آیند و والدین با ابراز محبت، ایجاد محدودیت و آزادی برای کودک و سرکوبی رفتار غیرقابل قبول او، سرمشق کودک قرار می‌گیرند و بدین ترتیب فرایند اجتماعی شدن عملی می‌شود و از طریق همین فرایند اجتماعی شدن است که معیارها، ارزشها و رفتارهای مورد انتظار جامعه و فرهنگ خود را کسب می‌کنند.

کودکان از دوسالگی شروع به تقلید از رفتارهای قابل توجه اطرافیان نزدیک بخصوص پدر و مادرشان می‌کنند. بنابراین «مشاهده» یکی از ابزارهای مهم در جریان اجتماعی شدن آنها می‌باشد. والدین باید این فرض را مهم بدانند که چون کودکان با آنچه می‌بینند، عمل

می‌کنند، پس باید رفتارهای خود را مورد باز بینی قرار دهند. این موضوع در مورد بسیاری از معیارهای رفتاری صادق است. هر چند برای یادگیری بعضی از معیارهای پیشرفته‌تر صرف مشاهده ظاهری کفایت نمی‌کند ولی هر اشاره از جانب والدین که حاکی از تأیید یا عدم تأیید آنان باشد، در این رابطه اثر گذار است. البته این مسئله در مورد موضوعاتی نظیر صداقت، وفاداری، ثبات در نظر و عقیده بیشتر مد نظر می‌باشد.

مشاهده افراد دیگر زمانی بیشترین تأثیر را دارد که به عنوان شخصیت‌هایی که الگو مطرح می‌شوند، دارای ثبات و هماهنگی در عمل باشند. برای مثال مادری که گاهی از اوقات به شدت عصبانی شود (یعنی نتواند خشم خود را کنترل کند) و فرزندش را به سختی تنبیه بدنی کند اما در زمانی دیگر خشم خود را کنترل کند و آرام باشد، کمتر احتمال دارد بعنوان الگوی مناسب «کنترل خشم» توسط فرزندش انتخاب شود. زیرا این فرزند از طریق عمل با رفتار پرخاشگرانه، به شدت تنبیه بدنی می‌شود و احتمال دارد از روشهای غیرپرخاشگرانه برای کنار آمدن با تنبیهات و محرومیت‌های فردی استفاده کند.

مشکل بزرگتر زمانی مطرح می‌شود که فرزند با الگوی رفتاری متعارض والدین مواجهه شود. یعنی در یک زمان رفتار بسیار سختگیرانه و در زمان دیگر رفتار بسیار آزاد منشانه و یا به سبکی دیگر، تظاهر به تعریف و تمجید، یا تظاهر به عصبانیت و نارضایتی در حالی که در واقع دارای چنان احساساتی نیست. موضوع واقع بینی حتی به عنوان بخشی از تجارب زندگی مؤثر در تربیت نسل بعد نیز بسیار قابل توجه است. در یک تحقیق، از عده‌ایی از والدین خواسته شد تا خاطرات کودکی خود از دل‌بستگی را ارزیابی کنند. تا از این طریق بتوان الگوهای واقعی درونی آنها را بررسی کرد. همچنین بر اساس یک تحقیق دیگر، مادرانی که هنگام بحث کردن درباره کودکی خود، واقع‌بینی و تعادل نشان می‌دهند، صرف نظر از اینکه دوران کودکی خوشایند یا ناخوشایندی داشته باشند، دارای نوباوگان ایمن^۱ هستند و صمیمانه‌تر و با عاطفه‌تر هم با آنها برخورد می‌کنند. در مقابل، مادرانی که اهمیت روابط اولیه را نمی‌دانند یا این روابط را به صورت خشمناک و کنگ شرح می‌دهند. معمولاً دارای نوباوگان دل‌بسته نا ایمن^۲ هستند و کمتر به پرستاری با عاطفه می‌پردازند. در واقع، با

۱- دل‌بسته ایمن: از والدین خود بعنوان پایگاهی امن برای کاویدن استفاده می‌کنند اگر تنها بمانند یا گریه می‌کنند یا نمی‌کنند، گریه بخاطر غیبت والدین است. وقتی والد بر می‌گردد فعالانه تماس با او را می‌جویند و گریه فوراً کاهش می‌یابد.

۲- دل‌بسته نا ایمن به کودکانی می‌گویند که در هنگام رفتن مادر شکایتی نمی‌کنند و در موقع بازگشت او هم با رضایت به زندگی خود ادامه می‌دهند، گفته می‌شود که در واقع از مادر خود اجتناب می‌کنند.

اینکه نمی‌توان ادعا کرد که تجربه‌های کودکی افراد در دوران والدینی آنها صد در صد مؤثر است اما در تأثیرات کم و بیش آن تردیدی نیست. از همین رو اگر به تربیت نسلهای آینده نیز می‌اندیشیم والدین فعلی بایستی فراهم کنند، تجارب سالمی برای فرزندانشان که در واقع والدین نسل بعد هستند، باشند.

بطور خلاصه می‌توان ادعا کرد بهترین و مؤثرترین شیوه اجتماعی کردن کودک نوپا عبارت است از عمل کردن به صورت یک سرمشق با ثبات از رفتار مطلوب و ایجاد رابطه‌ای گرم و عاطفی با کودک در سالهای بعدی. هنگامی که والدین مشاهده می‌کنند که چه رفتارهایی از فرزندانشان انتظار دارد در مرحله اول خود بعنوان الگو بایستی ارائه دهنده رفتار مطلوب باشند و در ضمن با صحبت کردن پیرامون همان رفتارها، آنها را تأیید کنند. در حالی که بصورت برعکس تأثیراتی که رفتارهایی مانند تنبیه بدنی می‌گذارد و به مراتب بسیار کمتر از تأثیری است که تذکر قاطعانه و دخالتهای آرام در کودک می‌گذارد. رویکردهای روان کاوی، رفتارگرایی و یادگیری اجتماعی بر روی این موضوع تأکید دارند که چگونه کودکان معیارهای حاضر و آماده والدین را فرا می‌گیرند و والدین بازیگر فراهم کننده الگوی نا مطلوبی هم برای فرزندانشان هم نسلهای آینده هستند. چرا که پدر و مادر به نکته مهمی باید توجه کنند و آن اینکه آیا به عنوان الگوی درست اخلاقی تا چه حد موفق به رعایت گفته‌های خود در عمل شده‌اند.

توجه به یک مورد عینی در مورد والدین بازیگر

پدر و مادری به مرکز مشاور مراجعه کرده و اولین جمله آنها این بود که فرزندانشان آنها دو شخصیتی هستند. آنها توضیح دادند که دو فرزند پسر و دختر دارند که نزد پدر به یک شکل و نزد مادر به شکل دیگر رفتار می‌کنند. آنها معمولاً رفتارهای نمایشی دارند، نقش بازی می‌کنند، صادقانه برخورد نمی‌کنند و به مسائل دورو بر خود پاسخ غیرمنطقی می‌دهند. آنها حتی درخواست‌های خود را با در نظر گرفتن ابعاد مختلف و شرایط متفاوتی که ممکن است پیش بیاید، از قبل طراحی کرده‌اند، گاهی به دروغ متوسل شده، گاهی تظاهر به تعریف و تمجید و نیز رفتارهای عاطفی کاذب کرده و در مجموع و بین حرف و عمل آنها فاصله بسیار طولانی وجود دارد. مشاور از این پدر و مادر پرسید که خودتان چگونه رفتار می‌کنید. آنها متفق القول بودند که خودشان این گونه بودند با این تفاوت که یک دیگری را به نوعی متهم به انجام این کارها و یا حداقل شروع به انجام این نوع کارها

می کردند. مشاور از آنها خواست که برای یک هفته رفتارشان را علیرغم مشکل بودن تغییر دهند و صادقانه تر با مسائل دور و بر خود برخورد کنند. بعد از یک هفته والدین این فرزندان با کمی رضایت از وضعیت فرزندان خود مراجعه کرده و تأکید داشتند که بازخوردهای مناسب و مثبت در آنها دیده اند. مشاور به آنها پیشنهاد کرد که بتدریج اگر همچنان باور به تغییر رفتار بازیگرانه خود داشته باشند و به آن عمل کنند فرزندان آنها نیز چون در سنین کودکی دوم بودند (۱۰-۱۲ ساله) چنین روشی را الگو قرار خواهند داد. در برابر این نوع والدین باید این سوال را مطرح کرد که آیا ناهماهنگی بین گفتار و عمل و نیز بی توجهی به واژه «صداقت» موجب کم رنگ شدن ابعاد اخلاقی در زندگی نمی شود؟

پیشنهادهایی برای جلوگیری از بازیگر بودن والدین

- ۱- در هنگام استفاده از هر روش تربیتی به پیامدهای آن حتی در نسلهای بعدی بیندیشیم.
- ۲- فرزندان از ۲ سالگی قادر به تقلید و از ۳ تا ۷ سالگی بخصوص آماده همانند سازی یا دیگر پیروی هستند. والدینی بعنوان الگوی کارآمد هستند که صمیمی، رو راست و قدرتمند باشند و آنچه را موعظه می کنند خود عمل کنند.
- ۳- عدم هماهنگی گفتار و عمل والدین خیلی زود موجب از دست دادن اعتماد فرزندان نسبت به والدینشان می شود. بنابراین گفتار و عمل خود را هماهنگ کنید.
- ۴- رابطه ای که توأم با عدم صمیمیت و یکنواختی در انتخابها باشد علاوه بر سردی رابطه، موجب بی تفاوت شدن فرزندان نسبت به خواسته های والدین می شود. بدین ترتیب والدین موفق افرادی هستند که صمیمی بوده، دارای اتحاد و ثبات عمل باشند.
- ۵- بد رفتاری با کودک با عوامل درون خانواده و حتی فرهنگ وابسته است. علاوه بر ویژگیهای ذاتی خود کودکان و ویژگیهای شخصیتی والدین، سبکهای رفتاری والدین، نیز دست به دست هم می دهند و موجبات رفتار خاص در فرزندان می شود. والدینی که به عوض واقعیت درگیر نقشهای غیرواقعی هستند از نظر خود گردانی هیجانی، مهارتها و یادگیری اجتماعی، دچار مشکل می شوند و حتی به مرور زمان مشکلات سازگاری نشان می دهند. بمنظور پیشگیری از چنین رفتارهایی والدین باید بیش از پیش به ثبات عمل خویش بیندیشند.

۳۰- والدین منفی باف^۱



هر مرحله از رشد همراه با تغییراتی در رفتار ظاهری و درونی کودکان است. بنابراین کودکان سنین مختلف، مسائل متفاوتی دارند. اما در این میان، یکی از ویژگیهای سالهای ابتدایی کودکی توجه به خود است. کودکان از سال دوم با نگاه کردن در آینه خود را می‌شناسند و همین نشانه شروع خود آگاهی است و این امر دقیقاً موضوعی است که توسط والدین منفی باف مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرد. کودکان باید از همان ابتدا که به تعبیر اریکسون دوره اعتماد و در مقابل عدم اعتماد است، به خود و تواناییهای خود اطمینان داشته باشند. حتی در روند تقلید اگر کودکان یک تا دو ساله کمی مطمئن باشند که می‌توانند عملی را که دیده‌اند انجام دهند از آن تقلید می‌کنند. اگر خیلی نا مطمئن باشند،

حالتی از ناراحتی از خودشان نشان می‌دهند. بمنظور نزدیک شدن این موضوع به ذهن به بحث پیرامون مفهوم خودپنداره می‌پردازیم.

در اوایل کودکی تواناییهای ذهنی به کودکان اجازه می‌دهد تا درباره خودشان فکر کنند و پس از «زبان آموزی» با توجه به تجربه ذهنی می‌توانند از خودشان صحبت کنند. حتی کودکان پیش دبستانی، برای صحبت کردن درباره دنیای ذهنی خود، به سرعت از کلمات استفاده کرده و آگاهی خود حتی از حالت‌های ذهنی خود را بیان می‌کنند که تحت عنوان «خود فاعلی»^۱ نامیده می‌شود. پس از آن مفهوم «خود مفعولی»^۲ مطرح می‌شود که عبارت است از آگاهی و ارزیابی ویژگی‌های خود. بتدریج آنها پرورش «خود پنداره»^۳ را آغاز می‌کنند که منظور از آن مجموعه صفات، تواناییها، نگرشها و ارزشهایی است که فرد باور دارد او را توصیف می‌کنند. به نظر هارتر (۱۹۹۶) و واتسون (۱۹۹۰) کودکان در سنین ۳ تا ۵ سالگی خود را بر اساس ویژگی‌هایی مانند اسم، ظاهر جسمانی، رفتارهای روزمره و داشته‌های خود توصیف می‌کنند.

توصیف خود در نزد کودکان پیش دبستانی، قدری پیشرفته‌تر است. آنها خود را بر اساس هیجان‌ها و نگرشهای معمولی و اموال خود توصیف می‌کنند و هر چند از ویژگی‌های روانی منحصر به فرد خود آگاهی ندارند، اما در مورد انگیزه‌ها و احساسات خود تا حدی اطلاع دارند. درک عمیق‌تر از خود که در سنین دبستانی و بتدریج نوجوانی بوجود می‌آید، به افراد امکان می‌دهد که مسائل خود را حل کنند. در اوایل کودکی، جنبه دیگری از «خود پنداره» ظهور می‌کند و آن «عزت نفس»^۴ است.

ارزیابی‌های ارزشی درباره خود و صفات خود که بر تجربیات، هیجانات و رفتارهای حتی آینده و سازگاری روانی تأثیر می‌گذارد، عزت نفس فردی را تشکیل می‌دهد. عزت نفس در دوره‌های مختلف سنی به نسبت گروه‌های سنی تعبیری خاص نیز پیدا می‌کند. چنانچه عزت نفس کودکان پیش دبستانی به اندازه کودکان بزرگتر و بزرگسالان، چندان شخصی نیست و معمولاً توانایی خود را خیلی زیاد و دشواری تکالیف را کمتر از حد ارزیابی می‌کنند. این ویژگی به این کودکان در تسلط بر مهارت‌های جدید کمک می‌کند. از طرف

1- I self

2- Me self

3- Self - concept

4- Self esteem

دیگر عامل مهمی که در اینجا مطرح است این است که ترغیب و تشویق بزرگترها به اینکه به کودک تذکر می‌دهند که کارهایی را که در حال حاضر قادر به انجام آن نیستند در زمان دیگر برای ایشان میسر می‌شود، می‌توان به زمان خود محول کرد در اعتقاد کودکان نسبت به توانایی‌هایشان مؤثر بوده و آن را تقویت می‌کند.

در جریانی دیگر ممکن است والدین درست در زمانی که از همان ابتدا خودپنداره فرزندان در حال شکل‌گیری است، با واژه‌هایی از قبیل «تو نمی‌توانی»، «خرابش می‌کنی»، «مشکل داری»، حتی آن را مورد خدشه قرار دهند و یا در مواردی پیشرفته‌تر با تنبیه جسمانی، از شکل‌گیری صحیح عزت نفس جلوگیری کرده و موجبات پیریزی خود پنداری منفی و عزت نفس پایین در ایشان فراهم کنند. واژه «من نمی‌توانم»، شایع‌ترین پاسخ چنین شیوه‌ای است. خودپنداره و عزت نفس را می‌توان از طریق برقراری رابطه سازنده با فرزند خود، مراقبت کرد. والدین می‌توانند با نظم بخشیدن به اوقات خود زمانهایی را در دسترس فرزندان باشند که بعنوان گوش شنوا به افکار و احساسات ایشان توجه کرده و در نتیجه به ایجاد حس مشترک و متقابل کمک کنند تا فرزندان احساس ارزش کنند. همچنین، موفقیتها و پیشرفتهای فرزندان را تقویت کرد و در موقع واگذاری مسئولیتها آنها را در حد توان فرزندان تنظیم کرده و در حین اجرا اگر مشاهده شد که فرزند دچار مشکل است به او یاری رسانده و بر روی رفتار سازنده، تأکید و تحسین کنند. علاوه بر این، در هنگام کسب موفقیت فرزند را تأیید و تشویق کنند. چون تأیید و تشویق انرژی روانی مضاعفی را در افراد بوجود می‌آورد و در آن هنگام فرد از تمام تواناییهای خود حداکثر بهره‌برداری را می‌کند. هر چند لازم نیست تشویقها همیشه مادی باشند. امکان انتخاب دادن به فرزند نیز موجب مراقبت از عزت نفس می‌شود. حق انتخاب حتی از اوایل کودکی موجب رشد احساس مسئولیت می‌شود اما در هنگامی که کودکان قادر به تصمیم‌گیری نباشند باید آنها را درگیر انتخابهای آسان کرد. مثلاً اگر برای کودک ضرر نداشته باشد برای صرف صبحانه به او گفت تخم مرغ خود را چطور میل کند؟ این آزادی عمل در جهت شکل‌گیری تصویر مثبت درباره خود مؤثر است.

بالاخره والدین با اهمیت دادن به هیجانات فرزندان، احساسات مثبت فرزندان نسبت به خود را تقویت می‌کنند و هیجانات منفی را کمرنگ می‌کنند. والدین با واقع بینی و به صورت معقول می‌توانند کاری کنند که فرزندانشان مورد حمایت قرار گرفته و احساس آرامش

کنند. در حالی که والدین منفی باف با بی‌توجهی به نقش و عملکرد خود در شکل‌دهی مفهوم منفی عزت نفس پایین در فرزندانشان، ارائه دهنده روشی هستند که نتیجه‌ای جز توصیف‌های منفی و نا صحیح از خود، احساس منفی «من نمی‌توانم» و هیجانات منفی دوست نداشتن خود و احساس بی‌ارزشی به دنبال نخواهد داشت.

توجه به یک مورد عینی در مورد والدین منفی باف

در طول سالهای مشاوره، بعضی موارد، مراجعینی هستند که بیشتر در ذهن مشاوران باقی می‌مانند. از جمله آنها خانمی بود که همسرش را از دست داده بود و برای اینکه نقش پدری برای فرزند دخترش داشته باشد، دائماً تأکید می‌کرد که با فرزندش باید به گونه‌ای برخورد کند تا جایگاه انضباطی و اقتدارمندی پدر او حفظ شود و این کار را از طریق توجه به ضعف‌ها و نکات منفی فرزندش جستجو می‌کرد. او دائماً با تذکرات فراوان از دخترش می‌خواست که آن گونه که او می‌خواهد عمل کند و دائماً منتظر بود که فرزندش خطایی صورت دهد تا سریع‌تر عکس العمل نشان دهد. از نظر این مادر به دلیل عدم وجود پدر، مادر باید بیشتر نقش تنبیهی و کمتر نقش تشویقی داشته باشد. از طرف دیگر دختر ایشان بسیار بغض آلود بوده و اعتماد بنفیس ضعیفی داشت و تفکرات منفی مادرش را به دیگران تسری داده بود. او دائماً تکرار می‌کرد که زندگی بی‌فایده است، هدف زندگی را نمی‌توان یافت، کسی مرا دوست ندارد و من برای ادامه زندگی دچار مشکل هستم. او حتی به دلیل همین تفکرات منفی، نمی‌توانست دوستان خوبی پیدا کند و سعی می‌کرد به پنهانکاری پردازد و کمتر با مادر ارتباط عاطفی برقرار کند. همین موضوع باعث تشدید فشار از طرف مادر او شده بود. یعنی به دلیل تفکرات منفی، همه چیز را منفی می‌دید و منفی رفتار می‌کرد، در نتیجه این کار رفتار منفی مادرش نسبت به او بیشتر می‌شد. در برابر این نوع والدین باید این سوال را مطرح کرد که آیا زمان آن نرسیده است که کمی خوش بینانه‌تر زندگی کنیم و فرزندان خود را با دیدگاهی مثبت‌تر ارزیابی کنیم؟

پیشنهادهایی برای جلوگیری از منفی باف بودن والدین

۱- نظر والدین راجع به فرزندحتی اگر واقعی هم نباشد در شکل‌گیری مفهوم «خود» فرزند مؤثر است. بنابراین در مورد توصیف‌های خود از فرزندانتان دقت بیشتری به عمل آورید.

- ۲- از دو سالگی بخصوص در برخی انتخابها فرزندان را آزاد بگذارید.
- ۳- از تشویق و قدرت اثر گذاری آن بر روی تقویت مفهوم خود مثبت و عزت نفس فرزندان غافل نشوید هر چند لازم نیست همه تشویق‌ها مادی باشد.
- ۴- هر کودکی برای داشتن احساس امنیت روانی باید حداقل یک نفر را دوست داشته باشد و نیز توسط یک نفر دوست داشته شود. گفتن اینکه شما او را دوست دارید (حتی اگر ناتوان است). بویژه در مواقعی که انتظارش را ندارد، همچنین رفتارهای غیرکلامی مانند نوازش کردن، در آغوش گرفتن، بوسیدن و نوازش موها (برای بچه‌های کوچکتر) و ابراز علاقه و توجه کردن و گوش دادن (برای فرزندان بزرگتر، بخصوص نوجوان) در شکل‌گیری و تقویت «خود مثبت» واقعاً اهمیت دارد.
- ۵- اگر می‌خواهیم فرزندان ما به خودشان اعتماد پیدا کنند، باید به آنان اعتماد داشته باشیم. برای اینکه بخصوص در سنین کودکی اعتماد به خود شکل بگیرد، باید بر تواناییها و امتیازات فرزندان تکیه و گاهی حتی بزرگ نمایی کرد و از طرف دیگر به آنها کمک کرد تا حداکثر بهره‌برداری را از ضعفها و نقص‌هایشان به عمل آورد.

۳۱- والدین سمبل کار^۱

ظاهراً بسیاری از بحثهای مربوط به تربیت بر این فرض استوار است که والدین با موجودات منفعل و انعطاف‌پذیری سروکار دارند، پس تنها آن‌ها مسئول رفتار فرزندشان هستند. اما این تمام واقعیت نیست. برخی ویژگیهای کودکان و ویژگیها و طرز رفتار والدین در هم تأثیر متقابل می‌دارند و این موضوع مهم است که تأثیرات فرزند و والدین بر یکدیگر دوسویه باشد.

شیوه‌های تربیتی که والدین انتخاب می‌کنند تا حدودی به عقایدشان درباره رشد و نتایجی که باید بدست آید، بستگی دارد. در شرایط مطلوب آنچه باید مد نظر والدین باشد، مهارتهای شناختی، اجتماعی بودن، احساس امنیت عاطفی، اعتماد به نفس، اطاعت کردن و کنترل پرخاشگری است که در نهایت به استقلال، خود پیروی، انگیزه برای یادگیری، توانایی تنها ماندن، رقابت با دیگران و دفاع از خود می‌انجامد. مهم‌ترین ویژگی والدین

سمبل کار این است که در اغلب موارد هنگام انجام کار فاقد برنامه و هدف خاصی هستند. در واقع هدفشان انجام کار با هر کیفیت و نتیجه‌ای است.

برخی از والدین سمبل کار، علت عمل خود را اضطراب یا نشانه سرعت در تصمیم‌گیری می‌دانند در صورتی که وقتی افرادی همواره به این شکل رفتار کنند، آنگاه تشخیص موقعیت اضطراب از شرایط عادی قدری مشکل است.

با اینکه بیشتر دانشمندان علوم رفتاری می‌پذیرند که برخی اختلالات رفتاری کودکان علت ژنتیکی دارد، ولی ضرورتاً به این معنی نیست که تمام مشکلات رفتاری، دارای علت زیست‌شناختی باشد. به تعبیر «مورس» تغییر دهندگان رفتار فرض را بر این می‌گذارند که کودک مشکل رفتاری خاص را آموخته است مگر آنکه شواهدی خلاف آن را نشان دهد. بنابراین فرض بر این است که کودک قشقرق به راه انداختن‌ها و مشکلات مربوط به خواب و مشکلات مربوط به غذا خوردن و لباس پوشیدن و پرت کردن اشیاء و تنها بازی کردن و ترسها و غیره را در محیط زندگی خود می‌آموزد.

هر چند مشکلات رفتاری یک به یک بوجود می‌آیند، ولی بسیاری از آنها آموختنی هستند. سهل‌انگاری در تربیت که ویژگی اصلی والدین سمبل کار است در بوجود آوردن بسیاری از مشکلات رفتاری مؤثر است. همانطور که اشاره شد این گروه از والدین به بهانه تسریع در انجام کار یا سرعت تصمیم‌گیری و با جدی نگرفتن واقعی کار، بهایی کمتر از آنچه لازم است به آن می‌دهند. گوش دادن فعال، برخوردهای عکس‌العملی و ارتباط کلامی این گروه از والدین در حداقل ممکن است. سمبل کاری در واقع نمایش بی‌لیاقتی و عدم درایت و تدبیر لازم در امور بوده و مساوی با نادیده گرفتن قابلیت‌های خود و اطرافیان است. تعقل و خردورزی مستلزم تأمل، صبر و در نظر گرفتن اقداماتی است که احتمال می‌دهیم ما را به هدف می‌رسانند در حالی که در والدین سمبل کار، این موارد به هیچ وجه ملاحظه نمی‌شود.

والدین نمی‌توانند تنها انتظار داشتن فرزندان مسئول را داشته باشند، بلکه لازم است خودشان مجری بوده در مقابل وظایفشان احساس مسئولیت کنند و این امر تا حد زیادی از طریق روش تقلید، همانند سازی و بیان توأم با دلیل برای فرزندان قابل فهم و اجراست. رفتار توأم با سمبل کاری، سر هم‌بندی، جدی نگرفتن امور اساسی و صفاتی از این قبیل با ذات مدیریت تربیتی خانواده سازگاری ندارد.

توجه به یک مورد عینی در مورد والدین سمبل کار

یک دانش‌آموز پیش‌دانشگاهی که آماده کنکور بود از یک مسئله خاصی شدیداً رنج می‌برد. این مسئله، عدم جدیت واقعی والدین‌اش نسبت به شرایط او بود. او می‌گفت پدر و مادرش و مخصوصاً مادرش، به دلیل این که در نزد دیگران اعلام کند که دخترش خیلی درس‌خوان، با هوش و مستعد است مشوق او برای شرکت در کلاس‌های مختلف است. ولی در خلوت به من می‌گوید تو این کارها را انجام بده تا ما بگوئیم که چه فرزند فعال و پر تلاشی داریم. یکی از ویژگی‌های اساسی این والدین، این است که وقت کافی و کیفی برای فرزند خود نمی‌گذاشتند و الگوی مناسبی را برای انجام به موقع کارها و مسئولیت‌پذیری به او نمی‌دادند. بدیهی است وقتی که این والدین به صورت سطحی و صوری به مسائل فرزند خود فکر می‌کردند کم کم در درون و وجود فرزند آنها این پیام شکل می‌گرفت که آیا بهتر نیست همه چیز به صورت مصنوعی و سمبل کارانه پیش برود. مشاور در لابه لای صحبت‌های این فرزند به جملاتی برخورد می‌کرد که گویی دقیقاً از پدر و مادر او به وی منتقل شده بود. مثلاً مهم نیست «فقط تعداد زیادتری تست بزنم» «ساعات بیشتری بخوانم» «نظر دیگران در مورد من خیلی مهم است» «من می‌خواهم همه افراد دورو بر من از من راضی باشند.» در برابر این نوع والدین باید این سوال را مطرح کرد که آیا با داشتن تفکر سمبل کارانه در برخورد با فرزندان، صداقت آنها را نشانه نگرفته‌ایم؟

پیشنهادهایی برای جلوگیری از سمبل کار بودن والدین

- ۱- قبل از انجام هر کاری به عاقبت آن فکر کنیم و فرزندانمان را به عاقبت اندیشی عادت دهیم.
- ۲- از طریق به عهده گرفتن نتایج اعمال (نه به حادثه و تصادف) الگوی مناسبی برای مسئولیت‌پذیری فرزندانمان باشیم.
- ۳- انجام هر عمل با هر بهای و قیمتی شایسته نیست، عمل و رفتار مهم نیاز به برنامه‌ریزی دقیق و صرف وقت دارد.
- ۴- اوقات خود را برای انجام امور مختلف تنظیم کنیم. زیرا رعایت نظم در زمان، به قدرتمندی در تصمیم‌گیری منتج خواهد شد.
- ۵- در تصمیم‌گیری به قدرت خود مغرور نشویم و از مشورت کردن نیز بهره‌برداری کنیم.

۳۲- والدین پراولویت^۱



یکی از مهمترین مهارت‌های اجتماعی، توانایی تصمیم‌گیری فردی است. این کار مبتنی بر دانایی و شناخت عواملی است که افراد را به اهدافشان نزدیک کند. اگر به فرزندان خود به تناسب توانایی‌هایشان اجازه داده شود که مستقل باشند و در موارد مقتضی به اخذ تصمیمات خاص بپردازند، آنگاه آمادگی خواهند یافت که در بزرگسالی خوشبخت و مسئول بار آیند. در واقع هر چقدر بیشتر به فرزندان کمک شود که متکی به خود باشند، بیشتر احساس لیاقت و صلاحیت خواهند کرد. علاوه بر این، والدین باید به فرزندان خود کمک کنند تا بتوانند شرایط لازم را برای تصمیم‌گیری منطقی فراهم می‌کند تشخیص اولویتها و تشخیص موارد مهم از غیرمهم است. والدینی که به همه امور فردی و اجتماعی با یک دید

سگریسته و آنها را اولویت‌بندی نمی‌کنند، در ارتباط با اتخاذ تصمیم‌های اساسی دچار مشکل هستند. علاوه بر این آنها بعنوان سر مشق قادر خواهند بود در تشخیص اولویتها و تصمیم‌گیری مبتنی بر آن به فرزندانشان کمک کنند.

مشکلات تشخیص اولویتها و تصمیم‌گیری مرتبط با آنها در چند جنبه قابل طرح است:

۱- تردید در انتخاب

۲- عدم انتخاب مناسب

۳- انتخاب نامناسب

هر چند والدین و جامعه انتظار ندارند که کودکان بتوانند دست به انتخابهای اساسی بزنند، اما در جهتی بر عکس، از نوجوانان چنین توقعی روا می‌باشد. اساساً آنچه قدرت انتخاب برای نوجوانان را دچار مشکل می‌سازد، عبارت است از:

الف) مشکلات سازشی

ب) مشکلات نداشتن مهارت‌های کافی برای تصمیم‌گیری

ج) مشکلات ناشی از عدم ثبات رای

د) مشکلات ناشی از احساس ناتوانی

در اینصورت ناراحتیهای عاطفی که خود موجب کم‌طاقتی می‌شود، نداشتن مهارت‌های لازم در زندگی، تردیدهای متعدد، وجود باورهای منفی راجع به خود و ناتوانیهای فردی می‌تواند مشکلاتی را در جهت عدم توانایی دست به انتخاب زدن با تصمیم‌گیری بخصوص برای نوجوانان فراهم آورد. از طرف دیگر والدین دائم اولویت نیز با ارائه نکردن یک راهکار اساسی در ارتباط با شاخص انتخاب اهداف و مقاصد اساسی و طرحریزی مناسب در جهت تحقق اهداف، الگوی مناسبی در زمینه تصمیم‌گیری در اختیار فرزندانشان قرار نداده‌اند. در نزد این گروه از والدین، هر برنامه و هر فعالیتی حائز اهمیت و دارای اولویت است و بر اساس همین رویه کلیه فرامین و دستورالعملها در طول روز و یا در اوقات هفته واجد ویژگی تقدم‌پذیری است. در اینجا اعضای خانواده به جای اینکه فهرست فعالیتهای مورد انتظار را به ترتیب عمودی تنظیم کرده و برای هر کدام زمان خاصی رانیز لحاظ کنند به اجبار فهرست افقی تهیه می‌نمایند که همه فعالیتهای روزمره از نظر اهمیت در یک ردیف قرار می‌گیرند. آنچه مبهم است اینکه اعضای خانواده بویژه فرزندان در اینکه چه زمانی را به

تناسب اهمیت وظایف چگونه تنظیم و صرف چه فعالیتی کنند، دچار آشفتگی و سردرگمی می‌شوند. عدم ترسیم خط مشی مشخص در ارتباط با اهمیت دادن به فعالیتها و برنامه‌های مربوط به خانواده از ویژگیهای این گروه از والدین است.

توجه به یک مورد عینی در مورد والدین پراولویت

پدر و مادری از دست فرزند دختر ۱۵ ساله خود، عصبی و ناراحت بودند و تأکید می‌کردند که فرزند آنها به حرف‌شان گوش نمی‌دهد، خودسر و بی‌قید است و معمولاً در انجام امور خود و فرامینی که به او داده می‌شود، چندان با برنامه نیست. طبق نظر این والدین فرزند آنها باید هر لحظه هر فرمانی را که به او داده می‌شود را بدون چون و چرا اجرا کند. در واقع آنها انتظار داشتند که فرزندشان باید همزمان با اولویت قرار دادن درس، به آنها در خانه کمک کند، اتاقش را تمیز کند، همزمان در نزد مهمانها نیز حضور داشته و در رابطه با پدر و مادر حساس باشد، پای صحبت آنها نشسته و با آنها درد و دل کند و آنها را از هر آنچه که برای او اتفاق می‌افتد، باخبر سازد. این پدر و مادر در واقع می‌خواستند فرزندی داشته باشند که هر لحظه در حالت آماده باش باشد. هنگامی که با این دختر نوجوان صحبت شد او تأکید کرد که سرسام گرفته، نمی‌داند چه کند، اضطراب شدید دارد و در مورد توانائی‌های خود بسیار مردد بود. او گاهی آنچنان نسبت به خودش ناامید و بدبین می‌شد که می‌خواست از خانه فرار کند. در واقع او در جست و جوی موقعیتی بود که با توجه به نوجوان بودنش از او انتظار داشته باشند. او واقعاً نمی‌توانست همه چیز را در آن واحد به عنوان امور دارای اولویت مورد توجه قرار داده و عمل کند. در برابر این نوع والدین باید این سوال را مطرح کرد که آیا آنها به این موضوع توجه دارند که در شرایط تراکم کاری و بدون اولویت بودن، فرزند آنها با خودش مشکل پیدا کرده و دچار سردرگمی فکری شود؟

پیشنهادهایی برای جلوگیری از پراولویت بودن والدین

- ۱- از یک زاویه بالاتر به برنامه‌های زندگی خود توجه کنید. آنگاه نکات مهمتر را جدا کرده و آنها را بعنوان محورهای اساسی یا اهداف کلی مد نظر قرار دهید. پس از تعیین اهداف کلی، فعالیتهای اجرایی مورد انتظار را بر روی یک برگه کاغذ فهرست کنید.
- ۲- در فهرست تهیه شده چندین بار دقت کنید در صورت امکان مواردی را پس و پیش

کنید. آنگاه در جهت تحقق هر یک از برنامه‌های فهرست شده، فعالیت‌های ریز اجرای در یک روز را مشخص کنید.

۳- در جلسات خانوادگی اعضای خانواده را به تناسب سن و دامنه درک و فهم‌شان در جریان اهدافی که می‌خواهید به آن برسید قرار دهید و چهار چوب برنامه‌ها را با مشخص کردن وظایف هر یک از افراد تعیین کنید.

۴- مواردی را جهت فعالیت‌های قابل انعطاف و یا احتمالاً قابل تغییر در برنامه پیش‌بینی کنید (این کار جهت رعایت تفاوت‌های فردی مفید است) و از کودکی اجازه دهید کودکان در موارد جزئی مستقل بوده و تصمیم‌گیری کنند.

۵- با استواری، فعالیت‌های مورد انتظار خود را به فرزندان منتقل کنید و مشخص کنید که چه انتظاری از آنها دارید تا آنان بتوانند تصمیماتشان را متناسب با انتظارات والدین اتخاذ کنند.



«دیانا بامریند^۲» در تحقیقات خود با در نظر گرفتن عده ایی از والدین با فرزندان پیش دبستانی شان، اطلاعاتی در مورد شیوه‌های فرزندپروری گرد آوری کرد. از نتایج این مطالعه مشخص شد که فرزند پروری دو جنبه گسترده دارد: اول پر توقع بودن و دوم پاسخ دهی. در پر توقع بودن، والدین معیارهای عالی برای فرزندانشان مقرر می‌کنند و از آنها توقع دارند که این معیارها را بر آورده سازند و در پاسخ دهی، والدین، توقع خیلی کمی دارند و به ندرت سعی می‌کنند رفتار فرزندانشان را تحت تأثیر قرار دهند. به نظر می‌رسد والدین منززل در تصمیم‌گیری در گروه والدین با ویژگی پاسخدهی قرار می‌گیرند. این گروه، مدیریت خانه را بر اساس سازش کاری و مصالحه استوار کرده‌اند. لازم به ذکر است که منظور از مصالحه کاری، مصلحت اندیشی که امری مطلوب است، نمی‌باشد. ایشان در ابتدا

1- Indecisive Parents

2- Daiana Baumrind

گامهای خوبی بر می‌دارند، اما در نهایت راه حل مناسبی را انتخاب نمی‌کنند. برای مثال از فرزندان (یا اعضای خانواده) می‌خواهند که راجع به یک موضوع به اظهار نظر بپردازند. پاره‌ای از اظهار نظرها سازنده، راهگشا و مطلوب است، اما پاره‌ای دیگر چندان ربطی با موضوع ندارد. این گروه از والدین به جای اینکه به ذکر محاسن و معایب پیشنهادها توجه کرده و با برخورد نتیجه منطقی به بررسی و استدلال پیرامون نظرات بپردازند، در یک نگاه خام و ساده‌انگارانه همه پیشنهادها را تأیید می‌کنند.

والدین متزلزل در تصمیم‌گیری، با پیروی از «سبک آسان‌گیرانه»^۱، هر چند پذیرا هستند اما فاقد توقع می‌باشند. آنها از اعمال هر نوع کنترلی پرهیز کرده و با آسان‌گیری به فرزندان اجازه می‌دهند که حتی بدون اینکه قادر باشند، تصمیمات اساسی در مورد خودشان اتخاذ کنند، هر وقت دوست دارند بخواهند، هر وقت تمایل دارند غذا بخورند، تا هر زمان بخواهند تلویزیون ببینند یا با کامپیوتر بازی کنند. پیامد این رویه این است که بتدریج از نقش والدینی خود در جهت تأثیر گذاشتن بر فرزندان مطمن نبوده و از نظر اداره خانه و هدایت آن دچار بی‌برنامه‌گی و در نهایت احساس بی‌کفایتی می‌شوند.

از آنجا که فرزندان این والدین از آزادی بی‌برنامه و نامحدودی برخوردارند در زمینه کنترل خود توسط والدین با مشکل مواجه هستند (یعنی هر زمان دوست داشتند آن کار را انجام می‌دهند)، از نظر اطاعت‌پذیری ضعیف بوده (حتی در مکانهای رسمی مانند مدرسه)، بسیار پر توقع بوده، اما به شدت وابسته به والدین هستند و حتی در مقابل انجام تکالیف مدرسه از استقامت کمتری برخوردار بوده و ناشکیبا هستند. از طرف دیگر چون نظرات حتی نه چندان صحیح آنها توسط والدین تأیید شده، فرصتی برای بازنگری پیرامون نظرات خود و مقدماتی که آنها را به تصمیم‌گیری صحیح هدایت کند در اختیار نداشته‌اند از نظر اظهار نظر بسیار ضعیف، ابتدایی و غیرعقلانی عمل کرده و با غرور کاذب در صدد حمایت از نظراتشان می‌باشند. در نتیجه از زاویه همراهی با جمع و مشورت نیز از قابلیت بالایی برخوردار نیستند. والدین مصالحه‌گر نه خود به قوانین و مقررات ثابت و اصول مشخصی در جهت تصمیم‌گیری معتقدند و نه مروج چنین شیوه‌ای هستند.

توجه به یک مورد عینی در مورد والدین متزلزل

والدین یک نوجوان به مرکز مشاوره مراجعه کرده و تأکید ویژه داشتند که فرزندشان از اعتماد به نفس کافی برخوردار نیست، قاطعیت ندارد و تصمیم‌های خودش را زود به زود عوض می‌کند. به نظر آنان فرزند ۱۲ ساله‌شان، دچار مشکل شخصیتی جدی است. در نظرات و رفتارهای این والدین، نکات جالب توجهی وجود داشت از جمله این که خودشان در تصمیمات مربوط به زندگی مشترک و نیز تصمیمات مربوط به فرزند خودشان دچار تزلزل در تصمیم‌گیری بودند. مثلاً یک روز تصمیم به خرید خانه داشتند، روز دیگر منصرف می‌شدند. یک روز تمام برنامه‌ریزی‌های مربوط به مسافرت را تنظیم می‌کردند و روز بعد به دلایل شخصی و سلیقه‌ای از آن صرف نظر می‌کردند. آنها حتی در رابطه با شرکت در عروسی و نوع کادو و یا دعوت از مهمان‌ها دچار مشکل بودند. این تزلزل در تصمیم‌گیری به مشکل مرموزی به فرزند آنها منتقل شده بود و حتی عوارضی مثلاً احساس گناه و ملامت‌گری را در فرزندشان تقویت کرده بود. نکته مهم در رابطه والدین با هم و روابط آنها با فرزندشان، بی‌توجهی به توانمندی‌های او بود که گاهی سطح انتظارات را به شکل قابل توجهی افزایش می‌داد. مثلاً پدر از مادر می‌خواست که در رابطه با فرزندشان یک مادر نمونه و یک معلم کامل باشد و مادر از پدر انتظار داشت که در رابطه با مسائل درون و برون خانوادگی به عنوان نمونه الگوی نمونه‌ای برای فرزند خود باشد. آنها هر دو از فرزندشان بدون توجه به شرایط سنی و توانمندی‌های شناختی، عاطفی، اجتماعی و شخصیتی انتظارات عجیب داشتند. در برابر این نوع والدین باید این سوال را مطرح کرد که آیا بهتر نیست در اتخاذ تصمیمات، تفکر بیشتری در مورد امکانات اجرایی و توانمندی‌های خود و فرزندانمان داشته باشیم؟

پیشنهادهایی برای جلوگیری از متزلزل بودن والدین

- ۱- والدین از همان ابتدا باید خود، درخواست‌های معقولی از فرزندانشان داشته باشند. این رویه الگوی مناسبی به فرزندان می‌دهد.
- ۲- در خانواده ضمن تعیین فضاهای آزاد، محدودیتهایی نیز باید وجود داشته باشد، رفتارها و تصمیماتی که جایز نیست، از همان ابتدا مشخص شود.
- ۳- از همان ابتدای کودکی بهتر است کودکان در معرض انتخاب قرار گیرند اما در مواردی

که خطر آسیب جدی وجود دارد، والدین باید دخالت کنند و شرایط آسیب زا را برای فرزندان‌شان توضیح دهند.

۴- ضمن مشارکت اعضاء خانواده در تصمیم گیری، والدین در نهایت با جمع‌بندی محاسن و معایب هر کدام از نظرات و اظهارات منطقی و عقلانی که پشتوانه نظرات صحیح است آنها را پذیرفته و در مورد نظرات غیرقابل قبول، دلایل خود را ذکر کنند.

۵- فرزندپروری بدون دخالت (یا پذیرش همه نظرات)، در حالت شدید آن نوعی بد رفتاری با کودک است. سعی کنید در خواست‌های معقول خود را در اختیار فرزندان‌تان بگذارید.

۳۴- والدین سریع‌التصمیم^۱



به رغم اتفاق نظر زیاد در مورد مزایای فرزندپروری قاطع، گروه‌هایی از والدین اغلب عقاید و شیوه‌های دیگری را به این عنوان نسبت می‌دهند. از جمله والدین سریع‌التصمیم یعنی والدینی که بر این باورند که تصمیم‌گیری بهتر از بی‌تصمیمی است و موفقیت بستگی به سرعت در تصمیم‌گیری دارد. در نتیجه و به این بهانه بدون مآل اندیشی تصمیم می‌گیرند، در اینجا تفاوت اصلی بین قاطعیت و سرعت در تصمیم‌گیری لحاظ نشده و این دو اصطلاح بعنوان یک موضوع پذیرفته شده‌اند در حالی که در شیوه فرزند پروری قاطع یا دموکراتیک والدین در ابتدا به تعیین قوانین و مقررات مشخص می‌پردازند اما فرزندان به

خصوص در گروه سنی نوجوان نیز در تصمیم‌گیری و پیش گرفتن راه و روش‌ها با والدین مشارکت دارند. هر چند حرف آخر با والدین است اما ایشان با پیروی از اصول اساسی، تفکر و عاقبت‌اندیشی به اخذ تدابیر اقدام می‌کنند. در تصمیم‌گیری سریع، نه تنها در مقدمات تصمیم به اندازه کافی تأمل نمی‌شود، بلکه در نتایج و پی‌آمدهای احتمالی آن نیز تفحصی بعمل نمی‌آید.

جلوه درونی و بیرونی چنین خانواده‌هایی با توجه به پیامدهای آن هم در زمینه ارتباطی در (بین افراد خانه و هم در معاشرتها و روابط بین فردی با سایر اعضای جامعه) خوشایند نبوده و نشان از ناپختگی و خام بودن منشأ تصمیم‌گیری است. بهتر است بجای عذر خواهی، از شرایط ایجاد مشکل برای دیگران جلوگیری کنیم و بجای پشیمانی بی‌فایده، به اندازه کافی پیرامون نتایج احتمالی تصمیمات بیندیشیم.

به نظر می‌رسد که از دوره دوم کودکی افراد با توجه به خلق و خوی زود انگیخت بودن یا دیر انگیخت بودن در رفتارهایشان رویه مشخص‌تری پیدا می‌کنند. کودکان زود انگیخت، ترس کمتری از اشتباه دارند و معمولاً بیشتر هم دچار خطا می‌شوند و بر عکس کودکان دیر انگیخت که ترس بیشتری از اشتباه دارند، محتاط‌تر بوده و کمتر دچار خطا می‌شوند. با اینکه خلق و خوی تند و کند تا حدودی زیادی تحت تاثیر وراثت است اما از طریق تدابیر تربیتی مانند تلقین و تقلید تا حدود زیادی قابل تعدیل‌اند. هر چند در مورد تغییر و تحول کلی این رفتارها تا حدی تردید وجود دارد.

توجه به یک مورد عینی در مورد والدین سریع‌التصمیم

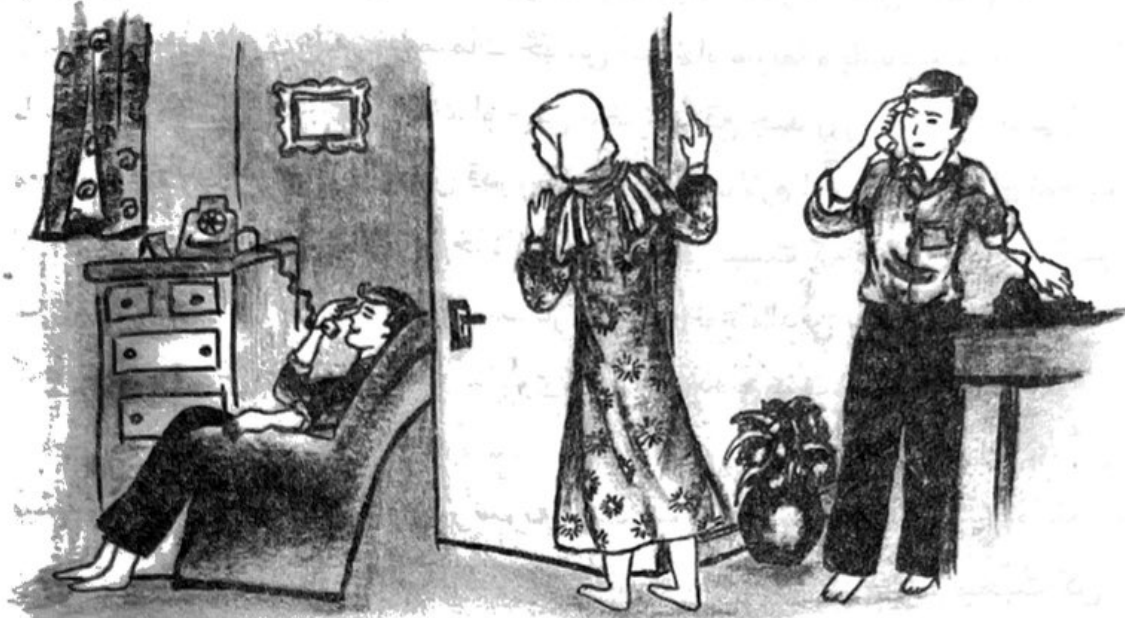
در بین پدران و مادرانی که برای مشاوره مراجعه می‌کنند بعضی از آنها دارای رفتارهای ویژه‌ای هستند که از جمله این موارد می‌توان به پدران و مادران سریع‌التصمیم اشاره کرد. مادری که سخت مراقب رفتارهای همسر خود بود از همسر و فرزندانش شاکمی و معتقد بود که نباید با این پدر و فرزندان او زندگی کرد چون قابل اطمینان و مسئولیت‌پذیر نیستند و نیز وظایف روزمره خود را انجام نمی‌دهند. او حتی بدون توجه به امکانات فعلی زندگی خود معتقد بود که هیچ امکاناتی در زندگی ندارد و اگر با کس دیگری ازدواج می‌کرد وضعیت به مراتب بهتر و مناسب‌تری می‌داشت. او به اصرار می‌خواست به این زندگی خاتمه بدهد و شرایط آرمانی و مناسب داشته باشد. مشاور تصمیم به صحبت با همسر و فرزندان او گرفت.

همسرش ابتدا نمی‌پذیرفت چون فکر می‌کرد جایی می‌خواهد برود که از قبل محاکمه و محکوم شده است. ولی وقتی با مشاور روبه‌رو شد و مسائل خویش را مطرح کرد و نیز پس از بررسی‌های بیشتر مشخص شد که این مادر محترم دچار مشکل پیش‌داوری و سپس تأثیر این پیش‌داوری‌ها در تصمیمات خویش است. او سریعاً و با عجله تصمیم می‌گیرد و تا تصمیم خود را به اجرا می‌گذارد. او حتی بعضی مواقع چند روز به خانه نمی‌آید چون معتقد است که اعضای خانواده‌اش قدرشناس نیستند و لازم است بیشتر از او تمجید کنند. البته انتظار قدرشناسی از اعضای خانواده به آن معنی نیست که پس از نتیجه‌گیری‌های سریع به اقدامات سریع نیز متوسل شد. در برابر این نوع والدین باید این سوال را مطرح کرد که آیا بهتر نیست با تعمق و دقت بیشتری داوری کرده و تصمیم بگیرند؟

پیشنهادهایی برای جلوگیری از سریع تصمیم بودن والدین

- ۱- به فرزندان عجل خود نهیب بزنید که مثلاً تأمل کن، فکر کن و بعد صحبت کن.
- ۲- قبل از تصمیم‌گیری‌های حتی کوچک کمی به جوانب موضوع فکر کنید.
- ۳- از شکست‌ها و پشیمانی‌های تصمیمات عجولانه نگذیرید آنها را در جمع خانوادگی مورد بررسی قرار دهید، تا در مرتبه‌ای دیگر رفتار چنین تصمیماتی نشوید.
- ۴- نتایج تصمیمات قبلی را بعنوان تجربه‌ای برای تصمیمات آینده مورد استفاده قرار دهید.
- ۵- زود تصمیمی تا حدی به زود انگیزت یا دیر انگیزت بودن افراد بستگی دارد. والدین بعنوان الگویی آرام، می‌توانند حتی رفتار فرزندان زود انگیزت خود را تعدیل کنند.

۳۵- والدین جزئی نگر^۱



خانواده بعنوان کوچکترین سیستم اجتماعی همانند هر سیستمی دیگر از دروندادها و برونادهایی برخوردار است و در متن این سیستم، روابط فردی و بین فردی، بیانگر ماهیت سیستم و تفاوت و امتیاز آن نسبت به سایر سیستمهاست. در اینجا علاوه بر عناصر جزئی، روابط فردی و میان فردی محدود، کلیت این رابطه با توجه به درون داده‌های آن از امتیاز قابل توجهی برخوردار است.

در میان والدین، کسانی هستند که نه دیدی فراتر از رخداد فعلی و در حال حاضر دارند و نه غیر از تک تک رفتارها، موضوعی برای آنها مهم جلوه می‌کند. به تعبیری چنان در حال و رفتارهای جزئی خود غرق شده‌اند که نمی‌توانند به ورای آنچه بیانده‌اند، حتی نیم نگاهی کوچک داشته باشند. این گروه از والدین در ارتباط با رویه‌های تربیتی و رفتارهای قابل مشاهده فرزندانشان، مسائل اقتصادی، معاشرت و مهمانی، ارتباطات تلفنی، موضوعات تحصیلی و فرهنگی و غیره، تا حد زیادی جزئی نگر هستند.

خانواده بعنوان سیستمی کارآمد و مؤثر در صورتی در جایگاه واقعی خود قرار می‌گیرد

که قبل از هر اقدامی سرپرستان سیستم یعنی پدر و مادر برای بهره‌گیری کافی از امکانات و تواناییها، اهداف خود را مشخص کنند. نگاه به اهداف در سه مقوله زیرمورد توجه قرار می‌گیرد:

الف) والدین باید اهداف خانواده را در سه سطح بلند مدت و میان مدت و کوتاه مدت مشخص کنند.

ب) اهداف مورد نظر را دائماً مورد بررسی قرار دهند.

ج) راههای تحقق اهداف را به شکل روشن و بطور مداوم مورد بررسی قرار دهند.

توجه به اهداف در سه سطح بلند مدت، میان مدت، کوتاه مدت، جزئی و اولویت‌بندی آنها از یک سو و طراحی سازو کارهای مناسب در جهت تحقق آنها از سوی دیگر با توجه به نقش‌های مختلف والدین بعنوان مدیران سیستم خانواده معنا می‌یابد. در قرن حاضر مدیریت همه‌گیر شده است و در هر فعالیت جمعی و زندگی اجتماعی و اقتصادی به چشم می‌خورد. سازمانها چه دولتی، چه غیردولتی جهت هدایت پرسنل، خرید، حسابداری، تربیت و... از آن بهره می‌برند. با توجه به اهمیت ضرورت مدیریت، نقش‌های اصلی، جنبی و فرماندهی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

الف) نقش‌های اصلی^۱: این نقشها در ارتباط با برآورده شدن نیازهای جمعی و تحت کار اشتراکی جای می‌گیرند. که شامل موارد زیر می‌باشند:

۱- نقشهای اقتداری: هدایت ارتباطات سازمانی که علاوه بر تحکیم روابط بین افراد به ایجاد ارتباطات برون سازمانی نیز توجه دارد.

۲- نقشهای اقتصادی: توجه به درآمد و هزینه‌ها مورد تأکید است.

۳- نقشهای رفاهی: شامل بهداشت، تغذیه، مسکن که متضمن تأمین مادی افراد خانواده است.

۴- نقشهای تربیتی و فرهنگی: توجه به تربیت دائمی که کمال مطلوب خانواده است و همچنین ایجاد امکاناتی جهت صرف اوقات فراغت.

ب) نقشهای جنبی^۲: این نقشها دارای ویژگی‌هایی هستند که بصورت مشترک و افقی در سیستم و در راستای نقشهای اصلی انجام می‌شوند که شامل نقشهایی که هر یک از اعضاء به عهده دارند، وسایل و امکاناتی که بکار می‌برند، هزینه‌هایی که صرف فعالیت‌های فردی

1- Main roles

2- Marginal roles

می‌شود، نیازهایی که هر یک از افراد دارند، زمان مورد نیاز و برنامه برای ایفای نقشها و امکانات و سرمایه‌های مادی و معنوی که ناشی از به هرز رفتن یا به خطر افتادن و یا فعالیتهایی است که ایفاء صحیح نقشها را تهدید می‌کند.

ج) نقشهای فرماندهی^۱: این دسته از نقشها موجبات سهولت سرعت و صحت اجرائی امور را فراهم نموده، در نتیجه حصول هدف را موجب می‌شود که در قالب موارد زیر مطرح می‌شود:

۱- بررسی موقعیت: بررسی موقعیت و اتخاذ تصمیم مناسب مسئولیت نقش فرمانده سیستم است.

۲- پیش‌بینی: پیش‌بینی در ارتباط با برون دادهای سیستم است که به لحاظ صرف سرمایه و امکانات، تا چه حد نیازها تحقق پیدا کرده‌اند.

۳- تنظیم برنامه: شامل مجموعه‌ای از تصمیمات طبقه‌بندی شده‌ای است که به تحقق اهدافی رهنمون می‌شود.

بر اساس مطالب مطرح شده در سیستم خانواده، ایفای انواع نقشهای اصلی و راهبردی، مهمترین وظیفه محسوب می‌شوند. هر چند برخی از والدین بصورت غیرعمدی و با افکار وسواس گونه وقت خود را آنقدر صرف موارد غیرضروری می‌کنند که از موارد اصلی باز می‌مانند. این نوع والدین، علاوه بر اینکه از پرداختن بیش از حد به جزئیات، از کار آمدی مؤثر برخوردار نیستند، از اهداف اصلی و حتمی خود نیز غافل مانده و خانواده را با نوعی آشفتگی مواجه می‌کنند. بدین ترتیب در یک سیستم اجتماعی اهداف کلی، میان مدت و جزئی طرح شده و کلیه برنامه‌ها و تصمیمات در راستای تحقق اهداف مذکور معنا می‌یابند. والدین جزئی نگر با تأکید وسواس گونه به رفتارهای بسیار جزئی و گاهی غیرمعقول از تصمیمات اساسی بازمانده و اوضاع خانواده را دچار آشفتگی می‌کنند. هرچند این گروه در مقابل استقلال و حفظ حریم شخصی خود حساس هستند و حتی در برخورد با اطرافیان آن را به راحتی نشان می‌دهند اما در جهت حفظ حریم شخصی دیگران توجه ندارند و این نکته تعارض بین آنها و دیگران را فراهم می‌کند. آنها همچنین دچار ناامنی بوده و آن را در برخورد با اطرافیان نشان می‌دهند

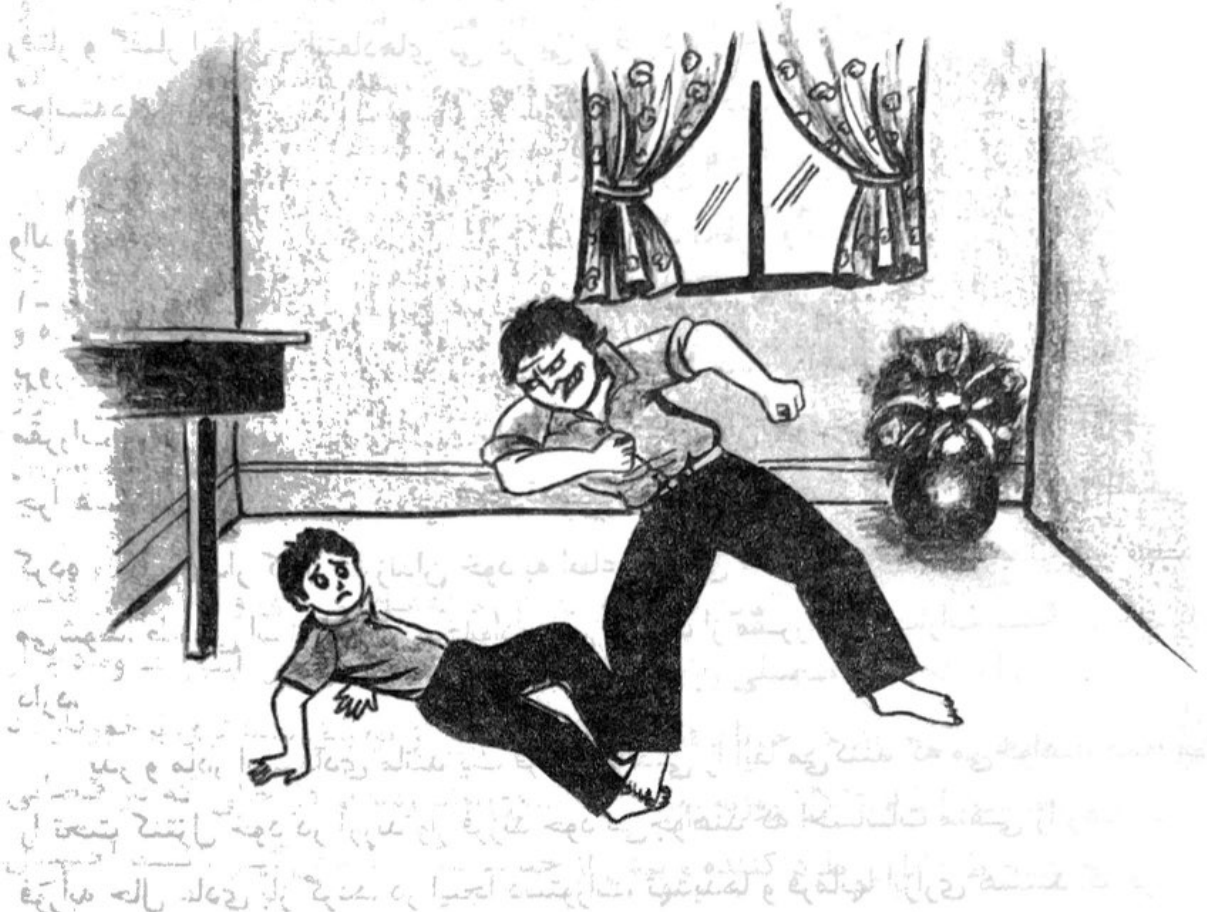
توجه به یک مورد عینی در مورد والدین جزئی نگر

خانمی به مرکز مشاوره مراجعه کرده بود و از رفتارهای عجیب و غریب همسرش شکایت داشت. او تأکید می‌کرد که همسرش از کوچکترین مسائل مربوط به داخل و خارج از خانه نمی‌گذرد و بشدت مراقب است که غذا چه زمانی و چگونه پخته شود، بچه‌ها چه زمانی درس بخوانند و تلویزیون ببینند، حتی چه نوع کادوئی برای مراسم مختلف انتخاب شود، چه وقت والدین او و یا والدین همسرش به خانه او بیایند و چگونه بیایند، در چه زمانی و چه کسی بخوابد. هر کدام از اعضای خانواده در چه رشته‌ای و با چه شیوه‌ای درس بخوانند. او حتی از شیوه استنطاق و منگنه قرار دادن نیز بشدت استفاده می‌کند و اگر کسی خطایی را انجام دهد با استفاده از شیوه‌های مختلف و فنون شخصی و سلیقه‌ای خودش از او نمی‌گذرد. این ریز بینی و دقت شامل ظاهر افراد نیز می‌شود مثل اینکه چرا الان قرمز شده‌ای، چرا الان می‌خوابی چرا الان بیداری و... این پدر حتی از فعالیت‌های روزمره زندگی خودش می‌گذرد و به اموری می‌پردازد که جالب نیست برای آن وقت بگذارد و بدین ترتیب تلخکامی‌هایی را برای همسر و فرزندانش ببار می‌آورد. در واقع او با اتخاذ چنین شیوه‌هایی هم شکایت‌های خود را زیاد می‌کند و هم ریز بینی‌های خودش را تقویت کرده و هم اعتماد به نفس را از دیگران می‌گیرد. او به حریم خصوصی و شخصی همسر و فرزندان خود توجه چندانی نداشت و استقلال دیگران را چندان محترم نمی‌شمرد. در برابر این نوع والدین باید این سوال را مطرح کرد که آیا بهتر نیست بخاطر خودمان و نیز برای تقویت اعتماد به نفس فرزندان جزئی نگر نباشیم؟

پیشنهادهایی برای جلوگیری از جزئی نگر بودن والدین

- ۱- برنامه‌های روزمره خود را در راستای اهداف بلند مدت تنظیم کنید.
- ۲- حریمی برای انجام وظایف هر یک از اعضای خانواده مشخص کنید که افراد دیگر حق مداخله در آن را نداشته باشند.
- ۳- دقت و ذره بینی بیش از حد در امور فردی افراد، با احساس استقلال و اعتماد به نفس فردی منافات دارد.
- ۴- دقت بیش از حد در امور جزئی مربوط به اداره خانواده به معنای محافظت بیش از حد و در واقع به معنای گرفتار کردن فرزندان است، از این قبیل مداخلات پرهیز کنید.
- ۵- دقت و محافظت بیش از حد لازم معمولاً از سوی والدین نا مطمئن صورت می‌گیرد، با

اینکه این رویه گاهی باعث ایجاد احساس قویتر بودن والدین است، اما به قیمت تربیت غلط فرزندان تمام می‌شود.



با توجه به مطالعات انجام شده در مورد خانواده، تأکید بر دو بعد عمده که در شکل دادن به رفتار کودکان و نوجوانان مؤثر است وجود داشته است:

بعد اول: سهل‌گیری در مقابل سخت‌گیری است. این بعد مربوط به میزان استقلال است که والدین در اختیار فرزندان خود قرار می‌دهند. خانواده‌های سخت‌گیر از فرزندانشان توقع بیشتری داشته و رفتار آنان را بیشتر جهت داده و توقع بیشتری دارند. همچنین مقررات دشواری را تعیین کرده و انتظار دارند که فرزندان بی‌قید و شرط مقررات وضع شده را عمل کنند. ولی والدین سهل‌گیر با روشی برعکس، از فرزندان خود انتظار کمتری داشته و به آنان آزادی عمل می‌دهند و به آنها در بیان عقاید و آراء خود آزادی بیشتری می‌دهند.

بعد دوم: پذیرش در مقابل طرد، قرار دارد. پدر و مادران پذیرنده با عبارات و رفتار خود مرتب در پی تشویق و ترغیب فرزندان خود برآمده، با آنان روابط مهربانتر و گرمتر دارند،

بیشتر لبخند می‌زنند و در مجموع به ابراز محبت بیشتری می‌پردازند. در حالی که والدین طرد کننده در غالب موارد به تهدید و تحقیر و توهین فرزندان خود می‌پردازند و نسبت به رفتار و گفتار ایشان با انتقادهای پی در پی برخورد می‌کنند. در برخی موارد حتی نسبت به خواسته‌های ایشان بی‌تفاوت بوده و به ندرت به ابراز محبت می‌پردازند.

«دایانا باومریند» در تحقیقی کلاسیک، سه نوع الگوی فرزند پروری را بررسی کرده که والدین مورد بررسی قرار گرفت. والدین استبدادی^۱، قاطع^۲ و سهل‌گیر^۳.

۱- به والدین استبدادی، والدین غیردموکراتیک نیز گفته می‌شود. در این شیوه فرزند پروری کودکان در محیط خانواده با محدودیتهایی شدید مواجه هستند و موظفند که از مقررات خاص والدین پیروی کنند. والدین نیز از فرزندان خود خواستار اطاعت بی‌چون و چرا هستند و بندرت علت خواسته‌های خود را توضیح می‌دهند. آنها بیشتر از زور استفاده کرده و برای وادار کردن فرزندان خود به اطاعت گاهی به تنبیه‌های شدید بدنی نیز متوسل می‌شوند. طبیعی است در چنین خانواده‌هایی تخلف از مقررات، مجازات سنگینی بدنبال دارد.

پدر و مادر استبدادی مانند یک فرمانده نقشی را ایفا می‌کنند که می‌خواهند همه امور را تحت کنترل خود در آورند و از فرزند خود می‌خواهند که احساسات منفی را رها کند و فوراً به حال عادی باز گردد. در اینجا دستورات، تهدیدها و فرمانها ابزاری هستند که فرمانده برای انجام کارش به کار می‌برد.

حتی نحوه برخورد والدین با مسائل تحصیلی فرزندان نیز نقش مهمی در پیشرفت یا افت تحصیلی و مشکلات آموزشی آنان دارد. «دورن بوش» و همکاران (۱۹۸۷) دریافته‌اند که بین طرز تلقی نوجوانان از ویژگیهای والدین و محیط خانوادگی با پیشرفت تحصیلی آنان همبستگی معنی‌داری وجود دارد. این محققان، خصوصیات و شیوه رفتار والدین با فرزندان را بر اساس توصیفهای هفت هزار نوجوان در سه مقوله والدین هدایت کننده، والدین قدرت مدار (مستبد) و والدین آسان‌گیر یا آزاد گذارنده دسته‌بندی کرده‌اند، آنگاه نمره‌های درسی دانش آموزان گروه نمونه با توصیف آنان از والدین خود مقایسه و چنین نتیجه‌گیری شده است که بهترین نمره‌های درسی از آن والدین هدایت کننده (یا دموکراتیک) بوده، برعکس،

1- Authoritarian
2- Authoritative
3- Submissive

فرزندان والدین قدرت مدار و فرزندان والدین آسان‌گیر و نیز فرزندان والدین بی‌ثبات کمترین پیشرفت تحصیلی را داشته‌اند.

والدین مستبد و قدرت مدار، مرتب از فرزندان خود می‌خواهند که با آنان بحث نکنند و ایشان را زیر سؤال نبرند. حتی اشاره می‌کنند که وقتی بزرگ شدید متوجه این سخنان خواهید شد. در هنگام انجام وظایف نیز همیشه با انتظارات سطح بالا مطالبات زیادی را از ایشان متوقع هستند. حتی در هنگام موفقیت نیز از او می‌خواهند که باز هم بهتر باشد و در موقع شکستها بخصوص شکستهای تحصیلی بشدت ناراحت شده و بر سختگیریهای خود می‌افزایند. این والدین مانند یک فرمانده همه امور خانواده را تحت کنترل خود قرار داده و در زمینه‌های مختلف توقعات بسیار سطح بالا داشته و براحتی رفتاری را مورد قبول قرار نداده و از طرف دیگر کمترین محبت را با فرزندان خود روا می‌دارند، از مهمترین ویژگی‌های والدین مستبد است.

نتیجه تربیتی این گروه از والدین در هیچکدام از زمینه‌های فردی و اجتماعی قابل توجه نیست زیرا از لحاظ تحصیلی روابط فردی و اجتماعی فرزندان این گروه دچار آسیب‌های اساسی می‌شوند. در جریان فرزندپروری والدینی از توفیق بیشتری برخوردارند که عنصر قاطعیت را با استقلال روزبه روز فرزندانشان پیوند زده‌اند. در حالی که در فضایی که والدین از لحاظ عاطفی طرد کننده و بیش از حد سختگیر یا سهل‌گیر باشند احتمال عصیان نوجوان بیشتر است.

توجه به یک مورد عینی در مورد والدین مستبد

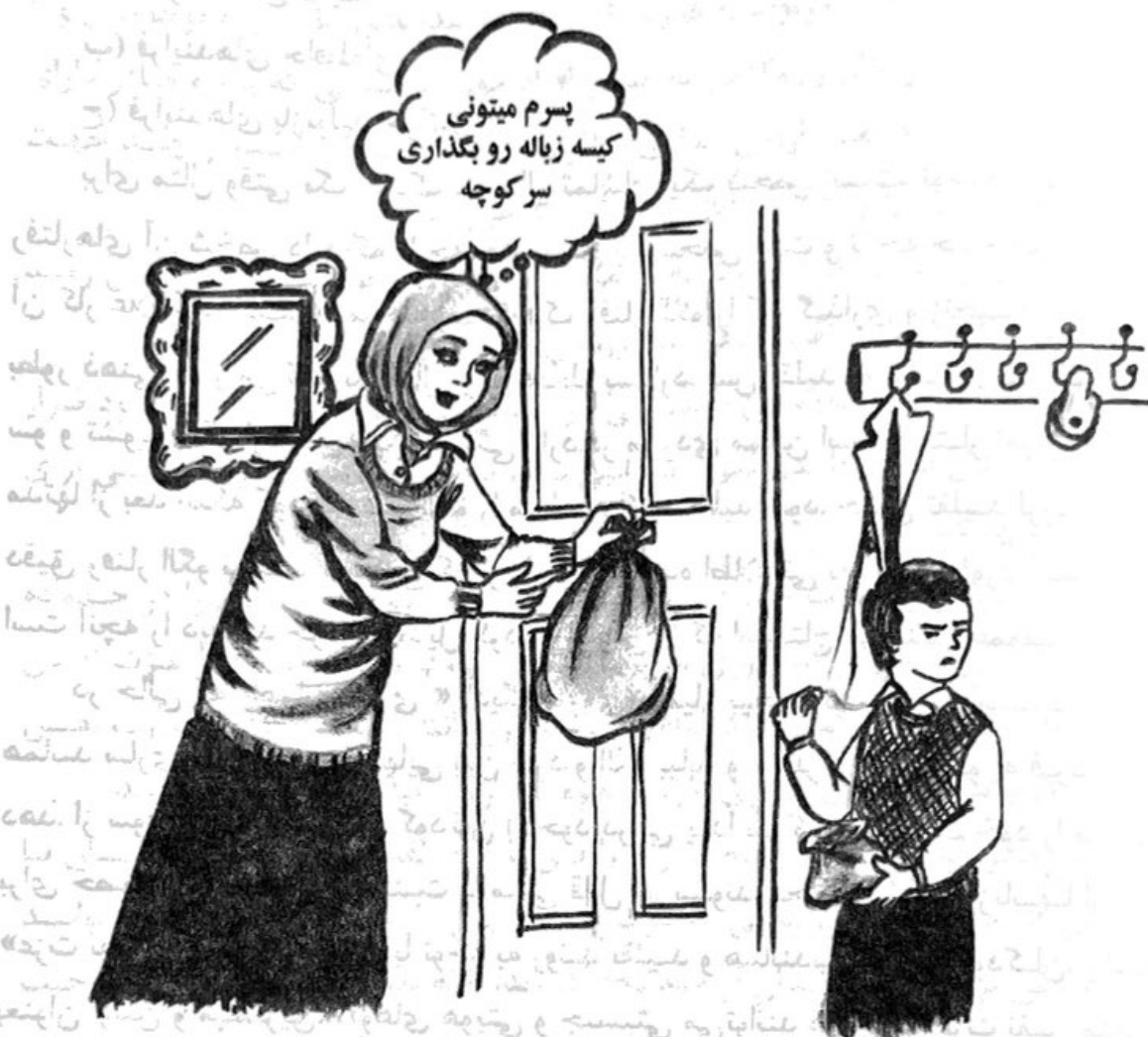
دختر جوانی به محض ورود به اتاق مشاوره، شدیداً شروع به گریه کردن کرد. او مهم‌ترین دلیل گریه کردن خود را داشتن احساس بد نسبت به خودش می‌دانست و معتقد بود که رفتارهای والدینش با او سبب چنین حسی نسبت خودش شده است. او اصرار داشت که اعتماد به نفس ندارد، نسبت به حرف و حتی نگاه دیگران بسیار حساس است، نسبت به محله، کوچه و خیابان و شهر و کشور خود احساس بدی دارد، نسبت به گذشته بسیار بدبین، نسبت به حال بسیار بی‌توجه و نسبت به آینده نا امید بود. او نسبت به تحصیل، شغل و ازدواج هم چندان نظر مثبت و درستی نداشت و معتقد بود هر کدام از آنها مشکلات را بیشتر می‌کند. وقتی مشاور به گذشته ایشان پرداخت با یک والدین قدرت مدار، مستبد و

دیکتاتور مآب مواجه شد که همه چیز از دیدگاه آنها بر فرزندشان دیکته شود و نظر آنها با افزایش سن فرزندشان چندان تغییر نکرده بود. آنها توجهی به وضعیت اخلاقی، اجتماعی، عاطفی و شخصیت فرزند نوجوان خود نداشتند. وقتی به آنها آگاهی‌هایی در این زمینه داده می‌شد معتقد بودند که مگر گذشته خودشان چنین بود. از نظر آنها پدر و مادر اگر جدی نباشند خطرات بیشتری فرزندان را تهدید می‌کنند می‌شود. در برابر این نوع والدین باید این سوال را مطرح کرد که آیا تربیت نسل جدید طبق الگوهای سنتی نتیجه بخش است؟ و آیا جدیت با استبداد متفاوت نیست؟

پیشنهادهایی برای جلوگیری از مستبد بودن والدین

- ۱- ماهیت روابط خانوادگی در دوران نوجوانی کیفیت خاصی را طلب می‌کند که نوجوان هر نوع مداخله والدین را تهدیدی بر علیه استقلالش می‌داند، بهتر است والدین مستبد به خصوص با توجه به سن فرزندشان به ایجاد تغییراتی در رویه خود اقدام کنند.
- ۲- والدین می‌توانند ضمن اعطای آزادی به فرزندان (بخصوص نوجوانان) خود، برای آنان مقررات روشنی تعیین کنند.
- ۳- والدین نسبت به نیازها و خواسته‌های فرزندان خود حساس باشند و در صورت عدم توانایی در برآورده کردن آنها به ذکر دلایل بپردازند.
- ۴- والدین نسبت به عقاید فرزندان خود (بخصوص نوجوان) حساس بوده و ضمن شنیدن سخنان ایشان، با آنان رابطه‌ای صمیمی و حمایت‌کننده برقرار کنند.
- ۵- در جریان فرزند پروری، والدینی موفق ترند که ضمن رعایت قاطعیت به تدریج فرزندان خود را به کسب استقلال بیشتر هدایت می‌کنند.

۳۷- والدین با عزت نفس پایین



از دوران پیش دبستانی، کودکان بدون آنکه مرتب دست به فرایند دست و پاگیر کوشش و خطا بزنند، رفتارهای اجتماعی و عاطفی گسترده‌ای را می‌آموزند. آنان صرفاً با مشاهده دیگران که نقش مهمی در زندگی‌شان دارند به این توانایی دست می‌یابند. کودکان از سن ۲ سالگی به بعد تقلید کننده‌های بزرگی هستند، هر چند تقلیدشان همیشه چندان خوشایند والدین نیست. آلبرت بندورا (۱۹۷۷) نظریه‌ای در مورد متغیرهایی که در یادگیری مشاهده‌ای و تقلید تأثیر می‌گذارند، ارائه داده است که در آن مفاهیم شناختی پردازش

اطلاعات با عوامل محیطی همراه است. فرایندهای اصلی که در تحلیل یادگیری اجتماعی به آنها نقش تعیین کننده در یادگیری مشاهده‌ای داده می‌شود. به شرح زیر می‌باشند:

الف) فرایندهای توجه

ب) فرایندهای حافظه‌ای

ج) فرایندهای بازتولید حرکتی

برای مثال وقتی یک کودک در حال تماشای یک شخص است، توجه او بستگی به رفتارهای آن شخص دارد که تا چه حد روشن و مشخص است و تا چه حد خود کودک به آن کار علاقمند است. در مرحله بعد کودک رفتار الگو را کد گذاری و زنجیره اعمال او را بطور ذهنی مرور می‌کند تا اعمال او را بخاطر بسپارد. پس تقلید به توانایی کودک از یک سو و تشویق الگو از سوی دیگر بستگی دارد. در مواردی ممکن است رفتار آموخته شده، مدتها از بعد اینکه کودک رفتار الگو را مشاهده کرد، تقلید شود. حتی تقلید لزوماً نسخه دقیق رفتار الگو نیست. کودکانی که از طریق مشاهده اطلاعاتی به دست آورده‌اند، ممکن است آنچه را دیده‌اند جرح و تعدیل کرده و اصولی را که استنتاج می‌کنند، عمومیت دهند. در حالی که «هماندسازی»^۱ (دیگر پیروی) بسیار پیچیده‌تر از تقلید است. در جریان همانند سازی فرد باید شباهتهایی بین خود و الگو بیابد و از طرف دیگر الگو به فرد انگیزه دهد. از سوی دیگر همچنانکه کودکان از خود درکی پیدا می‌کنند و هویت خود را می‌یابند، برای خصوصیات خود ارزش مثبت یا منفی قائل می‌شوند. مجموع این ارزیابیها از خود «عزت نفس»^۲ نامیده می‌شود با توجه به روند تقلید و همانندسازی در کودکان، والدین بعنوان اولین و مهمترین الگوهای هویتی و جنسیتی می‌توانند در جهت عزت نفس منفی یا مثبت مؤثر باشند.

«لارنس کلبگ»^۳ عنوان کرد که الگویابی جنسیتی (یعنی فرد به چه گروه جنسی تعلق دارد) با توجه به تغییر شناختی صورت می‌گیرد. نکته قابل توجه این است که وقتی هویت جنسی شکل گرفت، کودکان فعالانه می‌خواهند اطلاعاتی در مورد فعالیتها، ارزشها و رفتارهایی که پسران را از دختران متمایز کند، کسب کنند. آنان به صورت خود جوش، اطلاعاتی در مورد نقشهایی که در محیط خود برای هر جنسی تعیین شده در مورد الگویابی

1- Identification

2- Self-esteem

3- L. Kohlberg

جنسیتی خود کسب می‌کنند. کاملاً طبیعی است که آنها برای الگوهای مربوط به جنسیت خود، ارزش قائل شوند.

با جمع‌بندی از مباحث مربوط به قدرت تقلید و همانندسازی کودکان و نوجوانان و از سوی دیگر اهمیت نقش الگویی والدین به عنوان افراد مهم در صورتی که پدر و مادر دارای عزت نفس پایینی باشند یعنی ارزش‌گذاری مطلوبی از خود نداشته باشد، از چند جهت مشکلاتی را در فضای روانی خانواده ایجاد می‌کند که عبارتند از:

اول: نقش منفی در جهت داشتن عزت نفس مثبت در فرزندان خواهند داشت. این روند می‌تواند به شکل‌گیری عزت نفس منفی در فرزندان بیانجامد.

دوم: نقش غیرمطلوبی در الگویابی جنسیتی در اختیار فرزندان هم‌جنس خود قرار می‌دهند. برای مثال در اینجا پدر الگوی مناسبی برای پسر خود و مادر الگوی مناسبی برای دختر خود نمی‌باشند.

سوم: از جهت کنترل و هدایت خانواده، این قبیل والدین مشکلات اساسی را در خانواده فراهم می‌کنند. زیرا روش فرزند پروری مطلوب از نظر آنها، قاطعانه است که با عزت نفس پایین قادر به ابراز قاطعیت نمی‌باشند. برای اینکه به فرزندان کمک کنید تا عزت نفس پیدا کنند، لازم است الگوهای رفتاری خود و نحوه برقراری ارتباط با او را تغییر دهید.

این در حالی است که غالباً ارتباط روزانه والدین با عزت نفس پایین با فرزندان با چنین نیتی هماهنگی ندارد. والدینی که عزت نفس پایینی دارند، علاوه بر اینکه نمی‌توانند تأثیرات عمیقی بر روی فرزندان از خود بجا بگذارند، بلکه بعنوان یک الگو، یا موجب عزت نفس پایین در فرزند هم‌جنسشان و یا موجب دوری فرزند هم‌جنس از والدین می‌شوند. زیرا در روند همانندسازی، فرزند ترجیح می‌دهد، سراغ الگوی قوی برود. اگر پدر ارائه‌دهنده شخصیت ضعیف و مادر شخصیت قوی در خانواده باشد، فرزند پسر خود را به الگوی قوی که در اینجا الگوی زنانه مادر است بیشتر نزدیک می‌کند و بالعکس برای دختران نیز به همین ترتیب، گرایش دختر به الگوی قوی مردانه بیشتر از الگوی ضعیف زنانه است. بدین ترتیب، در صورتی که پسر به الگوی زنانه یا دختر به الگوی مردانه روی آورد، ضربه شدیدی بر پیکره تربیت فرزندان از جهت اجرای نقش و وظایفشان وارد خواهد شد.

توجه به یک مورد عینی در مورد والدین با عزت نفس پایین

والدین یک کودک ۵-۶ ساله به دلیل حرف گوش ندادن فرزندشان به مرکز مشاور مراجعه داشتند و تأکید می‌کردند که فرزندشان در جمع حرف نمی‌زند، سلام نمی‌گوید، رفتارهای بی‌ثبات زیاد دارد و نسبت به دیگران محترمانه برخورد نمی‌کند. هنگامی که مشاور با فرزند آنها صحبت کرد و مشاهدات اولیه را مد نظر قرار داد متوجه شد که او از طرف پدر و مادر نه تنها مورد توجه قرار نمی‌گیرد بلکه مورد تمسخر و استهزا قرار می‌گیرد، در جمع کتک می‌خورد، اکثر اوقات تنها گذاشته می‌شود، سطح انتظارات والدین از او بسیار بالا است و در مجموع فضای روانی داخل خانه چندان گرم و شاد نیست. این والدین از آن دسته والدین بودند که نسبت به اصلاح رفتار خودشان تأکید داشتند. پس از چند جلسه وقتی اکثر رفتارهای فوق‌اصلاح گردید فرزند آنها به حالت طبیعی و معمولی برگشت. در واقع زمانی که یک شخص بویژه یک کودک مورد بی‌توجهی و کم‌حمایتی قرار می‌گیرد اعتماد به نفس و عزت نفس او جزء اولین مواردی است که مورد تهدید واقع می‌شود و این همان چیزی است که منشأ و ریشه بسیاری از مشکلات است و پدر و مادر باید نسبت به آن حساسیت ویژه‌ای داشته باشند. در واقع بزرگترین سرمایه‌گذاری والدین برای فرزند خود ایجاد فضایی برای تقویت اعتماد به نفس در کودکان است. در برابر این نوع والدین باید این سوال را مطرح کرد که آیا بهتر نیست از طریق اهمیت قائل شدن برای خود و فرزندان خود به ایجاد عزت نفس فردی در فضای خانواده کمک کنند؟

پیشنهادهایی برای جلوگیری از پایین بودن عزت نفس والدین

- ۱- در جهت بالا بردن عزت نفس خود به تواناییهایی که دارید، بیندیشید.
- ۲- اگر فرد از تواناییهای خود در جهت درست استفاده کند، امکان موفقیتش را افزایش می‌دهد که در نتیجه منجر به عزت نفس بالا می‌شود.
- ۳- اگر می‌خواهید فرزندان شما در آینده، مردان و زنان موفق باشند، از همین حالا با اعمال خود، نقشهای صحیح مردانه و زنانه را به آنان نشان دهیم.
- ۴- شماتت و تنبیه جسمانی، مانع رشد عزت نفس قوی در فرزندان می‌شود. این رفتارها را به حداقل برسانید.
- ۵- ممکن است حتی در درون خود احساس ضعف کنید. اما تا آنجا که ممکن است در رابطه با فرزندان، آنچنان ضعیف عمل نکنید که رابطه شما با آنها را تحت تأثیر قرار دهد.

۳۸- والدین افراط گر در محبت^۱



کودکان از سه یا چهار ماهگی واکنش‌های بسیاری از خود بروز می‌دهند، که نمایانگر حالات عاطفی آنان است. «زان و همکاران»^۲ گزارش دادند که فرزندان یک ساله آنها در برابر خشم دیگران ابراز ناراحتی می‌کنند و وقتی ابراز محبت دیگران را نسبت به یکدیگر می‌بینند یا حسادت و یا ابراز محبت می‌کنند.

از سال اول کودکی رابطه توأم با دلبستگی که بین مادر و کودک شروع می‌شود؛

1- Passionately Kind Parents

2- Zan and et.al

می‌تواند در جهت پی ریزی شالوده رشد اجتماعی در سالهای بعدی زندگی مؤثر واقع شود. منظور از ایجاد دل‌بستگی، حساس، پاسخگو و گرم بودن است. کودکان به منظور اطمینان از سلامت رشد روانی خود، احتیاج به یک تکیه‌گاه محبتی دارند که در حضور او معمولاً زودتر آرام می‌شوند، بیشتر سخن می‌گویند و تمایل بیشتری برای بازی کردن دارند. اگر والدین کودکان خود را همانطور که هستند بپذیرند، این پذیرش اولیه در تصویری که کودک از خود بمنظور ایجاد خود آگاهی پیدا می‌کند، مؤثر است. آنها در اینجا چنانچه احساس کنند که دوست داشتنی و با ارزش هستند، تصور مثبتی از خود پیدا می‌کنند و حتی به خود و توانایی‌هایشان احساس اعتماد به نفس پیدا خواهند کرد. بنابراین اگر می‌خواهیم بچه‌ها به تأیید و تصدیق ما بها دهند، اگر می‌خواهیم بر انتظارات ما ارج بگذارند، قبل از هر کار باید رابطه‌ای مبتنی بر عشق و محبت ایجاد کنیم. بدون وجود این رابطه محبت آمیز، توقع از آنها که به انتظارات ما بها بدهند، بی‌فایده است.

منظور از رابطه محبت آمیز آن است که بطور منظم با فرزند وقت صرف کنیم، برایش کتاب بخوانیم، با او بازی کرده و حتی به پارک برویم، ورزش یا دوچرخه سواری کنیم، به خرید برویم، نقاشی بکشیم، و قبل از خواب با او حرف بزنیم، به صحبت‌های او گوش کنیم و در نهایت با او رابطه عمیق احساسی بوجود آوریم. اهمیت زندگی خانوادگی و پیوندهای محبت آمیز در این است که فرزندان خود را عضوی از یک گروه بزرگتر ببینند و به جای تفکر «هر چه من می‌گویم یا فکر می‌کنم درست است» به این تفکر برسند که «درست این است که به غیر از خودم به بقیه اعضای خانواده‌ام هم فکر کنم.» و در ادامه به فرزند کمک شود تا مفهوم واقعی خانواده را درک کند. به این معنی که خانواده صرفاً مجموعه‌ای که زیر یک سقف زندگی می‌کنند، نیستند، بلکه مهم ارتباطات عمیق عاطفی است که افراد را در کنار یکدیگر حفظ می‌کند. هر یک از افراد بخاطر عضویت در خانواده و بدنبال چنین پیوندی باید از منفعتی برخوردار شوند و در همین حال نسبت به این تشکیلات نیز وظایفی دارند.

از جمله این وظایف کمک در کارهای خانه است. در هیچ دورانی از زندگی نمی‌توان نسبت به واگذاری مسئولیت به فرزندان بی‌تفاوت بود. حتی از سن دبستان توصیه می‌شود فهرستی از مسئولیتهای مناسب و قابل تفویض به فرزندان را تهیه کرد. نکته قابل توجه ارتباط، تعادل و هماهنگی بین محبت و مسئولیت است. بدیهی است که راههای افراط و

تفریط در هر کدام از این موارد مشکلات متعددی را فراهم خواهد آورد. نظریه‌های رشد شناختی و یادگیری اجتماعی در مورد اینکه کودکان از حالات عاطفی دوران شیر خواری به حالات عاطفی بزرگسالی می‌رسند، مفاهیمی ارائه می‌دهند. هر چه توانایی‌های شناختی و حتی رشد زبان کودکان بیشتر شود باعث می‌شود، درباره عواطف بیشتر بدانند.

هر چند موجود انسانی احتمالاً برای برخی از پاسخهای عاطفی مثل خوشحالی، تعجب، ترس، خشم، غمگینی و انزجار آمادگی دارد. اما به نظر می‌رسد غالب پاسخهای عاطفی، تحت تأثیر یادگیری و ارتباط متقابل با اطرافیان بخصوص والدین باشد. البته غالباً آموزش عاطفی نتیجه تفسیرهای والدین در مورد رفتار با کودکان و نیز نامهایی است که آنها بر رفتار فرزندان خود می‌گذارند.

بسیاری از مشکلات عاطفی کودکان در دو مقوله گسترده زیر می‌گنجد:

الف) نشانگان درونی^۱: این نشانگان به صورتهایی مثل فشار روانی شدید، اضطراب، افسردگی، انزوای اجتماعی و از خود بی‌خاری بروز می‌کنند.

ب) نشانگان بیرونی^۲: این نشانگان به صورتهایی مثل پر فعالیتی، کنترل ضعیف رفتار، پرخاشگری و بزهکاری، خود را نشان می‌دهند.

آنچه در نشانگان بیرونی مشکلات عاطفی مهم است، مجموعه رفتارهایی مانند پرخاشگری، بیش از حد فعال بودن و رفتارهای بزهکارانه است. به نظر می‌رسد بیشتر کودکان دچار این نشانگان هستند که نمی‌توانند به اندازه کافی رفتارشان را کنترل می‌کنند و غالباً قضاوت نا پخته‌ای دارند، یا مقاصد دیگران را غلط تعبیر کرده و احساس می‌کنند که به خوبی با آنان رفتار نشده است. این همه در حالی است که افراط و تفریط والدین در عواطف نیز می‌تواند منجر به بروز مشکلاتی در عواطف شود، از جمله افراط در محبت، به همان اندازه که بی‌توجهی نسبت به ارضاء حس محبت فرزند مشکل‌زاست و از نظر تصویر مثبتی که فرد می‌تواند راجع به خود داشته باشد، مشکل آفرین است و افراط در محبت نیز در جهت عدم شکل‌گیری شخصیت سالم و طبیعی، مؤثر است. بی‌توجهی به واقعیات ممکن، عدم درک صحیح از وظایف محوله، نا پختگی در درک مقاصد دیگران از این جمله است. با وجودی که، «محبت» در کانون عواطف مثبت واقع شده و بعنوان یکی از نیازهای

1- Internalizing syndroms

2- Externalizing syndroms

اساسی روانی موجود انسانی در هر گروه سنی می‌باشد. مشکل اساسی والدین افراط گر این است که با بیش از حد پرداختن به نیازهای مادی فرزندانشان و همچنین با عدم برخورد فرزندانشان با هر محرومیتی، تصور می‌کنند که حق مطلب را ادا کرده و فرزند سالمی از نظر روانی تربیت می‌کنند در حالی که همانطور که در بحث به آن اشاره شد مشکلات (بخصوص بیرونی) عواطف برای فرزندان این گروه والدین چشمگیرتر است.

توجه به یک مورد عینی در مورد والدین افراط گر در محبت

پسر جوانی که به تازگی وارد دانشگاه شده بود، بشدت از دست مادرش عصبی و دلگیر بود، مدام تکرار می‌کرد که اگر از مادرش جدا شود و یک خانه مجزا تهیه کند چه اشکالی دارد. وقتی دلایل این گله مندی شدید از او پرسیده شد او تأکید کرد که تک فرزند است و مادرش بشدت به او علاقه مند است و این علاقه مندی بسیار زیاد موجب رنجش و ناراحتی او شده است. مشاور از او نمونه‌هایی از علاقه مندی افراطی را پرسید و او در جواب چنین گفت، صبح مادرم به مدت نیم ساعت مرا نوازش می‌دهد، دست و پا و گردن مرا ماساژ می‌دهد که گاهی با وجودی که من حوصله ندارم و مریض احوال هستم ولی او توجهی نمی‌کند. اگر گاهی فقط بگویم کمی ناراحت یا مریض احوال هستم دیگر زندگی ندارم مثل یک پروانه دور من می‌چرخد. او قبلاً در مهد کودک و مدرسه همراه من بود و الان در دانشگاه، در مسیر دانشگاه، حتی در کلاس، در بین دوستان مرتب به من زنگ می‌زند. به طوری که من در بین بچه‌ها به «بچه مامانی» معروف هستم و مورد مضحکه آنها نیز قرار می‌گیرم. این پسر جوان تأکید می‌کرد که من یک مادر معمولی می‌خواهم نه یک مادر خارق العاده. دیگران فکر می‌کنند که من خیلی خوشبخت و راحت هستم ولی من بسیار ناراحت و عصبی هستم و از زیادی محبت در حال خفه شدن هستم. او حتی چندین بار این جمله را تکرار می‌کرد که ایکاش من مادر نداشتم. این مادر نمونه‌ای از مادر افراط گر در محبت و عواطف هستند که لازم است در رفتارشان با فرزند خود تجدید نظر کند. چه بسا همین مادران سبب می‌شوند که فرزندشان در زندگی آینده خود با همسر و فرزندان دچار مشکلات جدی شود یعنی همین الگو را به کار بگیرند و یا اصولاً یک حالت محبت زدگی و تنفر از محبت کردن را پیدا کنند. در برابر این نوع والدین باید این سوال را مطرح کرد که آیا بهتر نیست از نظر عاطفی فرزندان خود را متعادل بار آورید؟

پیشنهادهایی برای جلوگیری از والدین افراط گر بودن در محبت

- ۱- با فرزند خود رابطه دوستانه و محبت آمیز داشته باشید اما در همان حال انتظارات خودتان را نیز مشخص کنید.
- ۲- کمک کنید که با رابطه محبت آمیز فرزند خود را یکی از اعضای خانواده بداند که همانند دیگر اعضا وظایفی (هر چند کوچک و محدود) دارد.
- ۳- دامنه عشق و محبت خود را فراسوی خانه مثلاً به همسایه‌ها یا فامیل گسترش دهید و در اینکار سر مشقی برای فرزندانان باشید تا او نیز محبت کردن را یادبگیرد (تنها منتظر محبت دیگران نباشد)
- ۴- ضمن رابطه محبت آمیز با فرزندانان راجع به قوانین و مقررات خانه، بصورت صریح صحبت کنید (مقدار دستورها را هر دفعه محدود کنید)
- ۵- اگر کودک به حرف شما گوش نکرد، از توضیح بیش از حد استفاده نکنید. اگر کودک از دستورات شما اطاعت نمی‌کند، وانمود کنید که فکر می‌کنید کودک نمی‌داند چگونه باید کارش را انجام دهد.

۳۹- والدین آبرومند افراطی^۱

«مردم درباره ما چه فکری می کنند»، یکی از تکراری ترین جمله والدین آبرومند افراطی است. در نظریات رشد اخلاقی از جمله نظریه رشد اخلاقی لورنس کلبرگ، اهمیت قائل شدن برای تایید یا بر عکس تقبیح دیگران، یکی از مراحل رشد اخلاقی بوده که در طی آن فرد به دنبال راضی کردن دیگران بوده و رفتارش را بر اساس توقعات آنها شکل می دهد، که در اینجا معیار استدلال اخلاقی، نظرات دیگران راجع به فرد می باشد. طرز فکر مطرح شده یعنی «توجه به نظرات دیگران» ممکن است تا آنجا رشد کند که فرد تا اندازه ای به ارزیابی نظر دیگران بها می دهد و بقدری توقع دیگران برای او مهم می شود که به صرف خواسته های دیگران (یا چون همه این کار را می کنند)، حاضر به انجام هر کاری باشد. در اینجا توجه به دوستان و همسایه ها و افراد فامیل نزدیک، بیش از هر زمانی قوت

می‌گیرد.

«لارنس کلبِ برگ» معتقد بود که قضاوت‌های اخلاقی و اعمال افراد تحت تأثیر جو اخلاقی گروه‌ها یا نهادهایی که به آن وابسته‌اند قرار دارد. تصمیمات اخلاقی افراد در زندگی واقعی تقریباً همیشه در بافت هنجارهای گروه و فرایندهای تصمیم‌گیری گروهی ساخته می‌شود. در اهمیت قائل شدن به نظر دیگران، نکته قابل توجه این که حتی به اعمال اجتماعی مثبت مانند کمک به دیگران، نودوستی، سهیم کردن دیگران و همدردی اصطلاح «جامعه پسند» اطلاق می‌شود. در اهمیت این موضوعات از لحاظ نظری و عملی تحقیقاتی هم صورت گرفته است اما آنچه رفتار والدین آبرومند افراطی را قابل انتقاد می‌کند، عدم توجه به رابطه دو سویه با جامعه است. درست در همان زمان که جامعه و فرهنگ توقعاتی را طلب می‌کنند، خود افراد با توجه به عوامل سنی‌شان نیز نیازهایی دارند و حتی به اشتباهاتی نیز دست می‌زنند، این گروه از والدین تا آن حد ملاحظه‌کارند که حتی از فرزند پیش دبستانی خود نیز انتظار هیچ گونه خطا و اشتباهی ندارند و کمترین لغزش او را به حساب بی‌تربیتی یا ضعف در روش تربیتی خود قلمداد کرده و با خجالت، و سرعت هر چه تمامتر به سرزنش فرزند پراخته یا در صورت امکان او را از جمع دور می‌کنند. این گروه از والدین نه برای خود نه فرزندانشان هیچ گونه زمینه آزادی عمل قائل نیستند تا دست کم خودشان به نتیجه مطلوب دست یابند. رفتار فرزندان به خصوص نوجوانان در حکم پرونده‌ای آنچنان ثبت و ضبط می‌شود که فرد از بیم اینکه مرتکب هیچ گونه خطایی نشود، مرتب در حالتی وسواس گونه به کنترل رفتارش می‌پردازد.

در حالی که خوب بودن به مفهوم متعارف ما از فرزندان، به تناسب درکی که از موضوعات مختلف دارند مربوط می‌شود. باید اجازه دهیم، کودکان کودکی کنند و نوجوانان برای دستیابی به استقلال، مرتکب اشتباه شوند. بنابراین توجه به نرم‌ها و هنجارهای اجتماعی امری لازم و مطلوب است اما انتظار عدم مشاهده هر نوع خطا و سهل‌انگاری در فرزندان با فرض اینکه به تیپ و جایگاه والدین لطمه می‌زند، امری غیرقابل قبول است.

توجه به یک مورد عینی در مورد والدین آبرومند افراطی

دو خواهر تقریباً هم سن و سال به مرکز مشاوره مراجعه کرده و از پدر خود ناراحت و عصبی بودند. آنها با یکدیگر، هم فکر بودند که پدر آنها تقریباً همه چیز زندگی خود و

خانواده را با نظر مردم هماهنگ می‌کند و چون مردم نظر واحدی ندارند، گاهی دچار ناراحتی و نگرانی می‌شود که نظر کدام دسته از مردم را انجام دهد. ما هر چقدر به او می‌گوییم که نمی‌توان همه مردم را راضی نگه داشت او می‌گوید چکار کنم، من از اول این طور بار آمده‌ام. این دو خواهر که یک نفر به تازگی ازدواج کرده بود، نسبت به همسرش نیز چنین دیدگاهی پیدا کرده بود و می‌خواست اولاً همسرش مثل پدر باشد و ثانیاً خودش تأکید می‌کرد که حرف مردم برای او خیلی مهم است. البته آبروداری و آبرو مندی دو مقوله بسیار مهم در زندگی انسان امروزی است ولی به نظر این خواهران، افراط در این قضیه اتفاق افتاده است. وقتی با والدین این دو دختر صحبت شد مشخص شد که اضطراب، استرس و ترس شدیدی بر وجود آنها حاکم است. این موضوع حتی تبدیل به وسواس فکری هم شده بود به طوری که دائماً می‌گفتند نکند فلان کس فلان طور فکر کند، نکند آبروی ما برود، نکند ما سکه یک پول شویم. در برابر این نوع والدین باید این سوال را مطرح کرد که آیا دیگران هم رفتارهای خود را با شما و نظر شما هماهنگ می‌کنند و بر آن اساس زندگی می‌کنند؟

پیشنهادهایی برای جلوگیری از والدین آبرومند افراطی

- ۱- وقتی از فرزندان می‌خواهیم تا از گزند همسالان و مفسده‌های احتمالی اجتماعی مصون باشند باید به آنان آزادی و تمرین استقلال داد تا با دنیای بیرون کنار بیایند در این راه احتمال خطا را نمی‌توان نا دیده گرفت.
- ۲- اشتباهات و شکستها دلیل خوب نبودن نیست، فرزندان از این موارد می‌توانند با راهنمایی والدین درس عبرت بگیرند.
- ۳- در موقع ارتکاب فرزند خود به اشتباه به بهانه ترس از آبرو، از او فاصله نگیرید با فراموش کردن جوی آرام او را راهنمایی کنید.
- ۴- کاری نکنید که فرزند شما فکر کند، مایه آبروریزی شماست. در اینجا برای جلب محبت به کانونهای خارج از خانه پناه می‌آورد.
- ۵- همیشه والدین باید کاری کنند که فرزندانشان خود را مدیون محبت آنها احساس کنند. در اینجا آبروی اجتماعی در مقابل حفظ حرمت فرزند ناچیز جلوه می‌کند.

۴۰- والدین کم جرات^۱



جرات طلبی یکی از فراگیرترین فنون انفرادی در مدیریت فشار روانی است که با عنوان مهارت ارتباطی مطرح بوده و قابل کسب است. ما به تدریج می‌توانیم انتخاب کنیم که در شرایط خاص مثل زمانی که فکر می‌کنیم «اگر من فقط می‌گفتم»، «اگر من فقط انجام می‌دادم» چگونه رفتار کنیم. رفتارها را از لحاظ توانایی یا عدم مقابله با محیط می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد: ۱- پرخاشگرانه^۲، ۲- منفعلانه^۳، ۳- مدبرانه^۴ و ۴- جرات‌طلبانه^۵. در رفتار پرخاشگرانه شرایطی را بوجود می‌آوریم که یک طرف برنده و طرف دیگر بازنده شود و از طرفی دیگر در این فعالیت سعی بر این است که طرف مقابل با احساس سر درگمی احساس حقارت کرده و به انزوا کشیده شود یا دچار صدمه‌ای شود. پرخاشگری وسیله‌ای که رفتار پرخاشگرانه معطوف به یک هدف است مانند بدست آوردن یک اسباب

- 1- Coward Parents
- 2- Aggressive
- 3- Passive
- 4- Manipulative
- 5- Assertive

بازی یا شیء مطلوب و پرخاشگری خصومت آمیز عملی است که قصد آن آزار رساندن به شخص دیگر خواه بصورت فیزیکی (مانند زدن) خواه به صورت کلامی (سر به سر گذاشتن، ناسزا گفتن یا ابراز عدم تأیید) است.

رفتار منفعلانه، به صورت معمول در افرادی تجلی می‌کند که فاقد اعتماد به نفس بوده و برای سایرین بیش از آنچه باید ارزش قائل هستند. دست کم گرفتن خود، ضعف در تصمیم‌گیری و اضطراب فراوان از مهمترین ویژگیهای افراد منفعل است.

در رفتار مدبرانه، فرد با نگهداری خشم، سعی در زیر نفوذ در آوردن دیگران می‌کند هر چند از مقبولیت برخوردار است، ولی نتایج بلند مدت آن ممکن است موجب افزایش فشار روانی شود. زیرا در زمان مناسب افراد عصبانیت خود را نشان نمی‌دهند.

در حالی که جرأت طلبی در مورد تعادل نیازها و خواسته‌های ما با افراد دیگر و تصمیم‌گیری در مورد آنچه که در همه زمانها مناسب و منصفانه است می‌باشد. البته بعضی وقتها مجبور هستیم از حق خود صرف نظر کنیم زیرا مسئولیت‌مان در آن لحظه زیادتر است. مثلاً وقتی با بچه‌های کوچک در تعطیلات بسر می‌بریم، ممکن است شخصاً دوست داشته باشیم که از یک نمایشگاه دیدن کنیم ولی باید بپذیریم که این کار نامناسب و غیرمنصفانه است.

رفتار جرأت طلبانه با توجه به موضوعات زیر مطرح می‌شود:

- ۱- یادگیری در باره خود
- ۲- یادگیری در باره احترام با دیگران
- ۳- توجه کافی به حقوق شخصی خود
- ۴- آگاهی در مورد شرایط چالش بر انگیز که باید در آن حضور یابیم.
- ۵- آگاهی از احساسات خود و اهمیت این احساسها
- ۶- یادگیری مهارتها به نحوی که بتوان در مواقع ضروری با شرایط مقتضی بصورت مؤثر برخورد کرد.
- ۷- اینکه هر یک از ما در مقابل چگونگی رفتار کردن خود مسئولیت دارد.
- ۸- توجه به اینکه لازم است در مواقع ضروری و در شرایط حساس عملکرد نامناسبی ارائه داد.
- ۱۰- بتوانیم خواسته‌ها و تقاضاهای خود را مطرح کرده و در صورت عدم اجابت از سوی

دیگران، به اظهار شکایت پردازیم.

بطور کلی می‌توان ادعا کرد که جرات طلبی با اعتماد به نفس فردی هم مرتبط است. با قاطعیت ابراز نظر کردن، روش خوبی برای اعتماد به نفس داشتن است. اگر اعتماد به نفس نداشته باشیم نمی‌توانیم جرأت طلب باشیم. این کار معمولاً سبب می‌شود که نظر خوب در مورد خود نداشته باشیم. در هر حال احساس و فکر ما بر شیوه رفتاری ما اثر گذار است. وقتی احساس اعتماد می‌کنیم، یک «خود گفتگوی درونی مثبت»^۱ خواهیم داشت که احساس راحتی و آسودگی و رفتار جرأت طلبانه را به دنبال خواهد داشت. «خود گفتگوی درونی منفی»^۲ که اغلب ما را به عقب می‌راند و سبب می‌شود که ارزشهای خود را انکار کرده و احساس ناراحتی، فشار روانی و سپس رفتار غیرمثبت داشته باشیم. نکته مهم این است که راهبردهای «خود گفتگوی درونی مثبت» را در خود ایجاد کنیم.

طرز فکر جرأت طلبانه داشتن از یک سو به والدین کمک می‌کند که با تشخیص موقعیتهای حساس با مداخله مؤثر موجبات هدایت مؤثرتر خانواده را فراهم کنند و از سوی دیگر بعنوان یک سر مشق مؤثر گامی در جهت افزایش آرامش و اعتماد به نفس فردی فرزندان نیز مؤثر باشند. در حالی که والدین با جرأت طلبی کم، از ثمرات آن بی‌بهره‌اند. طرز فکر جرأت طلبانه به افراد کمک می‌کند تا میزان موفقیت خود را افزایش دهند. جرأت طلبی یکدفعه حاصل نمی‌شود، والدین تنها از طریق سر مشق جرأت طلبانه بودن می‌توانند موجبات تقویت و شکل‌گیری این رفتار را در فرزندان خود فراهم کنند. زیرا هر تعاملی که بطور جرأت طلبانه مدیریت شود به افراد کمک می‌کند که اعتماد به نفس بیشتری پیدا کنند.

والدین کم جرأت در عمل به والدینی اطلاق می‌شوند که در بسیاری موارد با والدین منفی باف هماهنگی دارند. این دسته از والدین چون نگاه منفی دارند، ریسک‌پذیری اندکی دارند و چون ریسک‌پذیری کمی دارند معمولاً کم جرأت هستند. در بسیاری از موارد مراجعانی هستند که تأکید ویژه‌ای دارند که جرأت «نه گفتن ندارد» تعدادی از این مراجعان از شدت بیشتری در این رابطه صحبت می‌کنند. آنها معتقدند که اگر نه بگویند طرد می‌شوند از گروه خارج می‌شوند، تنها می‌مانند. ولی به نظر می‌رسد که دلیل اصلی این طرد شدن‌ها چنین چیزی نباشد بلکه ریشه در نحوه تربیت آنها در دوران گذشته دارد.

1- Positive Inner Talk
2- Negative Inner Talk

توجه به یک مورد عینی در مورد والدین کم جرات

بعضی مراجعان، پدران و مادران کم جرات دارند که رفتارهای ریز و درشت آنها باعث شده است که بچه‌ها مثلاً از رانندگی کردن بترسند از صحبت کردن در جمع واهمه داشته باشند، از حتی چند لحظه خارج شدن از جمع مهمانی نگران باشند. بعضی دیگر ممکن است بین پدر و مادر از نظر جرات طلبی تفاوت وجود داشته باشد به طوری که پدر فرزندی پر جرات می‌خواهد مادر چنین نمی‌خواهد و بر عکس. در چنین حالتی فرزند دچار تعارض می‌شود به طوری که نمی‌تواند خود را در موقعیت متفاوت باشد، از پدر پیروی کند و یا مادر را مد نظر قرار دهد و همین مسئله کم جرات بودن را تقویت می‌کند و باعث می‌شود که در کنار کم جرات بودن دچار تعارض و تضاد با خود و زمینه‌های مختلف شود. این دسته از مراجعان در حالت‌های شدیدتر بسیار ساده لوح، ملاحظه کار و قانع افراطی بار می‌آیند که بسر بردن با آنها کمی سخت است. آیا بهتر نیست والدین سعی کنند با ارائه رفتارهای جرات آمیز، فرزندان خود را برای زندگی آینده آماده کنند؟

پیشنهادهایی برای جلوگیری از کم جرات بودن والدین

- ۱- والدین با احترام به خود، سر مشق احترام به خود در فرزندان باشند.
- ۲- والدین باید بتوانند در مورد فکر و احساسات خود بصورت واضح و صریح صحبت کنند و در مقابل از فرزندان هم بخواهند که چنین کنند.
- ۳- والدین باید نیازهای خود را تشخیص داده و بصورت مستقل از دیگران به آن توجه کنند در مقابل از فرزندان نیز بخواهند که به این نکته اهمیت دهند.
- ۴- والدین باید بتوانند تقاضاهای خود را مطرح کرده و در صورت عدم پاسخگویی فرزندان به آنها شاکی باشند. در مقابل به فرزندان نیز حق انتقاد بدهند.
- ۵- والدین باید به فرزندان آموزش دهند که حق دارند در مقابل خواسته‌های غیرمنطقی دیگران بایستند.

کتابنامه فارسی برای مطالعه بیشتر

قرآن مجید

- احدی. حسن، جمهوری. فرهاد، ۱۳۹۰، روانشناسی رشد، چاپ دوم، پردیس، تهران.
- احدی. حسن، محسنی. نیکچهره، ۱۳۸۶، روانشناسی رشد، چاپ دوازدهم نشر بنیاد، تهران.
- احمدی. احمد، ۱۳۸۲، روانشناسی نوجوانان و جوانان، چاپ دهم انتشارات مشعل، اصفهان.
- براون. ماریا، رالف. سو، ۱۳۸۶، مدیریت فشار روانی در مدارس، مترجم عباس صادقی، اردشیر ابراهیمی، حق شناس، رشت.
- برک. لورای، ۱۳۸۵. روانشناسی رشد، ترجمه یحیی سیدمحمدی، جلد اول، چاپ ششم، نشر ارسباران، تهران.
- برک. لورای، ۱۳۸۵، روانشناسی رشد، ترجمه یحیی سید محمدی، جلد دوم، چاپ ششم، نشر ارسباران، تهران.
- برونر. تورنتون، ۱۳۸۲، روانشناسی رشد، مترجم حمید رضا آقا محمدیان، دانشگاه فردوسی، مشهد.
- پیاژه. ژان، اینهلدر. باربل، ۱۳۷۱، روانشناسی کودک، مترجم زینت توفیق، نشر نی، تهران.
- پیاژه. ژان، ۱۳۶۸، تربیت ره به کجا می‌سپرد، مترجمان محمود منصور، دادستان، نشر دانشگاه تهران.
- تبریزی. مصطفی، ۱۳۸۱، درمان اختلالات دیکته نویسی، چاپ هفتم، انتشارات فراروان، تهران.
- دانگل. ریچارد اف، پولستر. ریچارد ا، ۱۳۸۳، آموزش مهارت‌های کنترل کودک، مترجم حسن توزنده جانی، نسرین کمال‌پور، چاپ دوم، نشر به نشر، تهران.
- دنیک مایر، دان. گاری، دی. مکی ۱۳۷۰. والدین مؤثر فرزند مسئول، مترجم مجید رئیس دانا، انتشارات رشد، تهران.
- دبس. موریس، ۱۳۶۸، مراحل تربیت، مترجم علیمحمد کاردان، چاپ هشتم، انتشارات دانشگاه تهران.
- رحماندوست. مصطفی، ۱۳۷۷، قصه گویی، اهمیت و راه و رسم آن، انتشارات رشد، تهران.
- زایپس. جک، ۱۳۸۰، هنر قصه گویی خلاق، مترجم مینو پونیانی، انتشارات رشد، تهران.
- شفیع آبادی. عبدالله، ۱۳۷۱، فنون تربیت کودک، انتشارات چهر، تهران.
- شکوهی. غلامحسین، ۱۳۶۷، تعلیم و تربیت و مراحل آن، آستان قدس رضوی، مشهد.

- شهرآرای. مهرناز، ۱۳۸۴. روانشناسی رشد نوجوان، نشر علمی، تهران.
- عسکریان. مصطفی، ۱۳۷۰، مدیریت نیروی انسانی، جهاد دانشگاهی تربیت معلم.
- عطاران. محمد، ۱۳۶۸، آراء مربیان بزرگ مسلمان درباره تربیت کودک، چاپ دوم، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تهران.
- کانت. امانوئل، ۱۳۶۸، تعلیم و تربیت، مترجم غلامحسین شکوهی، دانشگاه تهران.
- کرومبولتز. جان. دی، کرومبولتز. هلن. بی، ۱۳۹۰، تغییر دادن رفتارهای کودکان و نوجوانان، ترجمه و تالیف یوسف کریمی، چاپ ۱۸، نشر فاطمی، تهران.
- کریمی. یوسف، ۱۳۸۱، روانشناسی تربیتی، ارسباران، تهران.
- گینات. هایم جی، ۱۳۶۸، رابطه بین والدین و کودکان، مترجم سیاوش سرتیپی، انتشارات اطلاعات، تهران.
- لطف‌آبادی. حسین، ۱۳۸۸، روانشناسی رشد (۲)، چاپ دهم، انتشارات سمت، تهران.
- لیکونا. توماس، ۱۳۷۳، روانشناسی رشد، مترجم مهدی قراچه داغی، چاپ سوم، ناشر مترجم، تهران.
- ماسن پاول هنری، ۱۳۹۰، رشد و شخصیت کودک، مترجم مهشید یاسایی، چاپ شانزدهم، چاپ نشر مرکز، تهران.
- محسنی. نیکچهره، ۱۳۹۰، نظریه‌ها در روانشناسی رشد، چاپ دوم، انتشارات جاجری، تهران.
- مظلومی. رجبعلی، ۱۳۶۶، با تربیت مکتبی آشنا شویم، امیر کبیر، تهران.
- میس. سی.ام، ۱۳۶۶، روانشناسی مطالعه، مترجم امیر فرهمندپور، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.
- میکوچی. جوزف، ۱۳۸۸، نوجوان و خانواده درمانی، مترجم مهشید یاسایی، انتشارات ققنوس، تهران.
- والاس. جرالد، ۱۳۷۶، ناتوانی‌های یادگیری، مترجم م. تقی منشی طوسی، چاپ چهارم، آستان قدس رضوی، مشهد.
- وست وود. پیتر. ۱۳۸۱، آموزش و پرورش کودکان با نیازهای ویژه، مترجم شاهرخ مکوند حسینی و همکاران، انتشارات رشد، تهران.
- وندر زندن. جیمز، ۱۳۹۰، روانشناسی رشد، مترجم حمزه گنجی، نشر ساوالان، تهران.

کتابنامه انگلیسی برای مطالعه بیشتر

- Alaimo, K., Olson, C.M., & Frongillo, E. A. (2001). Food Insufficiency and American School- aged Childrens Cognitive, Academic, and Psychosocial Development. *Pediatrics*, 108, 44 – 53.
- Bureau of Labor Statistics (2002). Employment Characteristics of Fammilies, 2000 - 2001 [news release] USDL 02-175. Washington, D.C.: U.S. Department of Labor.
- Christie, J.F. (1991). Psychological research on play: Connections with early literacy Development. Albany: State University of New York Press.
- De Bono, E (1972) Children Solve Problems. Penguin Books Ltd. London. U.K.
- Dinham. Band (1977) The Directory of Social Norton. Change, Volume 1: Education and Play, Wildwood House. London. U.K.
- Dozier, M., Stovall, K.C., Albus, K.E., & Bates, B. (2001). Attachment for Infants in Foster Care: The role of Caregiver State of Mind. *Child Development*, 72. 1467-1477.
- Falbo, T., 7 Poston, D.L. (1993). The Academic, Personality, and Physical Outcomes of only Children in China. *Child Development*, 64, 18-35.
- Fombonne, E. (2003). the Prevalence of Autism. *Journal of the American Medical Association*, 289, 87-89.
- Gardner, H. (1995). Reflections on Multiple Intelligences: Myths and Messages. *Phi Delta Kappan*, pp.200-209.
- Gardner, M. (2002, Aug.1). Meet the Nanny-Granny: Grandparents, Says Census, are Nations Leading Child-care Providers. *Christian Science Monitor*. [Online]. Available: CS Monitor.
- Guerrero, L. (2001). Almost Third of Kinds Bullies: Health Officials Concerned either could Lead to more Aggressive Behavior. *Chicago Sun-Times*, p. 28.
- Harvey, E. (1999). Short-term and Long-term Effects of Early Parental Employment on Children of the National Longitudinal Survey of Youth. *Developmental Psychology*, 35(2), 44-459. Hubert, D.L.,

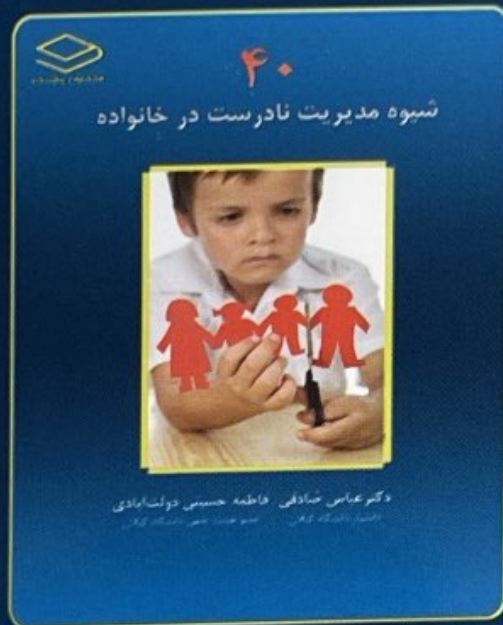
- Kochanek, K.D., & Murphy, S.L. (2001). Deaths: Final Data for 1997 (National Vital Statistics Reports, 47[19]). Hyattsville, MD: National Center for Health Statistics.
- Johnson, S.L. (2000). Improving Preschoolers Self-regulation of Energy Intake. *Pediatrics*, 106, 1429-1435.
- Kundsen, p. (1975). *How A Baby is Made*, Pan Book. London. U.K.
- Kochanska, G. (1992). Chikdrens Inter Personal Influence with Mothers and Peers. *Developmental Psychology*, 28,491-499.
- Krevans, J., & Gibbs, J.C. (1996). Parents Use of Inductive Discipline: Relations to Childrens' Empathy and Prosocial Behavior. *Child Developmental*, 67, 3263-3277.
- Mix, K. s., Huttenlocher, J., & Levine, S.C. (2002). Multiple Cues for Ouantification in Infancy: Is Number one of them? *Psychological Bulletin*, 128, 278-294.
- Morison, S.J., & Ellwood, A.-L. (2000). Resiliency in the Aftermath of Deprivation: A Second Look at the Development of Romanian Orphanage Children. *Merrill-palmer Quarterly*, 46, 717-737.
- Mounts, N.S., & Steinberg, L. (1995). An Ecological Analysis of Peer Influence on Adolescent Grade Point Average and Drug Use. *Developmental Psychology*, 31, 915-922.
- Nickols, R (1978) *Help Your Child to Spell*. University of Reading, Center for the Teaching of Reading. London.U.K.
- Orlick, T. (1980) *the Co-operative Sports and Games Book*. Writers and Readers Publishing Co-operative.. London. U.K.
- Ram, A., & Ross, H.S. (2001). Problem Solving, Contention, and Struggle: How Siblings Resolve a Conflict of Interests. *Child Development*, 72, 1710-1722.
- Rochat, p., Querido, J. G., & Striano, T. (1999). Emerging Sensitivity to the Timing and Structure of Proto Conversations in Eearly of Proto Conversations in Early Infancy. *Developmental Psychology*, 35, 950-957.
- Ross products Division of Abbott Laboratories. (2002). *Breastfeeding Trends through 2000*. Data from the Ross Mothers Survey Columbus, Ohio: Author.

- Sandnabba, H. K., & Ahlberg, C. (1999). Parents Attitudes and Expectations about Childrens' Cross-gender Behavior. *Sex Roles* 40, 249-263.
- Schore, A.N. (1994). *Affect Regulation and the Origin of the Self: The Neurobiology of Emotional Development*. Hillsdale, N.J; Erlbaum.
- Seltzer, J.A. (2000). Families Formed Outside of Marriage. *Journal of Marriage and the Family*, 62, 1247-1268.
- Shanahan, M.J., & Flaherty, B.P. (2001). Dynamic Patterns of Time Use in Adolescence. *Child Development*, 72(2), 385-401.
- Singh, S., Wulf, D., Samara, R., & Cuca, Y.P.(2000). Gender Differences in the Timing of First Intercourse: Data from 14 Countries. *International Family Planning Perspectives*, Part 1,26,21-28.
- Sly, R. M. (2000). Decreases in Asthma Mortality in the United States. *Annals of Allergy, Asthma, and Immunology*, 85, 121-127.
- Stevenson, H.W., Lee, S.Y., Chen, C., Stigler, J.W., Hus, C.C., & Kitamura, S. (1990). Contexts of Achievement: A Study of American, Chinese, and Japanese Children. *Monographs of the Society for Research in Child Development*, 55(1-2, Serial No. 221).
- Stone. J and (1976) *Parents Schoolbook*, Taylor. F Penguin Books Ltd. London. U.K.
- Straus, M.A. (1999). *The Benefits of Avoiding Corporal Punishment: New and More Definitive Evidence*. Submitted for Publication in K.C. Blaine (Ed.), *Raising Americas Children*.
- Thelen, E. (1994). Three-month-old Infants Can Learn Task-specific Patterns of Interlimb Coordination. *Psychological Science*, 5,280-
- Wallerstein, J.S. (1983). Children of Divorce: The Psychological Tasks of the Child. *American Journal of Orthopsychiatry*, 53, 230-243.
- Werner, E., & Smith, R.S. (2001). *Journeys from Childhood to Midlife*. Ithaca: Cornell University Press.
- Werner, E.E. (1995). Resilience in Development. *Current Directions in Psychological Science*, 4(3), 81-85.
- Wilson, K., & Ryan, V. (2001). Halping Parents by Working with their Children in Individual Child Therapy. *Child and Family Social Work (Special Issue)*, 6, 209-217.

- Wilson, R (1978) *How the Body Works*. Ward Lock. London. U.K.
- Wood, R.M., & Gustafson, G.E. (2001). Infant Crying and Adults Anticipated Care Giving Responses: Acoustic and Contextual Influences. *Child Development*, 72, 1287-1300.
- Woodward, S.A., McManis, M.H., Kagan, J., Deldin, P., Snidman, N., Lewis, M., & Kahn, V. (2001). Infant Temperament and the Brainstem Auditory Evoked Response in Later Childhood. *Development Psychology*, 37, 533-538.
- Zametkin, A.J., & Ernst, M. (1999). Problems in the Management of Attention – Deficit - Hyperactivity Disorder. *New England Journal of Medicine*, 340, 40-46.

40

of mismanagement of the family



Dr. Abbas . Sadeghi
Fatemeh . Hosseini Dolat Abadi

ISBN 964808637-0



9 789648 086379